

- ۲۶ کتاب زیر از سوی مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه قم به صورت e-book تهیه شده و در فضای اینترنت برای دانلود قرار گرفته است . بنابراین حق نشر این نسخه در فضای مجازی آزاد می باشد .
- لیست ۲۶ کتاب ارائه شده :

۱- کلام جدید-۲- پلورالیزم دینی-۳- قانون اساسی و ضمانت های اجرای آن-۴- جوانان و روابط-۵- نهضت عاشورا-۶- جامعه علوی در نهج البلاغه-۷- جشن تکلیف-۸- پرسمان عصمت-۹- جوان و پرسش های اخلاقی-۱۰- آسیب شناسی مطبوعات ۱-۱۱- آسیب شناسی مطبوعات ۲-۱۲- آسیب شناسی مطبوعات ۳ - ۱۳- ایمان و چالشهای معاصر-۱۴- باطن و تاویل قرآن-۱۵- مجمع تشخیص مصلحت-۱۶- ولایت فقیه-۱۷- قلمرو دین-۱۸- اسلام و توسعه-۱۹- دین و آزادی-۲۰- تساهل و تسامح-۲۱- حجاب شناسی-۲۲- تفسیر علمی قرآن- ۲۳- دروس اخلاق قرآن-۲۴- جریان شناسی فکری معارضان قیام کربلا-۲۵- شرح چهل حدیث از حضرت مهدی (عج)-۲۶- دین و اقتصاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ الْمَوْتَ
وَالْحَيَاةَ وَالَّذِي
يَعْلَمُ الْغُيُوبَ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
وَأَزْوَاجِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ

نهضت عاشورا (تحریف‌ها و شبهه‌ها)

نام نویسنده: محققین گروه تاریخ مرکز مطالعات حوزه

ناشر: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی علمیه

ویراستار: سید محمد حسن جواهری

چاپ اول: بهار ۱۳۸۱ / ۲۰۰۰ نسخه

قم، صندوق‌پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۶۶ تلفن ۷۷۳۷۲۱۷

شابک: ۹۶۴-۹۳۰۰۱-۹-۸

مراکز پخش:

قم: مدرسه‌ی عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم،

تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

قم: خ شهدا، ک ۱۹، پلاک ۴۵، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی

علمیه، تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷.

قم: خ آیت‌ا.. مرعشی نجفی، پاساژ قدس، شماره‌ی ۸۲، انتشارات بنی‌الزهرا (س)،

تلفن: ۷۷۳۲۷۳۰.

تهران: خ انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه، ساختمان امیرکبیر، (کتاب جیبی)،

طبقه سوّم، واحد نه، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تلفن: ۶۴۹۲۶۹۳

ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد

فهرست مطالب

مقدمه	۵
پیشینه و فلسفه‌ی عزاداری امام حسین	۶
ابعاد و فلسفه‌ی قیام عاشورا	۱۶
بررسی شهادت امام حسین (ع)	۲۶
فرزندان و اهل بیت امام حسین (ع)	۴۷
بانوان کربلا	۶۱
بررسی شهادت سایر شهیدان کربلا	۷۵
منابع و مآخذ	۷۸

حادثه‌ی عاشورا، از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، بلکه تاریخ آدم و عالم است. چه بسیار حوادث تلخ و شیرینی که تنها نام آن‌ها در کتاب‌های تاریخ برده شده و آن‌چنان که شایسته است، به جزئیات آن‌ها پرداخته نشده است؛ اما نهضت عاشورا، با گذشت حدود چهارده قرن - افزون بر این که تمام وقایع آن در منابع تاریخی ثبت شده است - در یادها و خاطره‌ها جاودان و ماندگار گشته و مراسم آن هر سال در ماه محرم با سوز و گداز بیشتر برگزار می‌شود و سرماندگاری نهضت امام حسین(ع) این است که درخت اسلام با این نهضت سیراب شد و دین خاتم با خون حضرت سیدالشهدا(ع) پایدار ماند.

امام حسین(ع) در زمانی قیام کرد که حقیقت اسلام تغییر یافته، تحریف معارف و محتوای شریعت نبوی(ص) به اوج خود رسیده، خلافت رسول خدا(ص) به سلطنت موروثی بنی‌امیه تبدیل گردیده و اسلام در بسیاری از کشورها و مناطق تازه مسلمان شده به تحریف گراییده شد! و آن‌چه از این تحریف‌ها نتیجه شد، انشعاب و ظهور فرقه‌های منحرفی بود که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس به وجود آمده، رواج پیدا کرد و پی‌آمد آن، معرفی اسلام وارونه به مردم و گوشه‌نشینی پیشوایان اصیل اسلام بود؛ اما قیام امام حسین(ع) نه تنها بنی‌امیه را از مشروعیت انداخت، که مقدمه‌ی پیدایش و گسترش قیام‌های دیگری چون قیام توأیین، قیام مختار، قیام حرّه و... گردید.

این واقعه - به جهت اهمیت و گستردگی - گرفتار چالش‌ها و شبهه‌هایی شده است که گروه تاریخ مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی علمیه با تلاش عده‌ای از پژوهش‌گران، در صدد پاسخ‌گویی به آن‌ها بر آمده است و در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. عمده‌ی این پرسش‌ها به اهمیت و پیشینه‌ی عزاداری امام حسین(ع)، ابعاد و فلسفه‌ی قیام عاشورا، بررسی شهادت امام حسین(ع)، فرزندان و اهل‌بیت امام حسین(ع)، بانوان کربلا و بررسی شهادت سایر شهدا اختصاص دارد.

در پایان، بر خود لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که در نگارش این اثر همت نمودند، سپاس‌گذاری و تشکر نمایم؛ به ویژه از: حجة‌الاسلام و المسلمین سید هاشم حسینی بوشهری، مدیر محترم مرکز مطالعات و پژوهش‌های حوزه، استاد پیشوایی و استاد یوسفی غروی، ناظران علمی گروه تاریخ این مرکز، حجج اسلام غلام‌حسن محرمی مدیر گروه تاریخ و سید محمدصادق موحد ابطحی ویراستار علمی این اثر، حجج اسلام سید محمد علی داعی نژاد، سید مصطفی آل‌غفور، حمید کریمی.

عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

حوزه‌ی علمیه‌ی قم

آیا این مطلب صحّت دارد که امام سجاده(ع) در عزای پدرش امام حسین(ع) خون گریه می‌کرد؟ امیرعلی حسنی

منظور از «خون گریه کردن» این است که عمق مصیبت و عزاداری امام سجاده(ع) بیان شود و در هر صورت، به چنین لفظی در منابع برخورد نکردیم. اگر چه یکی از القاب آن حضرت «بگّاء» بود؛ البته خون دل خوردن حضرت از فراق پدرش امام حسین می‌تواند توجیه‌گر این اصطلاح باشد.

در زیارت ناحیه‌ی مقدسه‌ی منسوب به امام عصر(ع) نیز نزدیک به این معنا دیده می‌شود که حضرت فرموده باشد: «به قدری بر تو گریه می‌کنم که اگر اشکم تمام شد، به جای اشک از چشمانم خون جاری شود.»

امام سجاده(ع) - فرزند امام حسین(ع) - یکی از حاضران و ناظران صحنه‌ی خونین کربلا در سال ۶۱ هجری بودند. از نزدیک شهادت پدر بزرگوارش، عموی عزیزش حضرت عباس و برادرانش علی اکبر و علی اصغر(ع) و شهادت تمام یاران امام و برخی از صحابه‌ی رسول خدا و بنی‌هاشم را در کربلا مشاهده نمود و عمق فاجعه‌ی دردناک این حادثه و هتک حرمت اهل‌البیت(ع) و اسارت آن‌ها را به خوبی درک کرد، و هر انسانی به جای او بود از شدت غم و اندوه، قالب تهی می‌کرد. امام سجاده(ع) ندای «هل من ناصر ینصرنی» پدرش را می‌شنید و با آن که از شدت بیماری، در بستر افتاده بود، می‌خواست به سوی میدان برود که امام حسین(ع) به خواهرش ام‌کلثوم فرمود: «او را نگاه دار، که از نسل پیامبر در زمین باقی بماند.» [1]

امام زین‌العابدین(ع) به همراه عمّه‌های خود و خواهران و سایر اسیران بنی‌هاشم و غیر آن‌ها، به اسارت برده شد و فشارهای روحی و روانی سختی را متحمل گردید و در عین حال برای ابلاغ پیام سیدالشهدا(ع) خطبه‌ها ایراد فرمود و در این کار، با موفقیت کامل و پیروزمندانه بر دشمنان و بنی‌امیه فائق آمد و همراه عمه‌اش زینب، انقلاب دیگری در اجتماع آن روز و جامعه غفلت زده اسلامی به پا کردند.

امام(ع) با به یاد آوردن حادثه‌ی عاشورا و خاطرات پدر و یاران و برادرانش گریه می‌کرد و اساساً، چنان که اخبار صحیح گزارش می‌دهند، آسمانها [2] و زمین [3] و حیوانات وحشی و جمادات و نباتات و مجردات، اعم از جنیان [4] و پریان [5] (ملائکه)، در عزای سالار شهیدان(ع) گریستند و مدت‌ها ماتم آن‌ها ادامه داشت. این اخبار از طریق علمای عامه نیز نقل شده است و از لحاظ تکوینی صحیح می‌باشد و هیچ خدشه‌ای بر آن‌ها وارد نیست؛ چرا که بر اساس احادیث فراوانی، امام حجّت خدا است و تمام موجودات، در تکوین وجودشان به وجود او وابسته است و در حقیقت برقراری آسمان‌ها و زمین و حیات موجودات و استمرار آن، از وجود امام و حجت الهی سرچشمه می‌گیرد و سلسله حیات در هستی، متعلق و مشروط به وجود آن‌ها است. [6] پس در

این اندیشه اصیل، جای هیچ تردید نیست که مخلوقات هستی در فقدان حجت الهی یک صدا ناله سر دهند. چه رسد به این که حجت خدا به دست جمعی ظالم و سفاک با آن وضع فجیع و درد آور به شهادت رسد و فرزندان و اهل حرمش اسیر و غارت زده شوند؛ اما فقدان ولایت اگر برای انسان قابل تحمل باشد - که برای انسان واقعی نیست - برای موجودات دیگر تحمل ناپذیر است و آن‌ها بر اساس آن ودیعه الهی بهترین اظهار تأسف را برای این مصیبت ابراز و اظهار می کنند که خون گریستن یکی از مصادیق آن است.

در زیارت ناحیه مقدسه می خوانیم: «برای گریه در عزای تو اگر اشک تمام شود خون گریه می کنم»؛ [7]

لئن اخرتني الدهور و عاقني عن نصرک المقذور لابیکتک صباحاً و مساءً فلا ندبک صباحاً و مساءً و لابیکن علیک بدل الدموع دماً. [8]

بنابراین، (خون گریستن) ممکن است کنایه از شدت حزن و اندوه و عظمت مصیبت باشد که به امام سجاد(ع) نسبت می دهند، همان گونه که در این زیارت - که به امام زمان(ع) منتسب است - حضرت چنین فرموده است.

طبق نقل منابع معتبر امام زین العابدین بسیار می گریست: «و لقد کان بکی علی ایبه الحسین عشرين سنه...»؛ [9] یعنی برای پدرش حسین(ع) بیست سال گریه کرد. یک روز غلامش عرض کرد: ای پسر رسول خدا، حزن و اندوه شما کی تمام می شود؟ امام فرمود: وای بر تو! یعقوب نبی با این که دوازده پسر داشت، در فراق یوسف به قدری گریست که چشمانش نابینا شد، و اینک من که شاهد شهادت پدرم و عمویم و هفده نفر از اهل بیتم بودم، چگونه حزن من تمام شدنی است؟ [10]

امام سجاد(ع) با این حالت گریه‌ها و عزاداری خویش، از ارزش‌ها دفاع می کرد و میراث عاشورا را زنده نگاه می داشت و درس توحید، اخلاق و آداب اجتماعی می داد و می فرمود: «قتل ابن رسول الله جائعاً، قتل ابن رسول الله عطشاناً»؛ پس گریه‌های امام زین العابدین(ع)، خون دل بود که جاری می شد.

آیا در دوره‌ی معصومین(ع) عزاداری امام حسین(ع) در ایام محرم برگزار می شده و اگر چنین است، به چه صورت بوده است؟ علی جدیدی بناب

لأقامه‌ی عزا و گریه بر عزیزان از دست رفته، از جانب معصومین(ع) رایج بوده است؛ چنان که حضرت فاطمه زهرا(س) به خاطر گریه شبانه روزی برای پدر بزرگوارش، مورد اعتراض قرار گرفت و به ناچار بیت الاحزان را به وجود آورده، دست حسن و حسین(ع) را می گرفت، و برای عزاداری و گریه به آن جا می رفت. ائمه‌ی اظهار(ع) نیز برای امام حسین(ع) سوگواری می کردند.

اما درباره‌ی چگونگی عزاداری آن‌ها و این که آیا این عزاداری در ایام محرم بوده است یا خیر، لازم است در سیره‌ی ائمه معصومین(ع) و چگونگی سوگواری آن‌ها تحقیق و بررسی لازم انجام شود. در این زمینه، سیره‌ی امام سجاد(ع) و امامان پس از او را به اجمال بررسی خواهیم کرد:

۱. عزاداری امام سجاد(ع): از آن جایی که حضرت امام زین العابدین(ع) هنگام شهادت پدر بزرگوارش، در کربلا حضور داشت و از عمق فاجعه آگاه و چگونگی شهادت آن عزیزان را مشاهده کرده بود؛ بنابراین، بر اساس روایات معتبر، آن حضرت تمام عمر باقی مانده‌ی خویش را عزادار بود و بر شهدای کربلا گریه می‌کرد، چنان که اگر غذایی را خدمت حضرت سجاد(ع) قرار می‌دادند، اشک از چشمان مبارک‌شان جاری می‌شد، تا جایی که گاه غلامی از او می‌پرسد: آیا حزن و اندوه شما تمام نمی‌شود؟ حضرت می‌فرماید: وای بر تو! همانا یعقوب(ع) دوازده فرزند داشت، یکی از آن‌ها ناپدید شد و یعقوب از شدت اندوه چشمانش سفید (ونابینا) گردید، در حالی که فرزندش یوسف زنده بود! ولی من پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیتم و تعدادی از یاران پدرم را دیدم که ذبح شده و به خون آغشته بودند؛ پس چگونه حزن و اندوهم تمام شود؟[11]

در «المجالس السنیه» آمده است که امام صادق(ع) درباره‌ی جدش - امام سجاد(ع) - فرمود: او چهل سال بر پدرش گریه کرد، در حالی که روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها شب‌زنده‌داری می‌کرد و هنگامی که زمان افطار فرا می‌رسید و یکی از غلامانش برای او غذا می‌آورد و عرض می‌کرد: ای مولای من! میل کنید؛ حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه شهید شد، فرزند رسول خدا تشنه شهید شد، و همین‌طور این کلام را تکرار و گریه می‌کرد تا این که غذا و آب با اشک چشمش مخلوط می‌شد و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا این که خدای خویش را ملاقات کرد و به دیدار حق شتافت.[12]

۲. عزاداری امام باقر(ع): در کتاب «نهضة الحسين» (ص ۱۵۲) آمده است: با آمدن ماه محرم، حزن و اندوه در اهل بیت نبوی(ع) ظاهر می‌گشت و آنان از شعرا می‌خواستند تا برای جدشان - امام حسین(ع) - مرثیه‌سرایي کنند.[13] همچنین در کامل الزیارات ابن قولویه آمده است که امام باقر(ع) در روز عاشورا به سوگواری برای امام حسین(ع) امر فرموده، و در خانه‌ی خویش مجلس عزای اقامه می‌کرد و...[14]

۳. عزاداری امام صادق(ع): درباره‌ی عزاداری امام صادق(ع) نیز روایات زیادی وارد شده است که از شاعران درخواست می‌نمود برای جدش مرثیه‌سرایي کنند و آنان را بر این امر مقدس تشویق می‌کرد و اهل بیت او از پس پرده به مرثیه‌سرایي شاعران گوش می‌دادند و گریه و ناله می‌کردند.[15]

۴. عزاداری امام موسی کاظم(ع): در این باره، امام رضا(ع) می‌فرماید: هنگامی که محرم فرا می‌رسید، پدرم هرگز با حالت خنده و تبسم دیده نمی‌شد و ده روز اول محرم به همین شکل بود تا این که روز دهم و روز عاشورا فرا می‌رسید و این روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: عاشورا روزی است که جدم حسین(ع) را شهید کردند.[16]

۵. عزاداری امام رضا(ع): دعبل خزاعی می‌گوید: در ایام دهه‌ی محرم به محضر آقا و مولای خود، علی بن موسی(ع)، در مرو شرفیاب شدم و آن حضرت را در حالی که اصحابش دور او نشسته بودند، محزون یافتیم. وقتی حضرت مرا دید فرمود: مرحبا بر تو دعبل! مرحبا بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می‌کند؛ سپس حضرت

ما در کنار خودش جای داد و فرمود: ای دعبل! دوست داری شعر بخوانی؛ زیرا این روزها ایام غم و اندوه بر ما اهل بیت و روز شادی دشمنان ما، به ویژه بنی امیه، است؛ سپس برخاست و پرده‌ای بین ما و اهل بیت زد و آنان را پشت پرده نشانید تا بر مصیبت جدش حسین(ع) گریه کنند؛ آن گاه رو به من کرد و فرمود: ای دعبل! مرثیه بخوان! تو یاور ما و مرثیه‌سرای ما هستی، تا زمانی که زنده‌ای. [17] در این هنگام دعبل مرثیه‌سرای را آغاز کرد. [18]

۶. عزاداری در زمان چهار امام دیگر: در آن زمان‌ها، عزاداری گاه سیر صعودی و گاه نزولی داشته است؛ مثلاً در زمان امام جواد(ع)، تا حدی امکان عزاداری برای شیعیان فراهم بود و این حالت تا زمان معتصم ادامه داشت؛ اما پس از آن، سیر نزولی یافت و شیعه برای عزاداری و احیای شعائر حسینی در فشار بود. [19] در این دوران نیز عزاداری در ایام محرم نسبت به ماه‌ها و ایام دیگر بیشتر بود.

با توجه به بررسی سیره امامان معصوم(ع)، عزاداری سیدالشهدا در طول سال در مناسبت‌های ویژه برپا بود، ولی در ایام محرم، مجالس سوگواری هر روز برپا می‌شد و برخی از آن‌ها، مانند امام سجاد(ع)، در ایام محرم سیاه‌پوش نیز بودند. [20]

آیا سبک عزاداری موجود، از دوره‌ی صفویه وارد فرهنگ شیعه شده است؟

علی جدیدی بناب

سوگواری و مرثیه‌سرای برای سالار شهیدان(ع) در زمان ائمه معصومین(ع) رایج بوده و همچنین بر تداوم آن توصیه شده است. بزرگان دین نیز همواره شیعیان را بر ادامه‌ی این امر مقدس توصیه می‌فرمودند؛ اما این که آیا عزاداری مرسوم زمان ما از همان ابتدا و از عصر امامان معصوم(ع) بوده یا پس از آن‌ها رایج شده است، به نظر می‌رسد که بعضی از شیوه‌های عزاداری، به ویژه تعزیه خوانی‌ها، بعد از ائمه(ع) به وجود آمده است، چنان که پترچلکووسکی در این زمینه می‌گوید: «مراسم محرم، حمایت و تشویق دربار صفوی را جلب کرد. یاد کرد شهادت امام حسین(ع) به صورت عملی میهن پرستانه درآمد. گزارشات متعددی از اجتماعات مزبور، که اکثراً توسط فرستادگان سیاسی اروپا، مبلغان، بازرگانان و سیاحان به ثبت رسیده، از اشخاصی سخن می‌گویند که ملبس به جامه‌های رنگارنگ (بوده)، به طور منظم پیاده‌روی می‌کردند، یا سوار بر اسب‌ها و شترها، آفریننده‌ی وقایعی بودند که به واقعه‌ی حزن‌انگیز کربلا ختم می‌شد. نبردهای ساختگی توسط صدها تن از عزاداران ملبس به جامه‌های همگون و مسلح به تیر و کمان و شمشیر و سلاح‌های دیگر، به طور آهسته بازی می‌شد. سراسر نمایش با سوگ‌نوا همراهی می‌شد و تماشاگران که در امتداد گذرگاه‌ها صف می‌کشیدند، بر سینه می‌زدند و در حالی که دسته‌عزا از کنارشان رد می‌شد، فریاد می‌زدند: حسین، حسین، یا شاه شهیدان حسین.» [21]

هر چند برخی، تاریخ شروع عزاداری به این سبک را به دوره‌ی حکومت آل‌بویه نسبت داده‌اند، ولی روضه‌خوانی یا قرائت کتاب «روضه‌الشهداء» و کتاب‌های مشابه بر روی منبر، از دوره‌ی صفویه شروع شد. [22] در همان زمان که مراسم محرم در دوره‌ی صفویه رشد و توسعه می‌یافت، و شکل مهم و معروف دیگری از نمایش مذهبی پدید آمد که نقل نمایشی زندگی و اعمال، رنج و مرگ شهیدان شیعه بود. موضوع این نمایش در اساس - هر چند هم اندک - همیشه در ارتباط با واقعه‌ی کربلا بود، این داستان‌ها از کتابی فارسی به نام «روضه‌الشهداء» [23] با بهشت شهیدان، گرفته می‌شد و از اوایل سده‌ی شانزدهم در میان شیعیان به گونه‌ای گسترده، انتشار یافت. درباره‌ی مراسم تعزیه‌خوانی و عزاداری در دوره‌ی صفویه، ژان کالمانین می‌نویسد: «تجدید خاطره‌ی فاجعه کربلا به صورتی که در زمان صفویه جانی تازه گرفت، دنباله‌ی سنتی قدیمی از آداب مذهبی است؛ مانند زیارت بقاع شهیدان کربلا، سینه زنی و روضه‌خوانی در روز عاشورا و در دهه اول محرم، که به وسیله‌ی مسلمانانی که گرایش‌های عقیدتی گوناگون دارند اجرا می‌شده است... موضوع گرفتن انتقام خون امام حسین (ع) که از دیر باز بخش اعظم تجدید خاطره‌ی فاجعه‌ی کربلا حکم‌فرما بوده و شاه اسماعیل - بنیان‌گذار سلسله‌ی پادشاهی صفوی - از آن برای تبلیغ و پیشبرد کارهای خود استفاده کرد.» [24]

ژان کالمار، قسمت بیشتری از تحولات عزاداری را به سنت‌های دیرینه‌ی ایران مربوط می‌داند و چنین می‌گوید: «به عقیده من قسمت اعظم این تحول، صرف نظر از جنبه‌ی ایمانی و عقیدتی آن، تحت تأثیر سنت‌هایی به وجود آمده است که ریشه‌های ژرف نزد ایرانیان دارد و حتی صورت منقح‌تر نمایشی مصائب روحانی را موجب گردیده است. [25] مطلبی که قابل توجه است این که چون قبل از صفویه عزاداری به این سبک رایج نبوده و با جلوس شاه اسماعیل بر تخت سلطنت و چند ماه بعد از آن، تألیف کتاب «روضه‌الشهداء» در تبریز به پایان رسید - که مجموعه‌ی روایات رئایی و حماسی و دینی ترکی و فارسی را درباره‌ی فاجعه‌ی کربلا و یادآوری آن و انتقام‌گیری، به زبان فارسی درآورد؛ پس در این جا هم، مانند برخی جاهای دیگر، خود را در برابر موقعیتی تناقض آمیز می‌بینیم که در آن ایران شیعی، مصیبت نامهی کربلا را به صوفی‌ای از سلسله‌ی «نقش‌بندی» مدیون است که مسلماً به تقیه متصفش کرده‌اند و احتمالاً مردی از اهل تسنن بوده که در محافل صوفی‌گری و فتوت، هر چه بیشتر، اهل بیت و شهیدان کربلا را محترم می‌شمرده است. [26]

از این جا روشن می‌شود که با توجه به خلأ فرهنگی دوران صفویه، سرودن شعر در مدح و رثای ائمه و شهدای کربلا؛ برای شاعران افتخاری بس بزرگ محسوب می‌شد. حتی می‌توان گفت که احتمالاً اگر محرکی مانند هفت بند محتشم کاشانی - که در گسترش بعدی ذکر مصائب تأثیر به‌سزایی داشته نمی‌بود، تعزیه‌خوانی به جای مهمی نمی‌رسید.

در دهه‌های آخر قرن دهم، شاهد رواج مراسم عزاداری ماه محرم، بیشتر در مراکز شهری شیعی هستیم، در کنار عزایی عمومی که می‌رود تا بیستم و حتی بیست و هشتم صفر نیز به طول انجامد، به موازات این امر روضه‌خوانی گسترش می‌یابد و از قرن یازدهم موجب افزایش خیرات برای جمع بسیاری که به این مجالس روی می‌آورند، موجب افزایش خیر است می‌گردد؛ علاوه بر این، با این که هیچ اطلاعی متکی بر ارقام در دست نیست؛ پس

از آن که در نیمه‌ی دوم قرن یازدهم تدارک چشم‌گیری برای برگزاری عزای حسینی و تعزیه‌های سیار آغاز می‌شود، حمایت رسمی از این مراسم باید کسب اهمیتی کرده باشد. [27]

با روی کار آمدن دولت صفویّه و در آوردن مملکت به صورت کشوری شیعه و مقتدر تأثیری فراوان بر آینده‌ی آیین سوگواری محرم گذارد، به گونه‌ای که تظاهرات شکوه‌مند شیعیان در محرم هر سال، در نشر و اشاعه‌ی مذهب تشیع در فلات قاره ایران، مساعدت فراوانی کرد. در این زمان کتاب «روضه الشهداء» به رشته‌ی تحریر درآمد و قوه‌ی محرکه‌ای شد برای پیدایش مراسم محرم که از بطن آن، سبک تازه‌ای از فعالیت به نام روضه‌خوانی یا قرائت «روضه الشهداء»، به وجود آمد. دو قرن و نیم بعد، این سبک به منزله‌ی رشته‌ای که به وسیله‌ی آن، اشعار غنائی و متون و نمایش‌های تعزیه به هم بافته شدند. [28]

از آن چه گذشت چنین برمی‌آید که عزاداری به سبک موجود، از صدر اسلام نبوده، بلکه بیشتر از دوران صفویه به وجود آمده است، هر چند عده‌ای بر این باورند که منشأ آن از زمان آل بویه می‌باشد؛ رواج سبک عزاداری صفویه می‌تواند به این دلیل باشد که اولاً دولت روی کار آمده، شیعی بوده، تمام امکانات را در دست داشته است و ثانیاً: بیشتر مردم شیعه بودند و ترویج نهضت حسینی و بیان مظلومیت‌های آن حضرت و اهل بیت و یارانش را می‌خواستند، بنابراین، دو عامل یاد شده در شکل گرفتن سبک موجود، نقش اساسی داشتند.

از سوی دیگر، عزاداری به این سبک، تازه و نو بوده است و کارشناسان فرهیخته و زبردست و آگاه، بر عمل کرد آن‌ها نظارت نداشتند؛ از این رو در ضمن کارهای صورت گرفته، مواردی نیز افزوده شد و مورد حمایت دولت صفوی قرار گرفت.

فلسفه‌ی عزاداری سیدالشهدا(ع) چیست؟ محمد زرقانی

حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ای است که بزرگ‌ترین نقش را در تاریخ اسلام ایفا کرد و به یقین، مسیر تاریخ اسلام را - که منحرف شده بود - عوض کرد و آن را از انحراف نجات داد، معنای سخن رسول خدا(ص) درباره‌ی امام حسین(ع) را که فرمودند:

حسین منی و انا من حسین.

روشن گردانید و درس حرکت، نهضت، مقاومت و استقامت به انسان‌ها آموخت.

این حادثه هم از نظر کیفیت وقوع و هم از جهت عظمت مصیبت و هم از نظر ماندگاری و آثار اجتماعی آن، با هیچ جریان دیگری قابل قیاس نیست؛ و اما در مورد علت عزاداری و گریه بر آن حضرت، باید گفت که به شهادت تاریخ و روایات، حضرت یعقوب سال‌های طولانی در فراق یوسف با این که می‌دانست زنده است، اشک می‌ریخت و گریه می‌کرد و یوسف را از یاد نمی‌برد. حضرت سیدالسادین(ع) نیز تا در حیات بود (حدود چهل سال) صحنه کربلا را با گریه جلوی چشمش مجسم می‌داشت و می‌فرمود:

قتل اباعبدالله عطشاناً بجنب الفرات و هو یذبح کما یذبح الکبش.

حضرت اباعبدالله با تشنگی شهید شد، در حالی که کنار رود فرات بود و سر مبارک او را همانند گوسفند بریدند.» و همین‌طور تشکیل مجالس عزاداری از سوی حضرات معصومین(ع) دیگر، همانند امام باقر، امام صادق، امام رضا(ع) و خصوصاً گریه‌های طولانی حضرت ولی‌عصر(ع) برای جد بزرگوارش به طوری که در گریه و عزاداری نسبت به اباعبدالله می‌فرماید: «ای جد بزرگوار من! در تمام حالات برای تو گریه می‌کنم و اگر اشک چشمم تمام شود، سزاوار است که در مصیبت تو خون بگیریم.» [29] و از آن‌جا که به حکم قرآن:

و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة. [30]

ما باید در تمام امور از حضرت رسول(ص) و جانشینان ایشان، درس و الگو بگیریم؛ به درستی گریه و عزاداری بر سالار شهیدان و توسل به ائمه‌ی اطهار(ع) پالایش دهنده‌ی روح و تزکیه‌کننده‌ی نفس است، چنان‌که روایات گوناگونی بر فضیلت گریه و عزاداری برای امام حسین و سایر ائمه‌ی معصومین(ع) وارد شده است؛ از جمله روایتی از امام صادق(ع) که می‌فرماید:

من انشد فی الحسین بیت شعر فبکی و ابکی عشرة فله و لهم الجنة. [31]

یعنی هر کس که درباره‌ی امام حسین(ع) یک بیت شعر سروده و گریه نماید و ده نفر را به گریه در آورد، اجر و پاداش آن‌ها بهشت است. و روایتی که یونس بن یعقوب از امام صادق(ع) نقل می‌کند که حضرت(ع) فرمودند:

قال لی ابو جعفر اوقف لی مالی کذا و کذا لنوادب تندبني عشر سنين ایام منی. [32]

پدرم امام باقر(ع) به من وصیت کرد قسمتی از مال او را وقف کنم و در اختیار نوحه‌گران قرار دهم تا آنان مدت ده سال در روزهای منی برای حضرت نوحه و ندبه برپا کنند. اضافه بر آن چه گذشت، با عنایت به عظمت و شکوه این حادثه‌ی تاریخی، مسأله‌ی عزاداری و زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن حضرت می‌تواند علل و عوامل مختلفی داشته باشد، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. از آن‌جا که قیام عاشورا پیام‌ها و درس‌های متعددی به همراه داشت، زنده نگاه داشتن یاد و خاطره آن، بر جای ماندن درس‌ها و پیام‌های آن را به دنبال دارد؛ پیام‌هایی چون:

احیای امر به معروف و نهی از منکر، عزت، مبارزه با طاغوت، فداکاری در راه دین، نرسیدن از کمی نفرت، آمیختن کار فرهنگی با ایثار، پیروزی خون بر شمشیر، نهراسیدن از محاصره‌ی نظامی و اقتصادی، عمل به وظیفه و تکلیف، حمایت از ولی و در نهایت راضی بودن به رضای خدا؛

۲. عزاداری و زنده نگاه داشتن یاد و خاطره‌ی عاشورا، الهام بخش روح انقلابی، شهادت‌طلبی، حقیقت‌جوئی، مبارزه با طاغوت و ظلم و ستم و ستیز می‌شود؛ چنان که ما در زمان خویش شاهد نمونه‌هایی از این الهام‌گیری بوده‌ایم؛ زیرا اولین زمره‌ها و حرکت‌های ضد استبدادی و استعماری انقلاب اسلامی ایران با ایام محرم و عزاداری سالار شهیدان(ع) مصادف بود و ریشه در درون هیئت‌های مذهبی و عزاداری داشت؛

۳. از رهگذر برگزاری مجالس دینی در سطحی وسیع و حضور توده‌های مختلف مردم در مساجد و تکایا، فرصت خوبی برای آشنایی بیشتر با معارف اسلامی و احکام الهی به دست می‌آید؛

۴. برپایی مجالس عزاداری عاشورا و تجلیل از مقام شهدا و افشای هویت بی‌دینی دشمنان، سیدالشهدا(ع) خود نوعی اعلام وفاداری نسبت به مظلوم و مخالفت با ظالم می‌باشد و نیز باعث احیای فلسفه قیام عاشورا، بازسازی حیات حسینی و به طور کلی پایداری و استمرار اصول و ارزش

[1]. بحارالانوار، مرحوم مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۶. الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۳۳۴.

[2]. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

[3]. همان، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

[4]. همان، ج ۴۵، ص ۲۳۳.

[5]. همان، ج ۴۵، ص ۲۲۰، ۲۲۹.

[6]. در جلد ۴۵ بحارالانوار روایات زیادی درباره خون گریستن آسمان و زمین وارد شده است ر.ک: ص ۲۱۱، حدیث ۲۵ و ۲۶. ۱۹ و حدیث ۴۰ و ۴۱، ص ۲۱۷.

[7] متن کامل زیارت ناحیه مقدسه در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۵ الی ۷۲ آمده است که نام شهیدان را یکایک می‌شمارد و سلام می‌دهد. شایان ذکر است که مرحوم فیض الاسلام در کتاب ترجمه خاتون دوسرا، زندگی حضرت زینب (س) در ص ۲۱۷ آورده است که زیارت ناحیه مقدسه از امام حسن عسکری و تاریخ صدور آن سال ۲۵۲ هجری قمری است و ولادت حضرت امام زمان در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ است، والله العالم.

[8] سوگ نامه آل محمد، محمد اشتهاردی، ص ۱۵۴ و ۱۵۶، انتشارات ناصر، سال ۷۱، چاپ سوم.

[9] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۳.

[10] ر. ک: همان ص ۶۳.

[11] تاریخ النیاحه علی الامام الشهید الحسین بن علی (ع)، السید صالح الشهرستانی، تحقیق و اعداد، الشیخ نبیل رضا علوان، ص ۱۸ بیروت، دارالزهراء، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶.

[12] المجالس السنیة، سید محسن امین، بیروت، دارالتعارف، چاپ ششم ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۱۵۵.

[13] کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، ص ۱۱۱ تا ۱۱۴، تهران، چاپ صدوق، چاپ اول، سال ۱۳۷۵.

[14] ر. ک: تاریخ النیاحه علی الامام الشهید الحسین بن علی (ع)، ص ۱۲۰، المجالس السنیة، ج ۵، ص ۱۲۳.

[15] تاریخ سیدالشهدا، عباس صفائی حائری، ص ۵۶۶، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، سال ۱۳۷۹، امالی صدوق، مجلسی، ج ۶، ص ۲۰۵.

[16] تاریخ النیاحه... همان، ص ۱۳۲، امالی صدوق، ج ۲، ص ۱۱۱.

[17] بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۵۷.

[18] همان، ص ۱۵۷.

[19] همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

[20] سیاه پوش در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، منذر، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، قم، مؤلف، چاپ اول، سال ۱۳۷۵. برای آگاهی بیشتر ر. ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶، امالی صدوق، مجلسی ۲۹، ج ۶، ص ۲۰۵.

[21] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، پترچلکووسکی، ترجمه، داود حاتمی، ص ۱۰ تا ۱۱، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، سال ۱۳۶۷.

[22] همان منبع، پاورقی، توضیح مترجم، ص ۱۱.

[23] فتوت نامه سلطانی، مقدمه ص ۹۵، تهران، چاپ محبوب، سال ۱۳۵۰.

- روضة الشهداء، حسین واعظ کاشفی سبزواری، بمبئی، تاجران کتب و مالکان مطبع محمدی، بمبئی، بی تا.

[24] پترچلکووسکی، همان، ص ۱۶۳ - ۱۶۴، همچنین در پایان نامه مؤلف و کتاب دیگرش به نام اخلاص کامل به امام حسین(ع) به طور کامل به این موضوع پرداخته شده است.

[25] پترچلکووسکی، ص ۱۶۴؛ اخلاص کامل به امام حسین(ع)، ژان کالمار، پاریس، بی تا، ۱۳۵۴ ش، ۱۹۷۵ م.

[26] پترچلکووسکی، ص ۱۶۵، اخلاص کامل به امام حسین(ع)، ژان کالمار.

[27] پترچلکووسکی، همان، ص ۱۶۵، ۱۶۶.

[28] همان، ص ۱۶۵، اخلاص کامل به امام حسین(ع)، ص ۳۶۶.

[29] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۵ - ۷۲.

[30] سورهی احزاب، آیهی ۲۱.

[31] کامل الزیارات، ص ۱۰۵، ابن قولویه قمی، انتشارات مرتضویه، نجف.

[32] اصول کافی، کلینی، ج ۵، ص ۱۱۷، دارالکتب الاسلامیة، تهران.

چرا امام حسین(ع) با این که می‌دانست به شهادت می‌رسد، خانواده خود را به همراه برد؟ سید سعید حسینی

تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه‌ی مردان نیست، بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسأله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت و فسادهای مسؤولان نالایق انتقاد نمایند و در صحنه‌های گوناگون اجتماعی حضوری مؤثر داشته باشند.

در تداوم مسیری که حضرت زهرا (س) در حمایت از امام معصوم(ع) و افشاگری علیه رویه‌های ناسالم زمام‌داران داشت، زنان - به خصوص حضرت زینب(س) - نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین(ع) مشارکت داشتند.

هر قیام و نهضتی عمدتاً از دو بخش خون و پیام تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه می‌باشد که مستلزم کشتن و کشته شدن و جان‌بازی در راه آرمان مقدس است و مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است.

با بررسی قیام مقدس امام حسین(ع) این دو بخش کاملاً در آن به چشم می‌خورد؛ زیرا انقلاب امام حسین(ع) تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی بخش خون و شهادت، بود و رهبری و پرچم‌داری نیز بر عهده‌ی خود ایشان قرار داشت، و پس از آن، بخش دوم به پرچم‌داری امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س) آغازید با سخنان آتشین خود، که پیام انقلاب و شهادت سرخ آن حضرت و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که حکومت اموی از زمان معاویه ضد اهل بیت(ع) - به ویژه در منطقه‌ی شام - به راه انداخته بود، بی‌شک اگر بازماندگان امام حسین(ع)، یعنی زن و بچه‌های ایشان، به افشاگری و بیدارسازی نمی‌پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ کم ارزش و چهره‌ی آن را وارونه نشان می‌دادند؛ هم چنان که برخی در تهمتی درباره‌ی امام حسن(ع) گفتند: «بر اثر ذات‌الریه و سل از دنیا رفت»؛ اما تبلیغات گسترده‌ی بازماندگان حضرت سیدالشهدا(ع) در دوران اسارت که کینه توی سفیانه‌ی یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود، اجازه چنین تحریف و جنایتی را به دشمنان نداد. ضرورت حضور و نقش بازماندگان عاشورا، با بررسی و مطالعه در حکومت امویان بر شام، بیش از پیش روشن می‌شود.

دوران سلطه‌ی معاویه در شام

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره‌ی فرمان‌روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین نه سخن پیامبر (ص) را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند و نه اسلام را - دست کم آن گونه که در مدینه رواج داشت - می‌شناختند؛ البته یکصد و سیزده تن از صحابه‌ی پیامبر اکرم (ص) یا در فتح این سرزمین شرکت داشته، یا به تدریج در آن جا سکونت گزیده بودند، ولی بررسی زندگی‌نامه این افراد نیز روشن می‌کند که جز چند تن، باقی آن‌ها برای مدت کمی محضر پیامبر گرامی اسلام (ص) را درک کرده، و جز یک یا چند حدیث، روایت نکرده‌اند؛ گذشته از آن، بیشتر این افراد در طول خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه، وفات کردند و در زمان قیام امام حسین (ع) تنها یازده تن از آن‌ها زنده و در شام به سر می‌بردند؛ مردمانی در سنین هفتاد تا هشتاد سال که گوشه‌نشینی را بر آمیختن با توده ترجیح داده، در عامه مردم نیز نفوذی نداشتند و در نتیجه نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند و شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام بر آن سرزمین فرمان می‌راندند، و تجمل دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ‌های بزرگ و تبعد و زندانی کردن و کشتن مخالفان برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی نیم قرن پیش از آن سابقه داشت، و به یقین کسانی بودند که می‌پنداشتند آنچه در مدینه‌ی عصر پیامبر گذشته نیز این چنین بوده است. [1]

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه‌ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست معاویه بی‌چون و چرا تسلیم شوند. [2] معاویه در طی این مدت، نه تنها از نظر نظامی و سیاسی مردم شام را تحت سلطه‌ی خود قرار داد که از نظر فکری و مذهبی نیز مردم آن منطقه را کور و کر و گمراه بار آورد تا آنچه او به اسم تعلیمات اسلام به آنان عرضه می‌کند، بی‌هیچ اعتراضی بپذیرند.

حکومت پلید بنی‌امیه با تبلیغات زهر آگین و کینه توزانه‌اش، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه داد و در مقابل، بنی‌امیه را خویشان رسول خدا و نزدیک‌ترین افراد به او معرفی کرده بود، به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سقّاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که ما تا زمان قتل مروان - آخرین خلیفه اموی - نمی‌دانستیم که رسول خدا (ص) جز بنی‌امیه خویشاوندی داشته باشد که از او ارث ببرند، تا آن که شما امیر شدید. [3]

بنابراین، جای شگفتی نیست اگر در مقاتل می‌خوانیم، به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین‌العابدین (ع) ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرّتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت بیرون ریخت؛ سپس با تلاوت آیاتی مانند:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [4].

فرمود: این آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره‌ی این اسیران شنیده، درست نیست، آنان خارجی نیستند، بلکه فرزندان پیامبر هستند؛ بنابراین از آن چه گفته بود پشیمان شد و توبه کرد. [5]

آیا امام حسین (ع) می‌دانست شهید می‌شود؟ اگر چنین است، چرا با پای خویش به سوی قتلگاه رفت؟
سید محمدصادق موحد ابطحی

بر اساس احادیث و روایات شیعی علم امام (ع) موهبتی الهی است و نه اکتسابی؛ بدین صورت که هر گاه هر چه را بخواهد بداند، می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید:

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول [6].

این آیه نشان می‌دهد که اختصاص علم غیب به خداوند به این معنی است که غیب را مستقلاً و از پیش خود - با لذات - کسی جز خدا نمی‌داند، ولی ممکن است پیامبر با رضایت پروردگار متعال، بداند و نیز ممکن است دیگر انسان‌ها به تعلیم پیامبران از آن آگاهی یابند.

نکته‌ی قابل توجه، این است که علم موهبتی یاد شده تخلف ناپذیر می‌باشد، زیرا علم ثبت شده در لوح محفوظ آگاهی به چیزی است که قضای حتمی خداوند بدان تعلق گرفته است.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) - صاحب تفسیر المیزان در - این باره می‌گوید: سیدالشهدا (ع) به عقیده شیعه‌ی امامیه سومین جانشین از جانشینان پیامبر اکرم (ص) و صاحب ولایت کلیه می‌باشد. علم امام (ع) به اعیان خارجی و حوادث و وقایع - طبق آن چه از ادله نقلیه و براهین عقلیه بر می‌آید - دو قسم است؛ قسم اول: امام (ع) در هر شرایطی - به اذن خداوندی - به حقایق جهان هستی آگاه است، اعم از آن‌ها که تحت حس قرار دارند یا آن‌ها که از دایره‌ی حس بیرون می‌باشند؛ مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده؛ قسم دوم: علم عادی است. پیامبر (ص)، به نص قرآن کریم و همچنین امام (ع) بشری است مانند سایر افراد و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد، مانند اعمال سایر افراد، در مجرای اختیار و براساس علم عادی است و آنچه را شایسته می‌بیند انجام می‌دهد. [7]

لازمه‌ی قسم اول این است که هیچ گونه تکلیفی بر متعلق این گونه علم از آن جهت که حتمی‌الوقوع است، تعلق نمی‌گیرد و نیز قصد و طلبی از انسان با آن ارتباط پیدا نمی‌کند؛ زیرا تکلیف همواره از راه امکان، به فعل تعلق می‌گیرد و لازمه‌ی امکان هم اختیاری بودن فعل و ترک است و متعلق علم امام از جهت ضروری‌الوقوع و متعلق قضای حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد؛ پس علم به قضای حتمی در زندگی عملی انسان تأثیر ندارد و تکلیف‌آور نیست. این شخص با علم به خطر، زندگی عادی خود را ادامه می‌دهد اگر چه به خطر منتهی خواهد شد و مشمول آیه‌ی:

و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة. [8]

نیست؛ زیرا در تهلکه واقع شده است نه این که خود را به هلاکت انداخته باشد. شایان ذکر است که این آیه از آیات مربوط به جهاد است؛ زیرا از پیش از آن که می‌فرماید:

وأنفقوا في سبيل الله و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة.

این گونه فهمیده می‌شود که اگر اموالتان را در راه جهاد، انفاق نکنید پس همانا دشمن بر شما مستولی می‌گردد و شما را به هلاکت می‌رساند. روایتی در این زمینه از براء بن عازب نقل شده است که در یکی از جنگ‌ها مردی از مهاجرین بر صف دشمن حمله کرد، مردم فریاد زدند که خودش را به هلاکت انداخت و به کشتن داد و آیه‌ی مذکور را قرائت کردند سپس ابویوب انصاری گفت: من از شما به این آیه عالم‌تر هستم، همانا این آیه در شأن ما انصار نازل شده است که پیامبر(ص) را همراهی، و وقتی اسلام قوت گرفت و اهلش زیاد شد، به سوی اهل و اموال خودمان برگشتیم و خودمان را به هلاکت افکندیم و منظور از هلاکت، ترک جهاد است. [9]

آری متعلق قضای حتمی و مشیت قاطعه‌ی حق تعالی، مورد رضا به قضاست؛ چنان که سیدالشهدا(ع) در آخرین ساعات زندگی خود، در میان خاک و خون می‌فرمود: «ای خدا بر قضا و حکم تو صبر پیشه می‌کنم، ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد.» [10] همچنین در خطبه‌ای که به هنگام بیرون آمدن از مکه ایراد فرمود، آمده است:

رضی الله رضانا اهل البيت.

آنچه باید بدان توجه داشت این است که علم قطعی امام به حوادث تغییرناپذیر، مستلزم جبر نیست؛ چرا که در جهان هستی که مخلوق الهی است، چیزی جز با مشیت الهی و اذن خداوندی به وجود نمی‌آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی، از راه اراده و اختیار تعلق گرفته؛ مثلاً خداوند خواسته است که انسان فعلی، را با اختیار و اراده انجام دهد. بدیهی است که تحقق این فعل با این اوصاف، لازم و قطعی خواهد بود و با این همه، اختیاری هم هست؛ زیرا اگر اختیاری نباشد اراده‌ی خداوند از مرادش تخلف می‌کند

و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين. [11]

بنابراین می‌توان گفت: امام(ع) می‌دانست که تلاش در برابر قضای حتمی سودی ندارد؛ چنان که خداوند در کلام خود در سوره‌ی آل عمران در برابر آن‌ها که در جنگ احد گفته بودند: اگر یاران کشته شده پیش ما بودند، نمی‌مردند. می‌فرماید: «بگو اگر در خانه‌هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود به سوی آرامگاه‌های خود بیرون می‌آمدند.» [12]

اما درباره‌ی قسم دوم از علم امام: این نوع علم امام تکلیف آور است، بر خلاف قسم اول از علم امام(ع) که علم غیبی است و تکلیف آور نیست. امام حسین(ع) از جهت عادی خود نیز به شهادت خود و یارانش آگاهی داشت؛ بنا بر ادله‌ای که در پی خواهد آمد، ولی از این جهت که اسلام در خطر بود، ملاحظه و ترسی از کشته شدن نداشت و اهداف بلند و عالی آن حضرت بود که در این راه او را از انجام هر کاری برای اسلام باز نمی‌داشت.

مدارک و مصادر معتبر تاریخی دلالت دارند که امام از شهادت خود و به دست نیامدن پیروزی نظامی، علم و آگاهی داشت و می‌دانست که شرایط تأسیس حکومت اسلامی فراهم نیست؛ پس هدف آن حضرت از قیام، اساساً اعلان بطلان حکومت یزید، احیاء دین، رفع شبهات و انحرافات فکری و نجات نظام حکومت اسلامی و دفع ضربات کشنده‌ی حکومت یزید، از دین بود. اینک برخی از فقرات کلام سیدالشهدا(ع) را که بر علم ایشان دلالت دارد، بیان می‌کنیم:

۱. به عبدالله بن زبیر در مکه می‌فرمود: به خدا سوگند اگر من در هر پناهگاهی باشم، مرا بیرون می‌آورند، تا مقصود خود را انجام دهند. به خدا سوگند! در تعدی و ستم بر من از حد بگذرند؛ چنان که یهود در مورد شنبه از حد گذشتند[13] (و احترام روز شنبه را از بین بردند).

۲. امام حسین(ع) می‌فرمود:

والله لا يدعونى حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفى فاذا فعلوا سلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا اذلاً من فرام الامة (والفرام خرقه تجعلها المرأة فى قلبها اذا حاضت).[14]

به خدا سوگند! مرا رها نمی‌کنند تا خون قلبم را بیرون آورند؛ پس وقتی چنین کردند، خداوند کسی را از آنان بر آنها مسلط سازد که آنها را ذلیل کند آن قدر که از خرده‌ی زنان هم خوارتر گردند. و مانند این، شواهد بسیار است که برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام به همین مختصر اکتفا می‌کنیم.

اما هدف امام حسین(ع) را با توجه به سخنان آن حضرت می‌توان چنین بیان کرد: امر به معروف و نهی از منکر، امام حسین(ع) برای ارائه دادن الکوی برتر و واحد، با توجه به آیه‌ی شریفه‌ی ۱۰۴ از سوره‌ی آل عمران که می‌فرماید:

و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون

به این حرکت نمادین اقدام نمود و این مطلب از کلام خود آن حضرت، در وصیتی که به محمدبن حنفیه نگاشته است، به دست می‌آید؛ چرا که فرمود:

انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً ... انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی محمد(ص) ارید
أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب...[15]

من از روی خودخواهی و سرمستی و گردنکشی و فساد و ظلم خارج نشده‌ام و جز این نیست که خارج شدم
برای اصلاح در امت جدّم رسول خدا(ص) و اراده دارم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و مطابق سیره‌ی
جدّم(ص) و پدرم، علی بن ابی طالب(ع)، رفتار نمایم.

آری به راستی حضرت حسین بن علی(ع) از خطری که متوجه دین شده بود، آگاه بود؛ از این رو در همان
آغاز کار که مروان در مدینه به آن حضرت توصیه کرد که با یزید بیعت کند و به اصطلاح او، محترمانه و با
آسایش خاطر زندگی نماید، فرمود:

انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید؛[16]

همانا ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم؛ باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امت به شبانی مثل یزید مبتلا شده
است. دلایل فراوان دیگری نیز وجود دارد که حضرت سیدالشهدا(ع) اهدافی الهی و دور از هوی نفس را
جستجو می‌کرد و در راه رسیدن به این اهداف، جان گران‌قدر خویش و یارانش را فدا کرد.

در پایان توضیح این نکته را لازم می‌دانیم که قیام امام حسین(ع) صرفاً یک قیام نظامی نبود، بلکه یک قیام
سیاسی بود که تبعات نظامی نیز در برداشت؛ چرا که امام حسین(ع) بنابر شواهد تاریخی؛ به تجهیز و تهیه سپاه
جنگی، ادوات و نفرات اقدام نکرد.

چرا کوفیان که امام حسین(ع) را می‌شناختند و می‌دانستند که اسیران به شهر آمده، اهل بیت ایشانند؛ اما آن‌ها
را خارجی نامیدند؟ آیا این به صورت شایعه بوده یا واقعاً با آگاهی کامل و به خاطر دنیا، آن‌ها را خارجی
نامسلمان قلمداد می‌کردند؟
محمدعلی ملاحسنی

مورد سؤال، بیشتر بر مردم شام صدق می‌کند نه مردم کوفه که بیشتر شیعی بوده‌اند و امیرالمؤمنین(ع) سال‌ها
در آن حکومت کرده بود. اخبار معتبری که دلالت کند در کوفه عنوان خارجی بر امام حسین(ع) گفته شده،
وجود ندارد؛ اما بیشتر مردم شام، امام حسین(ع) و اهل بیت آن حضرت را نمی‌شناختند که علت اصلی آن
تبلیغات خصمانه‌ی بنی امیه و وارونه نشان دادن حقایق اسلام و سفارشات پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) بود، که
به جهت دشمنی دیرینه با بنی‌هاشم و حسادت به اهل بیت(ع) اجازه‌ی نشر فضایل آن‌ها را نمی‌دادند؛ چرا که
بیم داشتند موقعیت نامشروع آن‌ها در معرض خطر و نابودی قرار گیرد. در میان مردم شام، تعداد کسانی که
پیامبر را دیده بودند خیلی کم بود، و آنان نیز اسلام را چنان که باید، نمی‌شناختند؛ اما در کوفه از اصحاب
پیامبر(ص) و به ویژه شیعیان واقعی ائمه(ع)، افراد زیادی بودند که اهل بیت را به خوبی می‌شناختند و در حد

توان و به سهم خود با زبان و بیان و برخورد عملی از آن‌ها دفاع می‌کردند؛ مانند عبدالله بن عقیف [17] و توایین و زید بن ارقم - صحابه‌ی بزرگوار پیامبر - که در کوفه به ابن زیاد - لعنة الله عليه - گفت: «چوب از لب‌های حسین (ع) بردار، خودم بارها دیدم پیامبر (ص) لب‌هایش را روی این لب‌ها قرار می‌داد و می‌مکید». [18] مرد دیگری نیز در کوفه چنین سخنی را به ابن زیاد گفت. [19] شماری از مردم شام نیز امام حسین (ع) و اهل بیت او را می‌شناختند، ولی نمی‌دانستند اسیران همان اهل بیت پیامبر (ص) هستند، مانند پیرمردی که به امام سجاد (ع) خطاب کرد: الحمد لله که خدا شما را کشت و ...، امام سجاد (ع) پرسید: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری؛ سپس امام آیاتی که در شأن اهل بیت (ع) بود؛ قرائت کرد و فرمود: «نحن اولئک» آن اهل بیت ما هستیم. پیرمرد سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خدا یا! من استغفار و توبه می‌کنم. [20] عده‌ای نیز - چه از کوفه و چه از شام - اهل بیت را می‌شناختند، ولی به خاطر حفظ مال و منصب، دین را به دنیا فروختند؛ مانند منادی گمراهی که در شام فریاد زد: ای اهل شام! این اسیران، اهل بیت ملعون هستند! [21] در کتاب «منتهی الآمال» آمده است: «قتله‌ی کربلا به فرماندار موصل نوشتند: ما می‌آییم، از ما استقبال کن! فرماندار موصل با عده‌ی بسیاری تا چند کیلومتر به استقبال آن‌ها رفتند؛ بعضی گفتند: مگر چه خبر است؟ گفتند: سر بریده‌ی خارجی‌ها را می‌آوردند! ولی می‌بینیم در همان جا مردی شجاع و عارف به حق و مقام اهل بیت (ع) می‌گوید: ای مردم این سر بریده‌ی خارجی‌ها نیست، بلکه سر حسین بن علی (ع) و یارانش است؛ همین که آگاه شدند، عده‌ای از مردم آماده‌ی جنگ با لشکر یزید شدند.» [22]

چرا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه در قضیه‌ی عاشورا شرکت نداشتند؟ غلام حسن محرّمی

عوامل مختلفی می‌تواند در این امر دخالت داشته باشد؛ از جمله:

اولاً: عبدالله بن جعفر به سن کهولت رسیده بود و نزدیک هفتاد سال داشت و به نقل علامه‌ی حلی، جناب محمد حنفیه به سختی مریض و معلول بود. [23] البته عبدالله بن جعفر دو پسرش محمد و عون را همراه امام حسین (ع) فرستاد و آن دو در کربلا به درجه‌ی شهادت نایل آمدند.

ثانیاً: وجود این دو نفر چندان لازم نمی‌نمود؛ زیرا به حدّ کافی از جوانان هاشمی و طالبی شرکت داشتند و آنان چون قوم و قبیله‌ای جز بنی‌هاشم که همراه امام بودند، در اختیار نداشتند، نقش نظامی چندان‌ی نمی‌توانستند ایفا کنند؛ از سویی دیگر، ماندن آن‌ها در حجاز لازم بود؛ چنان که امام حسین (ع) در مدینه به برادرش محمد حنفیه وصیت کرد که در مدینه بماند و رفت و آمد امویان را زیر نظر بگیرد و به او گزارش دهد. [24]

ثالثاً: طبق برآوردها و محاسبات عادی، روشن بود که نهضت امام حسین(ع) به نتیجه نمی‌رسد؛ چنان که این بزرگواران حضرت را از رفتن به سوی عراق بر حذر می‌داشتند و به مصلحت نبود که همه‌ی خاندان علوی به شهادت برسند؛ زیرا این خاندان تنها مدافعان و مبلغان اسلام راستین بودند و محل رجوع مردم به شمار می‌آمدند و اگر همه‌ی مردان خاندان هاشمی به شهادت می‌رسیدند، نسل بنی‌هاشم قطع می‌شد و بعد از واقعه‌ی کربلا، اهل بیت ملجأ و پناه‌گاهی نداشتند. با توجه به این مصالح بود که از سوی امام حسین(ع) هیچ اصرار، بلکه هیچ تقاضایی مبنی بر شرکت آنان در نهضت نمی‌بینیم.

اما این مطلب که جناب محمد حنفیه به نفع امام خبر می‌فرستاد، [25] نمی‌تواند علت تامه‌ی عدم حضور باشد، بلکه نتیجه‌ی حضور او در مدینه است؛ چنان که پیش از او جناب عباس - عموی پیامبر - نیز در میان مشرکان مکه به نفع پیامبر(ص) عمل می‌کرد و عقیل - برادر امیرالمؤمنین - نیز در حجاز به نفع آن جناب فعالیت می‌نمود.

اما این پاسخ که تعداد شهدا و نام‌های آنان نزد خدا معلوم بود، این علم خدا به واقعیات خارجی است، یعنی خدا می‌دانست که محمد حنفیه با اختیار خود به کربلا نخواهد رفت و این جبر نمی‌آورد. آری می‌توان گفت این مقام را خدای تعالی به هر کس ارزانی نمی‌داشت و هر کس درجه‌ای دارد اگر چه اهل بهشت و نجات باشد.

[1]. قیام امام حسین(ع)، دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۸۵، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۵۹ ش.

[2]. بررسی تاریخ عاشورا، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۷، چاپ دوم، تهران کتابخانه صدوق، سال ۱۳۴۷ ش.

[3]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۵۹، مصر، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م.

[4]. احزاب، ۳۳، ترجمه: «بی‌شک خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد، پاک ساختنی.»

[5]. مقتل الحسين (ع)، اخطب خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱، قم منشورات المفید، اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۷۴، قم منشورات مکتبه الداوری.

[6]. دانای نھان است. و کسی را بر غیب خود آگاہ نمی کند جز پیامبری کہ از او خشنود باشد»، سورۃ جن، آیه ۲۶.

[7]. چهره ی درخشان حسین بن علی (ع)، علی ربانی خلخالی، ص ۱۳۴ - ۱۴۰، انتشارات مکتب الحسین (ع)، چاپ ۶، سال ۱۳۷۹ ش، قم.

[8]. بقره، ۱۹۵.

[9]. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۵، ص ۱۵۰، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم، و مقدمه لهوف سید ابن طاووس.

[10]. «صبراً علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک و لا معبود غیرک، صبراً علی حلمک یا غیاث من لا غیاث له» مقتل الحسین (ع)، ص ۲۸۳، سید عبد الرزاق مقرر، دارالکتاب بیروت.

[11]. تکویر، ۲۹.

[12]. آل عمران، ۱۴۵، «قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتال الی مضاجعهم».

[13]. «وایم الله لو كنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقضوا بی حاجتهم و الله لیعتدن علیّ كما اعتدت الیهود فی السبت»، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۹، ابن اثیر، نشر دار صادر، دار بیروت، سال ۱۳۸۵ هـ.ق.

[14]. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۷۸، انتشارات علمیه اسلامیة، مترجم، سید هاشم رسولی محلاتی.

[15]. بحار الانوار، تهران، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

[16]. مشیر الاحزان، ابن نما، تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، سال ۱۴۰۶ هـ.ق، محقق سید محمد باقر موحد ابطحی.

[17]. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۷.

[18]. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

[19]. همان، ۱۵۴.

[20] همان، ج ۴۵، ص ۱۵۵.

[21] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴.

[22] منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۷۳، انتشارات هجرت، ۱۴۱۱ هـ.

[23] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۲.

[24] سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، ص ۲۵.

[25] مقتل عوالم، ص ۵۴، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸، محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲.

آیا امام حسین (ع) به صورت طبیعی از مادر خویش - حضرت فاطمه (س) - شیر خورده است یا برای شیر خوردن آن حضرت از دایه‌ای استفاده کردند، (گفته می‌شود که امام حسین (ع) از هیچ بانویی شیر نخورده بلکه از انگشت پیامبر (ص) شیر خورده است)؟
سید محمد صادق موحد ابطحی

درباره‌ی چگونگی شیر خوردن حضرت سیدالشهدا (ع) در دوران کودکی، سه احتمال وجود دارد:

الف - آن حضرت از مادر خویش حضرت فاطمه (س) شیر خورده باشد؛ مثل دیگر کودکان که به هنگام تولد از سینه‌ی مادر شیر می‌خورند؛

ب - آن حضرت (به سبب اختلاف سنی کمی که با برادرش امام مجتبی (ع) داشته است - مرحوم محدث قمی آن را به مقدار اقل مدت حمل دانسته و اقل مدت حمل شش ماه است - از دایه شیر خورده باشد. مرحوم محدث قمی در تأیید این مطلب روایتی را از اصول کافی از حضرت رضا (ع) نقل می‌کند که: «ما بین امام حسن و امام حسین (ع) یک طهر و شش ماه و ده روز واقع شده است؛» [1]

ج - آن حضرت از هیچ زنی چه حضرت فاطمه (س) چه غیر حضرت فاطمه (س) شیر ننوشیده است؛

اما آن چه بررسی روایات به دست می‌دهد، احتمال اول را منتفی می‌سازد؛ چون حضرت فاطمه (س) در آن ایام بیمار بودند و شیر در سینه‌ی آن حضرت خشکیده بود و به این مطلب در روایات تصریح شده است؛ لیکن بعضی از روایات، ارتضاع آن حضرت از هر زنی، چه حضرت فاطمه (س) و چه غیر آن حضرت، را منکر شده‌اند؛ از جمله‌ی این روایات که ابن شهر آشوب و شیخ صدوق در علل الشرایع و مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال آورده‌اند، این است که: هنگام ولادت امام حسین (ع)، حضرت فاطمه (س) بیمار گشت و شیر ایشان خشک شد، تا این که از شیر دادن ناتوان گشت؛ از این رو پیامبر اکرم (ص) مَرُض و دایه‌ای طلب کردند، ولی یافت نشد؛ پس خود آن حضرت به حجره‌ی حضرت فاطمه (س) آمدند و انگشت ابهام خویش را در دهان حضرت سیدالشهدا (ع) گذاردند و او هم می‌مکید و حتی بعضی نقل کرده‌اند که زبان مبارک را در دهان امام حسین (ع) می‌گذاشت و آن حضرت می‌مکید. نقل شده است که خداوند متعال تا چهل شبانه روز رزق و روزی امام حسین (ع) را در زبان پیغمبر اکرم (ص) قرار داده بود، پس گوشت و خون امام حسین (ع) از گوشت و خون پیامبر اکرم (ص) روید. [2]

مرحوم کلینی در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام حسین (ع) از انگشت ابهام پیامبر اکرم (ص) شیر نوشیده است و او مدت آن را دو یا سه روز می‌داند و در ادامه می‌نویسد: هیچ فرزندی جز

حضرت عیسی بن مریم (ع) و حسین بن علی (ع) شش ماهه متولد نشد که بماند. [3] مرحوم سید بحر العلوم در این باره می‌فرماید:

لله مرتضع لم یرتضع ابدأً من ثدی اثنی و من طه مراضه [4]

برای خداوند شیر خورده‌ای است که از سینه‌ی هیچ زنی شیر نخورده است، در حالی که از دست پیامبر اکرم (ص) شیر نوشیده است.

اما در مورد احتمال دوم که آن حضرت از دایه شیر خورده باشد، روایاتی نقل کرده‌اند که آن حضرت دایه‌ای داشته است به نام ام‌الفضل بنت حارث - زن عباس بن عبدالمطلب - و این روایات به این مضمون است:

صاحب «مستدرک الصحیحین» به سند خود از ام‌الفضل نقل می‌کند:

«همانا ام‌الفضل بر رسول خدا (ص) وارد شد؛ پس گفت: ای پیامبر خدا، من دیشب خوابی دیدم که بسیار سخت و دشوار بود! پیامبر اکرم (ص) دوباره فرمودند: چه دیدی؟ گفت: همانا سخت و ترسناک بود! پیامبر اکرم (ص) دوباره فرمودند: آن چه بود؟ گفت: دیدم مثل این که قطعه‌ای از جسم و بدن شما جدا شد و در دامن من افتاد! پس، پیامبر (ص) فرمودند: خوابی که دیده‌ای خیر باشد؛ به خواست خدا دخترم فاطمه (س) پسری به دنیا می‌آورد، آن گاه در دامان تو قرار می‌گیرد؛ سپس فاطمه (س) حسین (ع) را به دنیا آورد، و او در دامان من قرار گرفت و دایه‌اش شدم.»

ابن سعد نیز در «طبقات الکبری» به سند خود از سماک بن حرب نقل می‌کند:

«به درستی که ام‌الفضل همسر - عباس بن عبدالمطلب - گفت: ای پیامبر خدا، من در خواب دیدم مثل این که عضوی از اعضای بدن شما در خانه‌ی من است، پیامبر (ص) فرمودند: آنچه دیده‌ای خیر باشد! دخترم فاطمه (س) پسری به دنیا می‌آورد و تو او را شیر می‌دهی به شیر فرزندت «قُثم» سماک بن حرب گفت: پس فاطمه (س) حسین (ع) را به دنیا آورد؛ سپس کفالت و دایگی او را به ام‌الفضل سپرد...»

بنابراین بررسی روایت گوناگون به دست می‌دهد که امام حسین (ع) با توجه به اعجاز گونه بودن تمام خصوصیات آن حضرت از انگشت ابهام پیامبر (ص) شیر نوشیده است و این موضوع از نظر علمای شیعه صحیح و قابل اعتماد است، اگر چه علمای اهل سنت آن را ذکر نکرده‌اند.

بنابراین، در مقام پذیرش این موضوع و در تعارض بین این روایات این گونه می‌توان جمع نمود که: امام حسین (ع) ابتدا دو یا سه یا حتی چهار روز از انگشت پیامبر شیر خورده است و سپس بقیه‌ی مدت را در دامان ام‌الفضل گذرانیده، او پرورش و تربیت امام حسین (ع) را عهده‌دار بوده است؛ چرا که این اعجاز پیامبر (ص)

مانع از شیر خوردن آن حضرت در دو سال تمام (حولین کاملین) - که از اسباب و علل عادی می‌باشد - نمی‌گردد.

علت گذاشتن کنیه «اباعبدالله» برای امام حسین(ع) چه بوده است؟ لیاقت علی امینی

از سنت‌های اجتماعی و خانوادگی عرب، گذاشتن کنیه و لقب برای مولود تازه به دنیا آمده است که اساساً برای تعظیم و تکریم به کار می‌رود.

ائمه‌ی معصومین(ع) هر کدام دارای کنیه‌ها و القاب زیادی هستند که بازگو کننده‌ی شخصیت معنوی و الهی آنان است. اباعبدالله کنیه حضرت امام حسین(ع) می‌باشد که بر خلاف معمول، به اعتبار اسامی فرزندان آن امام نیست، بلکه به جهت اوج و شکوه، و عبودیت عاشقانه او است که با خون خویش ترسیم کرد.

اباعبدالله و ابالائمه و ابالمساکین از کنیه‌های دیگر امام حسین(ع) و رشید، طیب، وفی، زکی، سید، سعید، مبارک، التابع لمرضاة الله و الدلیل علی ذات‌الله، الشهید بکر بلا، السبط الثانی، الامام الثالث و سیدالشهدا لقب‌های آن حضرت است و لقبی که جدش او را بدان خطاب می‌کرد «سید شباب اهل الجنة» است. [5]

کنیه «ابا عبدالله» مانند اسم آن حضرت، از سوی خدا و رسول گرامی انتخاب شده است. [6] معمولاً کنیه را به اعتبار اسم فرزند صاحب کنیه می‌گذارند، مانند ابالحسن، ابامحمد، ابومسلم و...؛ اما کنیه امام حسین(ع) یک کنیه استثنایی است که به اعتبار اسامی فرزندان آن حضرت نیست، بلکه به اعتبار جوهره‌ی شخصیت معنوی و الهی آن امام که روح عبودیت و بندگی خالص و وقفه‌ناپذیر او می‌باشد، انتخاب شده است.

در کتاب «ویژگی‌های امام حسین(ع)» آمده است: «حسین سبیل عبادت است همه پیام‌آوران خدا و امامان نور، خدای خویش را خالصانه و عاشقانه می‌پرستیدند؛ اما حسین، عبادت و پرستش ویژه‌ای داشت. از هنگامی که نور وجودش در جان مادرش فاطمه(س) پدید آمد تا آن لحظاتی که سر نورانی‌اش بر فراز نیزه‌ها قرار گرفت، همیشه و همه جا به ستایش و سپاس و تسبیح و تنزیه خدا مشغول بود و تلاوت کتاب خدا از او شنیده می‌شد.» [7]

در شب عاشورا که لشکریان دشمن می‌خواستند به خیمه‌های حضرت اباعبدالله الحسین(ع) هجوم بیاورند و کار را یکسره کنند، امام آن شب را برای عبادت و بندگی خدا مهلت خواست و با راز و نیاز، شب را به صبح، و آخرین مرحله حیات خویش را با نیایش خاصه الهی آیین بست. بار مصایب و مشکلات هر چه بر امام سنگینی می‌کرد و سوز و گداز غم‌ها، هر چه دلخراش‌تر می‌شد، صبر امام و رضایت‌مندی حضرت در برابر اراده الهی زیادتر می‌گشت و عرضه می‌داشت: خدایا راضی به رضای توام. [8]

نقل شده است که امام حسین(ع) ۲۵ بار پیاده به حج مشرف شد و مناسک حج ابراهیمی را انجام داد و در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز به جا می آورد. روزی از امام سؤال شد که چه قدر از خدا ترسانی؟ امام فرمود: از عذاب آخرت ایمن نیست مگر کسی که در دنیا از خدا بترسد. [9]

پس از جدا کردن سرهای بنی هاشم و آوردن آن‌ها به شام، سرانجام سرهای شهیدان کربلا، از جمله سر مبارک امام حسین(ع) چه شد؟

سید محمد صادق موحد ابطحی

پس از شهادت امام حسین(ع) به دستور عمر سعد، سر همگی شهدا را از بدن جدا کردند، به جز دو سر؛ یکی سر حضرت علی اصغر؛ زیرا امام حسین(ع) او را دفن کرد، و دوم سر حرّ بن یزید ریاحی که خویشان او مانع از بریدن سر او شدند.

به گزارش تاریخ، سرهای شهدا را بین طوایف مختلف تقسیم کردند تا به کوفه و شام برده، جایزه بگیرند. پس از ورود به کوفه، ابن زیاد - طبق فرمان یزید - اسرا را به مخفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن سپرد و با وضعی دلخراش به سوی شام روانه کرد و بر اساس برخی روایات، چهل نفر از مأموران، اسیران را با سرها حرکت دادند و راه طولانی کوفه تا شام را که پانزده منزل بود، پیمودند تا به دارالاماره شام رسیدند. [10]

و اما این که سرانجام سر امام حسین(ع) و دیگر سرها چه شد و در کجا دفن شدند، اختلاف است، که در ذیل، ابتدا اقوال گوناگون را در مورد محل دفن سر امام حسین(ع) و سپس سایر سرها نقل می کنیم. [11]

۱. برخی از علمای شیعه با استفاده از اخبار و روایاتی که از ائمه معصومین(ع) رسیده، [12] فرموده اند: سر مقدس سیدالشهدا در نجف اشرف، کنار مرقد مطهر امیر مؤمنان(ع) دفن شده است؛

۲. یزید - لعنة الله عليه - سر مبارک امام را برای حاکم مدینه - عمرو بن سعید بن ابی العاص - فرستاده، و او آن را در بقیع، کنار قبر مادرش زهرا(س)، دفن نمود؛ [13]

۳. در دمشق دفن شده که در مکان آن اختلاف است. به گفته ی ابن ابی الدنیا، در باب الفرادیس و به گفته ی بلاذری و واقدی، در دارالاماره دمشق دفن شده است؛

۴. گفته شده که خلفای فاطمی سر مقدس را از باب الفرادیس به عسقلان که بین شام و مصر است، بردند و از آن جا به مصر منتقل کردند و در مشهدی که معروف است، دفن نمودند که زیارتگاه علاقه مندان است؛

۵. سر مطهر را به کربلا آوردند، به بدن مقدس آن حضرت ملحق کردند.

سرانجام سرهای سایر شهدا:

۱. در باب صغیر شام که قبرستان بسیار بزرگی است، مقبره‌ای است معروف به «مشهد رؤوس شهداء کربلا» که نام بسیاری از شهدای مدفون در آن مقبره، ذکر شده است؛ [14]

۲. مؤلف «اعیان الشیعه» می‌نویسد: بعد از سال ۱۳۲۱ هجری قمری، مقبره‌ای را دیدم که سنگی بالای آن نصب و در آن نوشته شده بود: «هذا مدفن رأس عباس بن علی، رأس علی بن الحسین الاکبر و رأس حبیب بن مظاهر». دو سال بعد، بنا را تخریب و تجدید نمودند و آن سنگ را برداشتند، و در ضریحی که داخل مقبره نصب نموده‌اند، اسامی بسیاری از شهدای کربلا را بر آن نقش کرده‌اند و بعید نیست که این رؤوس در آن جا دفن شده باشند. [15]

۳. بر اساس رأی مشهور بین علمای امامیه، بقیه سرهای اهل بیت که به شام فرستاده شده بودند، به همراه امام سجاد (ع) و زینب(س) به کربلا آورده شده، به اجساد مطهرشان ملحق گردیدند. [16]

اما قول صحیح: مشهور بین علمای امامیه، هم‌چنان که علامه‌ی مجلسی (ره) بر آن تصریح فرموده، آن است که امام سجاد(ع) رأس مطهر سیدالشهدا و سایر شهدا را در روز اربعین همان سال، (بیستم ماه صفر سال ۶۱ هـ ق) از شام وارد کربلا کرده، به بدن‌های مطهر آنها ملحق گردانیده است. [17]

سید بن طاووس در «لهوف» آورده است: اما سر مبارک امام حسین(ع)، روایت شده که از شام برگردانده شده و در کربلا در کنار جسد شریف دفن شده است و عمل شیعه بر این اساس قرار گرفته است. [18]

از کلام سید روشن می‌شود که شیعه بر این باور است که سر مقدس امام(ع)، به جسد مطهر ملحق شده است.

سید اسرار حسینی تنکابنی نیز در کتاب «مصائب الهداة»، پس از نقل اقوال، درباره‌ی دفن سر مطهر امام(ع) می‌گوید: «لیکن خبر حمل کردن امام سجاد(ع) سر مبارک را به کربلا و دفن آن با جسد مطهر، اظهر و مؤید به عقل و نقل است؛ [19]

در کتاب «مقتل الحسین(ع)» آمده است: [20] «بر این که سرهای مطهر به کربلا آورده شدند، تصریح وجود دارد و این تصریح در کتاب‌های شیعه و سنی از جمله: حبیب السیر و نفس‌المهموم، ص ۲۵۳، و در روضة الواعظین فتال نیشابوری، ص ۱۶۵، و در مشیرالاحزان ابن نما حلی، ص ۵۸، و در لهوف سید بن طاووس، ص ۱۱۲ و در اعلام الوری طبرسی، ص ۱۵۱ و در مقتل العوالم، ص ۱۵۴ و در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۰ و در عجایب المخلوقات قزوینی، ص ۶۷ و در الاتحاف بحب الاشراف شبراوی، ص ۱۲ و ۲۳ و در تذکره الخواص سبط ابن الجوزی، ص ۱۵۰ و در الکواکب الدریه شیخ مناوی، ج ۱، ص ۵۷ و قرطبی نیز این مطلب را ترجیح داده است، [21] و همچنین در نورالابصار نوشته شبلنجی، ص ۱۱۵ چاپ مصر و نیز اسعاف الراغبین علامه شیخ محمد صبان - از علمای اهل سنت - در حاشیه نورالابصار، ص ۱۶۰ وجود دارد. [22]

اما درباره‌ی این قول چهارم که سر مطهر را خلفای فاطمی از باب الفردیس در دمشق که از خزانه‌ی یزید پیدا کرده و در آن جا دفن نمودند و سپس از عسقلان به مصر برده، در قاهره دفن کردند و برای آن نیز بارگاه عظیمی بنا نمودند؛ هم‌چنان که سبط بن جوزی گفته است: «علامه امین عاملی (ره) در لواقع الاشجان این قول را پذیرفته است و می‌گوید: بنا به اتفاق مورخان، خلفای فاطمی مصر، سری از عسقلان قاهره انتقال داده اند و به نام رأس مطهر امام حسین (ع) در آن جا دفن کرده‌اند و مشهد بزرگی بالای آن ساختمان نموده‌اند.» [23] اما این که «آیا آن سر مطهر، از آن امام حسین (ع) بوده است؟» هرگز روشن و ثابت نشده است؛ به ویژه که دست سیاست و ریاست خلفای فاطمی با آن بازی کرده است و این که از انتقال سر مقدس از عسقلان به مصر چه هدف سیاسی تأمین می‌شده، خدا می‌داند. آیا از ترس صلیبی‌ها این کار را کرده‌اند؟ صلیبی‌ها به چه منظوری آن مشهد را خراب می‌کردند.

(این قول به اهل سنت اختصاص دارد و هیچ یک از شیعیان بر آن نیست.) [24]

امام یافعی یمنی مکی (متوفی سال ۷۶۸) در «مرآة الجنان» می‌گوید: «این مطلب که سر امام حسین (ع) به عسقلان یا قاهره منتقل شده صحیح نمی‌باشد.» [25] بنابر این سخن، آنچه نزد یافعی صحت دارد این است که، سری در عسقلان و یا قاهره می‌باشد، ولی سر مطهر سیدالشهدا (ع) نیست، او بر این باور است که یزید سر مطهر را به همراه خاندان رسالت و جمعی از بنی‌هاشم و عده‌ای از موالی ابوسفیان به مدینه منوره فرستاد و در مدینه نزد مادرش فاطمه (س)، در قبرستان بقیع دفن شده است و می‌گوید: «و این صحیح‌ترین قول در این مورد است.» [26] و این قول را از زبیر بن بکار نقل کرده است، و او هم از دشمنان اهل بیت (ع) است و اقوالش ارزشی ندارد. [27] اگر سر مطهر را به مدینه برده باشند، در آن جا دفن نکرده‌اند؛ زیرا در این فرض باید کنار قبر مادرش حضرت فاطمه زهرا (س) در بقیع باشد، در حالی که مکان قبر حضرت فاطمه (س) دقیقاً معلوم نیست و به طور معین نمی‌توان آن را در بقیع دانست، بلکه فاطمه بنت اسد - جدی امام حسین (ع) - در بقیع مدفون است و آن گروه از مورخان که گفته‌اند سر مطهر را به مدینه برده‌اند، بر این باورند که آن را از مدینه به کربلا انتقال داده، به جسد مطهر ملحق کرده‌اند. سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» می‌گوید: «علما درباره‌ی رأس مطهر، اختلاف کرده‌اند و مشهورترین این اقوال آن است که یزید سر مطهر را همراه اسرای اهل بیت به مدینه فرستاد و از مدینه به جسد مطهر در کربلا برگردانیده شد و دفن گردید و این رأی هشام و غیر او است.» [28]

بر اساس این قول، اگر اسرای اهل بیت (ع) در اربعین همان سال به کربلا آمده باشند، به یقین سر مطهر را با خود آورده و در کربلا دفن کرده‌اند و دوباره با خودشان به مدینه نبرده‌اند، این نظریه نیز که از احوال سنی‌ها مؤید قول مشهور امامیه است که سر مطهر به کربلا بازگردانیده و با جسد مطهر آن حضرت دفن شده است. فرهاد میرزا - پسر عباس میرزا - در سال ۱۲۹۲ هـ. ق، در سفر حج به مصر رفته، و بارگاه «مشهد رأس الحسین

(ع) را در قاهره می‌بیند و عظمت آن ساختمان در نظر وی جلوه می‌کند و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته، تصور کرده است که از جهت بودن رأس مطهر در آن مکان است؛ از این رو می‌گوید: قول یافعی را در این باب صحیح نمی‌دانم. [29]

اما علی جلال در کتاب «الحسین» می‌گوید: «امامیه و بعضی از اهل سنت معتقدند که سر مطهر امام حسین (ع) در کربلا در کنار جسد مدفون است.» [30] او پس از نقل اقوال درباره‌ی سر مطهر در کتاب یاد شده، نتوانسته است به یکی از آن‌ها، به طور قطع، جزم نماید و در آخر کلامش گفته است: دفن کردن سر مطهر در دمشق و انتقال از آن جا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده است. [31]

بررسی روایات منقول در مدفون شدن سر مطهر در حرم امیرالمؤمنین (ع)

در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) آمده است:

انك اذا اتيت الغرى رأيت قبرين؛ قبراً كبيراً و قبراً صغيراً، فاما الكبير فقبر اميرالمؤمنين و اما الصغير فرأس الحسين (ع). [32]

«زمانی که به نجف می‌روی، دو قبر بزرگ و کوچک می‌بینی؛ اما قبر بزرگ از آن امیرالمؤمنین (ع) و قبر کوچک، محل دفن سر مبارک امام حسین (ع) است.»

در خبر است که امام صادق (ع) وقتی که به نجف آمدند، دو رکعت نماز برای زیارت امیرالمؤمنین و دو رکعت برای موضع سر مبارک امام حسین (ع) و دو رکعت برای موضع منبر حضرت قائم حجة ابن الحسن العسكري (عج) نماز خواندند. [33]

در خبر یونس بن ظبیان آمده است: امام صادق (ع) سوار مرکب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم. حضرت نزد تپه‌های سرخ تشریف آوردند و پیاده شدند و وضو گرفتند؛ سپس از آن جا به جایی که مقداری ریگ جمع شده بود، بازگشت و در آن جا نماز خواند و گریه کرد، بعد به جایی که پایین تر از اولی بود، رفتند و مانند همان عمل را به جا آورد و فرمود: جایی که اول در آن جا نماز خواندم موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) بود و دیگری موضع سر مطهر حسین (ع) می‌باشد و ابن زیاد - لعنة الله عليه - وقتی سر مقدس حسین (ع) را به شام فرستاد آن را به کوفه برگردانیدند و برای جلوگیری از شورش مردم، دستور داد تا آن را از کوفه خارج کنند و خداوند سر مطهر را نزد امیرالمؤمنین (ع) باز گردانید و در آن جا دفن شد.

فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس.

و این جمله آخر روایت، ظاهرش مطابق گفته‌ی بعضی اهل تحقیق است:

فالرأس مع الجسد أي بعد ما دفن هناك ظاهراً الحق بالجسد بكر بلا. [34]

سر مطهر بر حسب ظاهر پس از آن که نزد امیرالمؤمنین (ع) دفن شد، به جسد مطهر در کربلا ملحق گردیده است.

ولی اشکال این روایات در آن است که هنوز در آن زمان - یعنی سال ۶۱ هـ.ق. قبر امیرالمؤمنین (ع) مخفی بود؛ بنا بر این، روایت دیگری از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «وقتی که سر مطهر امام را به شام بردند یکی از شیعیان ما آن را دزدید و آورد و در کنار قبر امیرالمؤمنین (ع) دفن کرد.» [35] نمی‌تواند روایت صحیحی باشد و استبعاد این معنی که یکی از غلامان آن را از شام بدزدد و به نجف آورده، در آن جا دفن نماید، بیشتر روشن می‌شود و علاوه بر آن این روایات خلاف نظر مشهور امامیه نیز می‌باشد.

شیخ حرّ عاملی - پس از نقل روایات که به برخی از آن‌ها اشاره شد - کلام سید بن طاووس را نقل می‌کند و می‌فرماید: «بین عمل اصحاب امامیه و آن روایات، منافاتی وجود ندارد.» شاید عدم منافات بین عمل امامیه و آن روایات، این باشد که ممکن است سر مطهر را یا در موقع بردن به شام نزد قبر امیرالمؤمنین (ع) گذارده باشند و یا در مراجعت از آن جا، سپس باز گردانیده، در کربلا با جسد مطهر دفن کرده‌اند.

مرحوم شیخ الفقه - صاحب جواهر الکلام - پس از نقل روایات مزبور و کلام سید بن طاووس که عمل امامیه مطابق آن است، می‌فرماید: «ولعله لامنافاً لامکان دفنه مدّة ثم نقل الی کربلا؛ ممکن است سر مطهر مدتی در نجف، نزد امیرالمؤمنین (ع)، دفن شده باشد و پس از آن به کربلا منتقل، و با بدن مطهر دفن شده باشد.» سپس روایتی را نقل کرده که امام صادق (ع) در نزد قائم مایل در راه غری (نجف) نماز خواند. و از آن حضرت سؤال شد: که آن چه نمازی بود که خواندید؟ فرمود: «این جا موضع سر مطهر جدم حسین (ع) است که آن را در این جا گذاردند.» [36] ممکن است حقیقت امر در روایات مذکور، سری از اسرار باشد که واقع آن برای ما روشن نشده باشد و برای مصالحی که در آن زمان وجود داشته، آن احادیث از ائمه (ع) صادر شده است.

افزون بر آن، سندهای این روایات نیز درست تنقیح و تصحیح نشده است و مانند «مبارک خباز» که در کتب رجال از او نامی به میان نیامده و «یونس بن ظبیان» که از وضّاعین حدیث است از راویان آن اخبارند [37] و این روایات حتماً در دیدرس علمای شیعه و فقها بوده است، ولی با این حال نسبت به آن‌ها بی‌اعتنایی کرده، روی گردانیده‌اند.

از کتب معتبر و قدیمی که در دسترس است، کتاب «الآثار الباقیة عن القرون الخالیة»، نوشته ابوریحان بیرونی است و در آن تصریح شده که سر مطهر، در بیستم صفر در کربلا، به جسد اطیب ملحق شده است و عبارت او چنین است: «در بیستم صفر سر امام حسین (ع) به جثه‌اش برگردانده شده و با آن دفن گردیده است و در این

روز زیارت اربعین وارد شده. کسانی که سر ایشان را برگرداندند حرم آن حضرت بودند که بعد از انصراف از شام به کربلا وارد شدند.» [38]

آیا تعداد کشته شدگان از لشکر عمر بن سعد در تاریخ معلوم است و این که می گویند: امام حسین (ع) در حادثه عاشورا ۱۹۵۰ نفر را به تنهایی به هلاکت رسانید، صحیح است یا خیر؟
سید سعید حسینی

لر تعداد کشته شدگان لشکر عمر بن سعد به طور دقیق روشن نیست، ولی در مقاتل چنین نوشته شده است که حبیب بن مظاهر که از یاران امام حسین (ع) بود، در روز عاشورا نبرد سختی کرد و شصت و دو مرد را کشت، [39] یا زهیر بن قین - یکی دیگر از اصحاب امام حسین (ع) - در روز عاشورا صد و بیست نفر را کشت تا کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس او را به شهادت رساندند. [40]

نافع بن هلال نیز که نام خود را بر تیرهایش نوشته و آن‌ها را زهر آلود کرده بود، دوازده یاسیزده تن از یاران عمر بن سعد را کشت تا هر دو بازویش را شکستند و اسیرش کردند و بعد شمر او را به شهادت رسانید، [41] یا ابی الشعثاء کندی که تیرانداز زبردستی بود، در روز عاشورا پنج نفر را به درک واصل کرد. [42] و وهب بن عبدالله که مادرش روز عاشورا با او بود، گفت: پسرم برخیز و زاده‌ی دختر رسول خدا (ص) را یاری کن! او هم برای اطاعت سخن مادرش به میدان رفت و نوزده سوار و دوازده پیاده از لشکر عمر بن سعد را کشت تا این که هر دو دستش را بردیدند، باز جنگید تا کشته شد [43] و عبدالله بن عمر کلبی هفت یا هشت تن از آن‌ها را کشت، سپس اسیر شد و به دستور عمر بن سعد، گردنش را زدند [44] و قره بن ابی قره غفاری شصت و هشت تن و مالک بن انس چهارده و به قولی هجده تن از آنان را کشت؛ [45] جون بن ابی مالک - آزاد کرده ابی ذر غفاری - بیست و پنج نفر را کشت و جنازه او را پس از ده روز یافتند که بوی مشک از آن بلند می شد [46] و انیس بن معقل اصبحی نیز بیش از بیست نفر را کشت و مؤذن امام حسین (ع) - حجاج بن مسروق جعفی - بیست و پنج نفر را کشت و به شهادت رسید [47] و غلام ترکی که خادم امام حسین (ع) و حافظ قرآن بود، جماعتی را که تا هفتاد نفر گفته اند، کشت. [48] و علی اکبر (ع) هم جمع بسیاری را کشت، در روایتی یکصد و بیست مرد را کشت و در مناقب گوید، هفتاد مرد را کشت و جنگ را ادامه داد تا به دویست تن رسانید. [49] عبدالله پسر مسلم بن عقیل در سه حمله نود و هشت مرد را کشت تا این که به دست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک شهید شد؛ [50] اما خوارزمی و ابن شهر آشوب می گویند: در سه حمله جماعتی را کشت [51]. عون پسر عبدالله بن جعفر - فرزند زینب کبری (س) - هیچ‌کس را کشت [52] و پسر دیگر زینب کبری (س)، به نام محمد، ده تن را کشت [53] و عبدالرحمن بن عقیل هفده سوار را کشت [54] و جعفر بن عقیل دو مرد و طبق نقلی پانزده سوار را کشت؛ [55] قاسم بن حسن نیز سی و پنج مرد را کشت [56] و حسن بن حسن (ع) در روز عاشورا در خدمت حسین (ع) جنگید و هفده نفر را کشت. [57]

در روز عاشورا وقتی امام حسین(ع) تنها شد، بعضی از راویان گفتند: «به خدا قسم! من شکسته بالی که فرزند و خاندان و یارانش کشته شده باشند، دلاورتر از حسین(ع) ندیدم؛ پهلوانان به او حمله می‌بردند و او بر آنها حمله می‌کرد؛ به سی هزار لشکر کامل حمله می‌برد و مانند ملخ از جلوی او می‌گریختند و سپس به مرکز خود برمی‌گشت و می‌فرمود:

لا حول و لا قوة الا بالله العظیم. [58]

در «اثبات الوصیه» روایتی نقل شده که در آن روز، هزار وهشتصد جنگجو به دست خود کشت. در «بحارالانوار» آمده است که ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب گفته است: پیای جنگید تا هزار ونهصد و پنجاه نفر را، جز زخمی‌ها، به قتل رسانید و عمر بن سعد به لشکرش فریاد زد: وای بر شما! می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ این زاده‌ی قتال عرب است! از همه سو به او حمله کنید، چهار هزار تیرانداز دورش را گرفتند و راه خیمه‌ها را بر او بستند. [59]

درباره‌ی این که چگونه یک شخص می‌تواند این همه از افراد دشمن را به قتل برساند، باید گفت که چون لشکر عمر بن سعد از هیبت و عظمت و شکوه شخصیت جنگی امام حسین(ع) در هراس بود، در برابر حمله‌های حضرت پا به فرار می‌گذارند و در این میان بسیاری از افراد بدون این که از حضرت بر آنها ضربتی وارد آید، زیر دست و پای اسب‌ها و فشار جمعیت از بین می‌رفتند و این گونه بود که تعداد کشته‌های کربلا بسیار می‌باشد.

آیا شهادت امام حسین(ع) بعد از ظهر عاشورا، پس از به جای آوردن نماز ظهر، اتفاق افتاده است یا پیش از ظهر؟
سید محمد صادق موحد ابطحی

مرحوم شیخ مفید (ره) در «ارشاد» [60] و مرحوم طبرسی در «اعلام‌الوری» [61] آورده‌اند:

و قاتل الحسین(ع) القوم اشد قتال حتی انتصف النهار ... و اشد القتال و کثر القتل و الجراح فی اصحاب ابی عبد الله الحسین(ع) الی ان زالت الشمس فصلی الحسین(ع) باصحابه صلاة الخوف.

از کلام شیخ مفید و مرحوم طبرسی استفاده می‌شود که، وقت زوال آفتاب، امام حسین(ع) هنوز در قید حیات بوده‌اند و جنگ قبل ظهر شروع شده و تا عصر ادامه داشته است.

سید بن طاووس در «لهوف» می‌نویسد: «وقتی نماز ظهر فرا رسید حسین(ع) به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی دستور داد تا پیش روی آن حضرت بایستند، پس حضرت با نیمی از باقی مانده‌ی یارانش (به ترتیب نماز خوف) به نماز ایستاد: در این حال تیری به جانب حضرت پرتاب شد، پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر

قرار داد و آن را به جان خرید و به همین ترتیب خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که از پای درآمد و بر زمین افتاد ...» [62]

مرحوم سید محسن امینی (ره) در «لوائح الاشجان» می آورد:

زمانی که وقت نماز ظهر رسید، ابو ثمامه صیداوی به امام حسین (ع) عرض کرد: ای اباعبدالله فدایت شوم، این‌ها به تو نزدیک شده‌اند ولی تا وقتی ما را نکشند به تو دست نخواهند یافت ولی من دوست دارم خدایم را ملاقات کنم در حالی که این نماز را خوانده باشم امام سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری اول وقت نماز است آن‌گاه فرمود: «از آن‌ها بخواهید که از ما دست بردارند تا نماز بخوانیم». [63]

بنابراین، از کلمات این بزرگان و کلام سید در «اقبال» که تصریح کرده‌اند: «شهادت آن حضرت در اواخر روز عاشورا اتفاق افتاده است» [64]، باور برخی دیگر (شهادت قبل از زوال) را مخدوش می‌کند. اما این که شیخ طوسی در «تهذیب» [65] و مرحوم علامه در «تحریر الاحکام» [66] تصریح فرموده‌اند که شهادت سیدالشهدا (ع) در روز عاشورا قبل از زوال خورشید واقع شده است و بعید نیست که اشتباه از قلم شیخ و علامه یا ناسخان، واقع شده باشد و عبارت «بعد الزوال» به «قبل الزوال» تبدیل شده است.

پس از هفتم محرم، وضعیت آب در خیمه‌های امام حسین (ع) چگونه بوده است؟

لیاقت علی امینی

کاروان امام حسین (ع) با جمعی از زنان و کودکان و یاران، مجبور می‌شوند که حرکت خود را متوقف ساخته، و در صحرای سوزان کربلا منزل گزینند. خیمه‌ها و چادرها استوار می‌گردد. لشکر دشمن به سرپرستی حربن یزید ریاحی، مراقب کاروان کوچک امام بود که مقصدی تازه برنگزیند و به دیاری دیگر سفر نکند و در انتظار دستور بعدی عبیدالله بن زیاد به سر می‌برد.

مذاکراتی میان امام و عمر بن سعد جریان داشت که شمر بن ذی‌الجوشن دستور شدید عبیدالله بن زیاد را به ابن‌سعد رسانید. در این نامه آمده است:

حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء فلا یدوقوا منه قطره کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن عفان.

ای پسر سعد! با رسیدن نامه، میان حسین و اصحابش و شریعه فرات حایل شو و نگذار یک قطره آب بچشد؛ چنان‌که با عثمان بن عفان نمودند. [67]

ابومخنف می‌نویسد: «ابن زیاد نامه‌ای به این مضمون برای عمر بن سعد نوشت: چون نامه‌ی مرا خواندی، اگر حسین بر حکم من گردن نهاد و اطاعت کرد که هیچ، وگرنه بی‌درنگ او را از آب منع کن. آب بر هر یهودی و نصرانی حلال است مگر بر حسین و اهل بیتش.» [68]

به تعقیب این دستور، عمر بن سعد، نهایت سخت‌گیری را به خرج داد و فوراً عمرو بن حجاج زبیدی را مأمور کرد تا آب فرات را بر حسین (ع) ببندد و پانصد سوار از جنگجویان را نیز تحت امر او قرار داد که شریعه را احاطه کرده، مراقبت بسیار شدیدی را اعمال نمایند: [69] بدین ترتیب، از هفتم محرم، آب بر اهل خيام بسته شد.

شدت گرما اهل خيام، به ویژه کودکان و زنان شیرده را که در خیمه‌های پر حرارت به سر می‌بردند، تحت فشار قرار می‌داد. امام به ناچار به حفر چاهی اقدام نمود، تا شاید آبی به دست آید و عطش اهل خيام را مرتفع سازد.

امام حسین (ع) به پشت خیمه‌های زنان رفت و به فاصله نوزده قدم اقدام به کندن و کاویدن زمین نمود. دیری نپایید که آب گوارا و شیرینی پیدا شد، همگی آب نوشیدند و مشک‌ها را پر کرده، ذخیره نمودند؛ سپس آب فرونشست آن چنان که هیچ اثری از آن دیده نشد. [70]

میزان حرارت و شمار اصحاب و خاندان و نیازهای شستشو و استحمام و... به اندازه‌ای بود که آب چاه و یا چند مشک آب، نمی‌توانست در برابر تشنگی‌ها و نیازمندی‌ها، مدت زیادی کفایت کند و عطش همچنان بر اهل خيام سایه افکن بود و به خصوص اطفال و کودکان در موقعیت بسیار بدی قرار داشتند.

امام در عصر تاسوعا دستور داد که آب به خیمه‌ها برسانید که زنان و اطفال در معرض نابودی قرار دادند حضرت عباس (ع) با سی نفر سوار و بیست و پنج نفر پیاده، بیست مشک را همراه برده و شبانه به سوی شریعه فرات رهسپار شدند. حضرت عباس پرچم را به دست نافع بن هلال جملی داد و کم‌کم به شریعه نزدیک شدند. عمرو زبیدی - سردار محافظان - پرسید: کیستی؟ نافع خود را معرفی کرد. برای چه آمده‌اید؟ آمده‌ایم آب ببریم. گفت هر چه می‌خواهید بنوشید و بردن آب ممکن نیست. نافع گفت: به خدا قسم! مادامی که حسین (ع) و یارانش تشنه باشند، قطره‌ای نخواهیم نوشید. سپاه سقا به درون فرات رفتند و مشک‌ها را پر کرده، بیرون آمدند که نگهبانان فرات، راه را بر آن‌ها بستند و نبرد سختی در گرفت. سقایان به دو گروه تقسیم شدند، گروهی به جنگ پرداختند و نگهبانان را به خود مشغول کردند و گروهی مشک‌های آب را به خيام رسانیدند. [71]

مرحوم صدوق در امالی خویش آورده است: «در این شب امام نور دیده خود، علی اکبر را فرمود تا با سی نفر سوار و بیست و پنج نفر پیاده به شریعه رفته آب بیاورند و اصحاب را فرمود تا جامه‌ها پاکیزه کنند و تن‌ها بشویند و وضو نمایند.» [72]

امام سجاد(ع) چگونه بر پیکر پاک امام حسین(ع) نماز خواندند؟ آیا در روز سیزدهم محرم به کربلا آمدند؟
سید سعید حسینی

در روز سیزدهم محرم، امام زین العابدین(ع) برای دفن پدر بزرگوارش به کربلا آمد زیرا امر غسل و کفن و دفن امام را جز امام عهده‌دار نمی‌شود، شاهد بر این مطلب، مناظره‌ی امام رضا(ع) با علی بن ابی‌حمزه بطائنی است. حضرت به او فرمود: بگو ببینم حسین بن علی امام بود؟ گفت: آری. فرمود: چه کسی امور او را بعد از شهادت به عهده داشت؟ گفت: حضرت سجاد(ع) فرمود: او در آن هنگام کجا بود؟ گفت: در زندان ابن زیاد بود؛ اما بدون این که آنان بفهمند از آن جا خارج شد و امور دفن پدرش را انجام داد و به زندان بازگشت. امام رضا فرمود: آن که علی بن الحسین(ع) را قدرت بخشید که به کربلا آید و امور پدرش را انجام دهد و باز گردد، امام این زمان را هم قدرت می‌دهد که به بغداد رفته و امور دفن پدرش موسی بن جعفر(ع) را انجام دهد، و حال آن که در حبس و اسارت هم نیست. [73]

امام سجاد(ع) وقتی به کربلا رسید طایفه‌ی بنی‌اسد را نزد کشتگان، متحیر مشاهده نمود که به لحاظ بی‌سر بودن پیکرها نمی‌دانستند چه کنند، حضرت سجاد(ع) شهداء را به اسم شناساند، صدای گریه و فریاد بلند شد و زنان بنی‌اسد موها را پریشان نمودند و بر صورت سیلی زدند؛ سپس امام زین العابدین(ع) به سوی پیکر پدر مظلومش رفت و بعد از آن که او را در آغوش کشید و به صدای بلند گریه کرد، بدن را به نزدیک قبر برد، و مقداری خاک برداشت که ناگاه قبری آماده مشاهده کرد، دست در زیر پیکر گذاشت و فرمود:

بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صدق الله و رسوله ما شاء الله ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

آن‌گاه بدن مبارک پدر را به تنهایی وارد قبر نمود و کسی از بنی‌اسد در تدفین امام شهید، با ایشان شرکت نکرد. امام به ایشان فرمود: آیا کسی هست که یاریم کند؟!

چون پیکر را در قبر نهاد، لب‌های شریفش را بر آن رگ‌های بریده نهاد و فرمود:

طوبی لارض تضمّنت جسدك الطاهر، فان الدنيا بعدك مظلمة والآخره بنورك مشرقة، اما اللیل فمسهد و الحزن سرمد او یختار الله لاهل بیتك دارك التی أنت بها مقیم و علیك منی السلام یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته.

یعنی، خوشا آن زمینی که جسد مطهرت را در بر گیرد، دنیا بعد از تو تاریک و آخرت به سبب نور تو روشن گشت، از شب بگویم که دیگر خواب به چشمانم راه نیابد، یا از حزنم که دیگر پایانی ندارد؟ تا آن هنگام که

خاندان تو در آن جا که اقامت گزیده‌ای، وارد شوند، از من بر تو درود ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. آن گاه بر قبر حضرتش نوشت:

هذا قبر حسين بن علي بن ابي طالب الذي قتلوه عطشاناً غريباً.

یعنی، این قبر حسین، فرزند علی بن ابی‌طالب است که تشنه و غریب او را کشتند. سپس به سوی عمویش عباس رفت و او را در آن حالت مشاهده نمود، پس خم شد و رگ‌های بریده‌ی گردن عمو را بوسید و فرمود:

علي الدنيا بعدك العفا يا قمر بني هاشم و عليك مني السلام من شهيد محتسب و رحمة الله و برکاته.

یعنی، پس از تو ای ماه بنی‌هاشم، خاک بر سر دنیا، از من بر تو ای شهید با اخلاص سلام باد و رحمت و برکات الهی شامل حالت باد. و قبری برای حضرت حفر نمود و او را نیز چون پدرش تنها وارد قبر ساخت و فرمود:

يا بني اسد ان معي من يعينني.

با من یاورانی هستند. پس بنی اسد را دستور فرمود، تا دو حفره حفر نمایند. در یکی بنی هاشم را نهند و در دیگری اصحاب را بگذارند اما حرّ را خانواده او پس از شهادت وی از میدان جنگ خارج ساختند و در مرقد کنونی او دفن نمودند. [74]

ii بسیاری از مقاتل و کتب تاریخی قاتل امام حسین(ع) را سنان بن انس معرفی کرده‌اند اما از سوی دیگر در زیارت ناحیه‌ی مقدسه و زیارت عاشورا و بعضی از مقاتل دیگر، قاتل آن حضرت شمر بن ذی‌الجوشن دانسته شده است، کدام یک از این اقوال درست است؟

سید محمد صادق موحد ابطحی

لا دربارهی قاتل حضرت سیدالشهدا(ع)، در نقل تاریخ و مقاتل اختلاف بسیار وجود دارد. مرحوم فرهاد میرزا در «مقام زخار و صمصام بتار» می‌نویسد: [75] در قاتل آن حضرت اختلاف شده است و مقاتل مختلف این افراد را معرفی نموده‌اند:

(۱) سنان بن انس (۲) حصین بن نمیر (۳) مهاجر بن اوس التمیمی (۴) کثیر بن عبدالله الشعبی (۵) شمر بن ذی‌الجوشن (الکلابی ۶) خولی بن یزید الاصبیحی. چنان‌چه علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمّه خولی را قاتل امام حسین(ع) معرفی کرده و آورده است:

قال عمر بن سعد لاصحابه: انزلوا حزوا رأسه فنزل اليه نصر بن خرشة الضبابي، ثم جعل يضرب بسيفه مذبح الحسين(ع) فغضب عمر بن سعد، فقال الرجل، ويحك انزل الي الحسين فارحه، فنزل اليه خولى بن يزيد فاحتز رأسه.

«عمر بن سعد به اصحاب خود گفت: سر حسین را جدا کنید که «نصر بن خرشه الضبابی» به سوی او رفت و شمشیرش را بر گلوئی حسین (ع) گذاشت و عمر بن سعد خشمگین شد و گفت: وای بر تو بر روی حسین می‌نشین و خوشحالی، پس «خولی بن یزید» به سوی او رفت و سرش را جدا نمود». و این شعر را از خولی نقل کرده که نزد ابن زیاد گفت:

املاء ركابي فضة و ذهباً انى قتلت الملك المحجبا

و من يصلى القبلتين فى الصبى و خيرهم اذ يذكرون نبا

قتلت خير الناس امّا و ابا

و در موضع دیگر این کتاب، شمر را قاتل امام حسین (ع) دانسته و می‌گوید:

عن الحافظ عبد العزيز الجنابدى، يقال قتله شمر بن ذى الجوشن الضبابى والذى اخذ رأسه ابن جوان اليمامى. [76]

«حافظ عبد العزيز جنابدى می‌گوید: شمر بن ذی‌الجوشن او را کشت و کسی که سرش را جدا نمود، ابن جوان یمامی بود.» و صاحب «الذرائع والتنظیم»، جمال‌الدین یوسف بن حاتم الشامی العاملی، معاصر سید بن طاووس، آورده است که نخست عمر بن سعد شبث بن ربیع را گفت: که سر حسین را برایم بیاور. شبث بن ربیع به او گفت: من با او بیعت کردم و این کار را نمی‌کنم و عمر بن سعد گفت: به خدا سوگند به ابن زیاد می‌نویسم. گفت: هر چه می‌خواهی بکن. عمر بن سعد، سنان بن انس را فرستاد تا رأس حسین (ع) را جدا سازد. سنان گفت: «قسم به خدا! من سرت را جدا می‌سازم، در حالی که می‌دانم تو فرزند رسول خدا هستی و بهترین مردم از طرف پدر و مادر می‌باشی.» و سپس سر مقدس را جدا نمود و به عمر بن سعد داد. [77]

ابن جریر طبری در تاریخ خود می‌نویسد: «حسین (ع) فرزند فاطمه دختر پیامبر را کشته که او را سنان بن انس نخعی کشت و خولی بن یزید سر او را آورد.» [78] از دیگر تاریخ نویسانی که سنان بن انس را قاتل امام حسین (ع) معرفی نموده است. سبط بن الجوزی می‌باشد که در تذکره الخواص می‌آورد: «و الأصح انه سنان بن انس النخعی و شارکه شمر بن ذی‌الجوشن» [79] «صحیح آن است که قاتل حسین (ع) سنان بن انس نخعی بود و شمر با او در این امر مشارکت داشته است.»

ابوالفرج اصفهانی از علمای قرن سوم هجری نیز در کتاب خود «مقاتل الطالبین»، قاتل امام حسین (ع) را سنان بن انس ذکر می‌کند و می‌گوید: «زرعة بن شریک به او حمله کرد و با شمشیر کتف راستش را زخمی نمود. در

کشتن او عبد الرحمن جعفی، قنعم، صالح بن وهب یزنی و خولی بن یزید مشارکت کردند و سرش را سنان بن انس نخعی از بدنش جدا نمود همچنین برخی گفته‌اند: کسی که سر امام را از بدنش جدا کرد، شمر بود و خولی سرش را به نزد عبیدالله برد.»

ابن عبد البر در «استیعاب» قاتل امام حسین (ع) را سنان بن انس معرفی می‌کند و خولی را به عنوان جدا کننده‌ی سر آن حضرت دانسته است.

پس از بررسی اقوال و این که می‌بینیم ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین و صدوق در «امالی» و مسعودی در مروج الذهب و سید بن طاووس در لهوف و عزالدین ابن اثیر در الکامل فی التاریخ صراحتاً روایت می‌کنند که قاتل سنان بن انس بود و در اسد الغابه آمده است:

«نظر درست آن است که همانا سنان بن انس نخعی او را کشته است و قول کسی که می‌گوید شمر و عمر بن سعد او را کشته، به خاطر این است که شمر مردم را به قتل او تشویق می‌کرد و عمر بن سعد هم چون فرمانده لشکر بود، قتل را به او نسبت می‌دهند.» [80]

ابن عبد البر از خلیفه بن خیاط نقل کرده است آن کسی که حسین بن علی (ع) را به قتل رساند، شمر بن ذی الجوشن، امیر لشکر عمر بن سعد بود: [81] و نوشته: شمر در خشم شد و روی سینه مبارک امام حسین (ع) نشست و محاسن آن بزرگوار را گرفت، چون خواست امام (ع) را به قتل برساند، امام (ع) لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می‌کشی و می‌دانی من کیستم؟ شمر گفت: تو را خوب می‌شناسم، مادر تو فاطمه، پدر تو علی بن ابی طالب (ع) و جدّ تو محمد مصطفی (ص) است، تو را می‌کشم و باکی ندارم پس امام را با دوازده ضربه‌ی شمشیر به شهادت رساند و سر مبارک حضرت را جدا کرد. [82] سنان بن انس نخعی به خولی گفت: سر حسین را از بدن جدا کن. خولی چون خواست چنین کند سستی و فتوری در او پیدا شده و لرزه بر اندامش افتاد. سنان به او گفت: خدا بازویت را سست گرداند. از چه می‌لرزی؟ سپس خود پیاده شد، سر مطهر را جدا ساخت و به دست خولی بن یزید داد. [83]

اما مشهور این اقوال نزد علمای امامیه، قول شیخ مفید است که برخی از اقوال دیگر هم مؤید این قول می‌باشند، چرا که شیخ مفید از علمای موثق می‌باشد که در قرن چهارم هجری می‌زیسته و معاصر اواخر دوران غیبت صغرای امام زمان (عج) بوده است.

و آن قول این که: مرحوم شیخ مفید در «ارشاد» می‌آورد:

«شمر مردان و سواران خود را صدا زد و گفت: وای بر شما! چرا به این مرد نگاه می‌کنید؟ مادران به عزایتان بنشینند. پس از هر طرف به سوی او حمله کردند که وزعه بن شریک بر کتف راستش ضربه‌ای وارد کرد و آن را قطع نمود و یکی دیگر از آن‌ها ضربه‌ای بر پایین گردنش وارد کرد تا خولی بن یزید اصبحی پیاده شد که

سر امام(ع) را جدا کند اما ترسید. شمر به او گفت: خداوند بازوانت را سست کند، از چه می ترسی؟ سرانجام شمر به سوی او رفت و سر امام(ع) را جدا نمود و به دست خولی داد و گفت این را نزد امیر عمر بن سعد ببر.» [84]

-
- [1] اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۶۶، مترجم سید جواد مصطفوی، کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
- [2] منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۲۰۶، چ: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- [3] اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۶۶، مترجم: سید جواد مصطفوی، کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- [4] منتهی الآمال، همان.
- [5] الارشاد، ج ۲، ص ۲۷.
- [6] همان.
- [7] ویژگیهای امام حسین(ع)، شیخ جعفر شوشتری، ص ۹۵، ترجمه و نگارش از علی رضا کرمی، تحقیق و ویرایش از سید محمد حسینی، نشر حاذق، چاپ دوم، مطبوعه امیر.
- [8] مقتل الحسین، سید عبدالرزاق مقرر، ص ۲۸۳، دارالکتاب بیروت.
- [9] شهید کربلا، سید تقی طباطبایی، ص ۶۳، با تصحیح شیخ عباس حاجیان دشتی، ج ۱، حسینیه عماد زاده اصفهانی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۱۰.
- [10] وقعة الطف، ابو مخنف، تحقیق استاد یوسفی غروی، مترجم جواد سلیمانی، ص ۱۹۲ و ۱۹۹، نشر مؤسسه امام خمینی، قم.
- [11] این اقوال از کتاب مقتل الحسین بحر العلوم و تذکره الخواص ابن جوزی و حسین نفس مطمئنه آیه الله عالمی، گرفته شده است.

- [12] - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، باب ۳۳ المزار و مایناسبه.
- [13] شذرات الذهب، عماد حنبلی، ج ۱، ص ۶۷؛ مرآة الجنان، یافعی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۴.
- [14] حسین نفس مطمئنة، محمد علی عالمی، ص ۳۶۵، انتشارات هاد، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- [15] همان، به نقل از اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.
- [16] مقتل الحسین(ع)، سید محمد تقی بحر العلوم، ص ۴۷۱، بیروت، دار الزهراء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- [17] تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سیدالشهدا، شهید قاضی طباطبایی، ج ۳، ص ۳۰۴، ناشر بنیاد علمی و فرهنگی شهید قاضی.
- [18] اللهوف، سید بن طاووس، ص ۱۱۲، چاپ دوم، صیدا.
- [19] شهید قاضی، همان، ص ۳۳۷، به نقل از مصائب الهداء، طبع تهران، سال ۱۳۳۲ هـ.ق.
- [20] مقتل الحسین(ع)، سید عبد الرزاق مقرر، ص ۴۶۹، انتشارات بصیرتی، قم.
- [21] همان، ص ۴۷۰، قم.
- [22] همان، شهید قاضی طباطبایی، ص ۳۴۲.
- [23] لوائح الاشجان، علامه امین عاملی، ص ۲۴۷، طبع سوم، صیدا، سال ۱۳۵۳ هـ.ق.
- [24] رجوع شود به همان، لوائح الاشجان، ص ۲۴۷، طبع سوم.
- [25] مرآة الجنان، یافعی، ج ۱، ص ۱۳۶، طبع حیدرآباد، سال ۱۳۳۷ هـ.ق.
- [26] همان.
- [27] شهید قاضی، ص ۳۱۸.
- [28] همان، ص ۳۱۷ - ۳۱۸.
- [29] قمقام زخار و صمصام بتار، ص ۵۹۲، طبع تهران، سال ۱۳۷۷ هـ.ق.
- [30] الحسین(ع)، علی جلال، طبع مصر، قاهره سال ۱۳۴۹ هـ.ق.
- [31] الحسین(ع)، علی جلال، طبع مصر، قاهره، سال ۱۳۴۹ هـ.ق.

- [32] جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۲۰، ص ۹۳.
- [33] ر.ك: وسایل الشیعه، ج ۱۰، باب ۳۳، از ابواب مزار، چاپ اسلامیة، تهران.
- [34] جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۹۳.
- [35] شهید قاضی، همان، ص ۳۳۶، جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۹۳.
- [36] جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۹۳.
- [37] شهید قاضی، همان، ص ۳۴۰.
- [38] آثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص ۳۹۲، چاپ تهران، سال ۱۳۲۱ هـ.ش.
- [39] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.
- [40] نفس المهموم، ص ۲۷۷ قم مکتبہ بصیرتی، سال ۱۴۰۵ ق.
- همان، ص ۲۷۱ و ۲۷۷.
- مقتل الحسین(ع)، مقرر عد الرزاق، ص ۲۴۴، چاپ پنجم، بیروت، دار الكتاب الاسلامی، ۱۳۹۹ ق.
- [41] وقعة الطف، ابی مخنف، تحقیق: استاد محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه: داود سلیمانی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ص ۱۷۳.
- [42] همان، ص ۱۷۸.
- [43] همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.
- [44] همان، ص ۲۸۶.
- [45] همان، ص ۲۸۸، مقتل الحسین(ع)، مقرر عبد الرزاق، ص ۲۵۳.
- [46] همان، ص ۲۹۱، مقتل الحسین(ع)، ص ۲۵۲.
- [47] شیخ عباس قمی، همان مأخذ، ص ۲۹۱.
- [48] همان مأخذ، ص ۲۹۴.
- [49] همان مأخذ، ص ۳۰۹، مقتل الحسین(ع)، ص ۲۵۸، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۳.
- [50] همان مأخذ، ص ۳۱۶.

- [51] مقتل الحسين (ع)، ص ۲۶۲.
- [52] همان مأخذ، ص ۳۱۷.
- [53] همان مأخذ، ص ۳۱۸.
- [54] همان مأخذ، ص ۳۱۹.
- [55] همان مأخذ، ص ۳۱۹.
- [56] همان مأخذ، ص ۳۲۱.
- [57] همان مأخذ، ص ۳۲۸.
- [58] اللهوف، ص ۱۰۵، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.
- [59] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰.
- [60] الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۵۲، چاپ تبریز.
- [61] اعلام النوری، شیخ طبرسی، طبع تهران، مطبعه حیدری، ص ۲۴۱.
- [62] اللهوف، ص ۶۲، طبع صیدا، مقتل ابی مخنف، ص ۱۷۲، نشر مؤسسه امام خمینی (ره).
- [63] لوائح الاشجان، علامه امین عاملی (ره)، ص ۱۵۵، ۱۵۶، طبع صیدا.
- [64] الاقبال، سید ابن طاووس، ص ۵۸۹.
- [65] شیخ طوسی، تهذیب، طبع نجف، ج ۶، ص ۴۲.
- [66] تحریر الاحکام، ص ۱۳۱، طبع تهران.
- [67] مقتل ابی مخنف، مؤسسه امام خمینی، قم، ص ۱۲۹.
- [68] همان.
- [69] مقتل خوارزمی، مجلد ۱ و ۲، با تحقیق علامه شیخ محمد سماوی، ص ۳۴۷، چاپ اول، مطبعه مهر، انتشارات انوار الهدی.
- [70] همان، ص ۳۴۶.
- [71] مقتل ابی مخنف، ص ۱۲۹.

- [72] ق مقام زخار و صمصام بتار، فرهاد ميرزا، ص ٣٧٨، انتشارات كتابفروشى اسلاميه.
- [73] مقتل الحسين (ع)، عبدالرزاق، مقرّم، ص ٣١٩، بيروت، دارالكتاب الاسلامي، ١٣٩٩ ق.
- نفس المهموم، شيخ عباس قمى، ص ٣٨٩ قم، مكتبة بصيرتى، ١٤٠٥ ق.
- بحار الانوار، ج ٤٨، ١٤٠٣ ق، ص ٢٧٠، روايت ٩.
- [74] عبد الرزاق المقرّم، همان مأخذ، ص ٣٢٠.
- [75] ق مقام زخار و صمصام بتار، فرهاد ميرزا: ناشر كتابفروشى اسلاميه، تهران، سال ١٣٧٧ هـ ق، ج ١، ص ٤٦٣ - ٤٦٥.
- [76] كشف الغمة، اربلى، انتشارات بنى هاشمى، تبريز، ج ٢، ص ٥١.
- [77] فرهاد ميرزا: همان مأخذ.
- [78] تاريخ طبرى، ابن جرير طبرى، دارالكتب العلميه، بيروت، ج ٣، ص ٣٤٣.
- [79] تذكرة الخواص، سبط بن الجوزى، ص ١٤٤.
- [80] همان.
- [81] الاستيعاب، ابن عبدالبر، ناشر الفجالة، القاهرة مصر، ج ١، ص ٣٩٥، و شيخ محمد سماوى، ابصار العين، انتشارات بصيرتى، قم، ص ١١٤.
- [82] بحار الانوار، مجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت، ج ٤٥، ص ٥٦.
- [83] انساب الاشراف، بلاذرى، دار التعارف، بيروت، ج ٣، ص ٢٠٣ و ابن اثير، الكامل فى التاريخ، دار صادر بيروت، ج ٤، ص ٧٨.
- [84] ارشاد، شيخ مفيد، ناشر مؤسسة آل البيت (ع) لاهياء التراث، ج ٢، ص ١١٢.

فرزندان و اهل بیت امام حسین (ع)

آیا امام حسین (ع) دختری به نام «رقیه» داشته است؟ حمید یزدانی

مورخان و مقتل نویسان هنگام بیان فرزندان امام حسین (ع) به ذکر دو دختر به نام‌های فاطمه و سکینه، بسنده کرده‌اند؛ [1] برخی نیز نام «زینب» را بدان‌ها افزوده‌اند؛ [2] اما در هیچ یک از منابع اولیه، نامی از دختری خردسال برای امام حسین (ع) که رقیه، فاطمه صغری و یا نام دیگری داشته باشد موجود نیست و نیز این جریان که هنگام اقامت کاروان اسیران در شام دختری خردسال از امام حسین (ع) در فراق پدر و هنگام مواجهه با سر بریده پدر جان داده باشد، به چشم نمی‌خورد؛ ولی در برخی از کتاب‌های متأخر شرح حال این دختر کوچک و قصه جان سوز او در خرابه شام بیان شده است. [3] بیشتر این نویسندگان این جریان را از کتاب «کامل بهایی» - نوشته قرن هفتم هجری - روایت کرده‌اند.

برای وجود چنین دختری دو شاهد می‌توان آورد: شاهد اول: هنگامی که زینب (س) در کوفه با سر بریده امام حسین (ع) مواجه شد، اشعاری سرود که در ضمن آن آمده است: «ای برادرم! با فاطمه کوچک سخن بگو که نزدیک است قلبش تهی گردد.» [4] که نشان از وجود چنین دختر خردسالی که در فراق پدر بی‌تاب بوده، دارد.

شاهد دوم: آورده‌اند که: امام حسین (ع) در آخرین لحظات حیات خویش، هنگام مواجهه با شمر، چنین فرمود: الا یا زینب یا سکینه! ایا ولدی! من ذایکون لکم بعدی؛ الا یا رقیه! یا ام کلثوم! انهم و دبیعة ربی، الیوم قد قرب الومعد. [5]

که در این جا امام حسین (ع) نام رقیه را آورده است.

قدیمی‌ترین منبعی که درباره دختر امام حسین در شام، اظهار نظر کرده است، عمادالدین طبری در «کامل بهایی» است؛ وی می‌نویسد: «دختر کی بود چهار ساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان، زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست.» [6] یکی از منابعی که عمادالدین طبری جریان را از او نقل کرده است، کتاب «الهاویة» نوشته‌ی دانشمندی سنی به نام محمد بن احمد مأمونی است.

در مقاتل گفته شده که بعد از شهادت علی اصغر، امام حسین (ع) او را به پشت خیمه‌ها برد و دفن کرد و اکنون چنین معروف است که علی اصغر روی سینه امام حسین (ع) قرار دارد؟ سید سعید حسینی

این قضیه که امام سجاد (ع) علی اصغر را بر روی سینه‌ی حضرت سیدالشهدا (ع) گذاشت و دفن کرد، واقعیت ندارد؛ زیرا اولاً، جنازه را در قبر بر طرف راست می‌خوابانند که رویش به طرف قبله باشد؛ اگر گفته شود:

حضرت او را در مقابل سینه‌ی امام (ع) در زمین به طرف قبله گذاشت، باز حرفی است، اگر چه مدرک ندارد و ثانیاً، از جهت حکم شرعی، جنازه‌ی طفل را روی سینه گذاشتن و آن‌طور دفن کردن چه صورت دارد، آیا جایز است؟ آیا می‌شود آن را نسبت به امام (ع) داد؟ و نقل این موضوع، یعنی گذاشتن جنازه‌ی حضرت علی اصغر (ع) بر روی سینه‌ی مبارک سیدالشهدا (ع) و نسبت آن به بعضی از بزرگان علما، اگر صحت داشته باشد از باب این است که آن طفل صغیر شهید از بس قلب مبارک سیدالشهدا (ع) را با تیر خوردنش سوزانید مثل این است که روی سینه‌ی امام (ع) دفن شده است و در حالی نقل کرده‌اند که تمامی شهدای بنی‌هاشم در زیر پای امام (ع) مدفونند، حتی علی اصغر و نزدیک‌ترین کسی از شهدا به آن حضرت، فرزندش حضرت علی اکبر (ع) است و بعد از بنی‌هاشم سایرین مدفونند و در این مطلب جای شک نیست. [7]

«عبدالله» کدام یک از فرزندان امام حسین (ع) است؟ حمید یزدانی

عبدالله نام طفل امام حسین (ع) است که در آخرین لحظات جنگ، در آغوش امام (ع) به شهادت رسید؛ البته برخی به اشتباه او را علی اصغر می‌نامند.

در بررسی تاریخ کربلا و وقایع روز عاشورا، به صحنه جان سوزی برمی‌خوریم که بسیاری از بزرگان و مورخان آن را نقل کرده‌اند و گفته‌اند که در آخرین ساعات نبرد، طفلی از امام حسین (ع) که در آغوش ایشان بود، هدف تیر دشمن قرار گرفته، به شهادت رسید. نام این طفل را بسیاری «عبدالله» [8] و برخی «علی» [9] و یا «علی اصغر» [10] گفته‌اند. و بعضی دیگر نیز صرفاً به کلمه طفلی از حسین (ع) اکتفا کرده، از او نامی نبرده‌اند. [11]

البته در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: سلام بر «عبدالله» طفل شیرخوار تیرخورده، در خون خویش غلطیده که خورش به آسمان جهید و در آغوش پدرش به تیر دشمن ذبح گردید. [12]

تمام منابع اتفاق دارند که تنها یک فرزند شیرخوار امام حسین (ع) با آن کیفیت به شهادت رسیده است و تنها اختلاف در نام اوست. مرحوم مجلسی می‌گوید:

«نزد من صحیح این است که امام حسین سه پسر به نام علی داشته است.» [13] «اما اختلاف درباره اسم او احتمالاً به جهت این بوده که این طفل را به دو نام می‌خواندند، با توجه به این که طبق روایتی، امام به خاطر علاقه زیادی که به پدرش داشت، بارها نام علی را بر فرزندانش گذاشته است.» [14]

آیا امام حسین(ع) دختری به نام فاطمه‌ی صغری داشته است که به هنگام شهادت ایشان در مدینه مانده باشد؟
حمید یزدانی

در کتب معتبر تاریخ و مقاتل، نامی از فاطمه صغری - فرزند امام حسین(ع) - و ماندن وی در مدینه و عدم حضورش در کربلا، نیامده است.

در فهرست اسامی فرزندان امام حسین(ع) در کتب تاریخ و مقاتل، نام دو دختر [15] و یا سه دختر [16] به نام‌های سکینه، فاطمه و زینب، به ثبت رسیده است و نامی از دختری به نام فاطمه صغری موجود نیست و به اتفاق همه مورخان و مقتل‌نویسان، امام حسین(ع) هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه، تمام فرزندان خود، فرزندان امام حسن(ع) و اهل بیت خود را، به جز محمد بن حنفیه، به همراه داشتند. [17]

بنابراین، از امام حسین(ع) فرزندی به نام فاطمه صغری که در مدینه مانده باشد و در صحنه کربلا حضور نداشته باشد، در تاریخ ثبت نشده است.

آیا مادر علی اکبر زودتر از مادر امام سجاد با امام حسین(ع) ازدواج کرد که نام علی اکبر بر، ایشان نهاده شده است و علی اوسط و علی اصغر کدامند؟ و سن حضرت علی اکبر چقدر بوده است؟
حمید یزدانی

بسیاری از مورخان بر این باورند که امام حسین(ع) دو پسر به نام «علی» داشته است که به «علی اکبر» و «علی اصغر» معروف بودند. [18] برخی نیز از سه فرزند به نام‌های «علی اکبر»، «علی اوسط» و «علی اصغر» یاد کرده‌اند. [19] اما این که امام سجاد(ع) و علی بن الحسین شهید جوان - کدام یک از این‌ها می‌باشند، سه نظریه وجود دارد:

الف - امام سجاد(ع) علی اصغر و شهید جوان کربلا علی اکبر بوده است؛ [20]

ب - عکس نظریه اول، یعنی امام سجاد(ع) علی اکبر بوده و شهید کربلا علی اصغر؛ [21]

ج - شهید کربلا علی اکبر، امام سجاد(ع) علی اوسط و فرزند خردسالی از امام حسین(ع) علی اصغر بوده‌اند. [22]

به عنوان شاهی برای نظریه اول به این کلام امام سجاد(ع) تمسک جسته‌اند که در جواب عبیدالله بن زیاد وقتی که گفت: «آیا خدا علی را نکشت؟» فرمود: «من برادری داشتم که علی نام داشت و از من بزرگ‌تر بود و مردم او را کشتند.» [23] البته برخی دیگر هنگام نقل این عبارت، جمله «از من بزرگ‌تر بود» را

نیاورده‌اند، [24] اما این که چرا نام یکی «علی اکبر» و دیگری «علی اصغر» نهاده شده، برای تمییز و عدم اشتباه بوده است.

اما درباره تاریخ ازدواج امام حسین(ع) با مادران آن دو، هیچ مطلب مستندی نداریم. نام مادر جوان شهید کربلا «لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفیه» می‌باشد [25] و برخی نامش را «آمنه» گفته‌اند. [26] درباره سن ایشان نیز بسیاری متعرض آن نشده‌اند و برخی که آن را بیان کردند، تاریخ‌های متفاوتی گفته‌اند: ۱۸ ساله، ۲۵ ساله، [27] ۱۲ ساله، [28] ۱۷ ساله، [29] و تولد در دوران حکمرانی عثمان. [30] از این رو تاریخ دقیقی به دست نمی‌دهد.

در پایان شیخ مفید که از علمای برجسته شیعی و مورد اعتماد می‌باشد، امام سجاد(ع) را علی اکبر و شهید کربلا را علی اصغر معرفی کرده است؛ [31] همچنین ایشان در نقل فرمایش امام سجاد(ع) در مجلس ابن زیاد، فقط به این فرمایش امام اکتفا کرده که من برادری به نام علی داشتم، و مردم او را کشتند، و این مطلب که او از امام سجاد(ع) بزرگ‌تر بوده را نقل نکرده است. [32]

آیا امام حسین(ع) دختری به نام سکینه داشته است و اگر چنین بوده، آیا در کربلا ازدواج کرده است یا پیش از آن؟ او در کربلا چقدر سن داشته و شوهر او چه کسی است؟ آیا این مطلب صحت دارد که همسر ایشان «مصعب بن زبیر» - برادر عبدالله بن زبیر - و قاتل مختار ثقفی بوده است و بر فرض صحت، چگونه توجیه می‌شود؟
محمد زرقانی

با دقت و تحقیق در کتب تاریخی و مقاتل درمی‌یابیم که، تاریخ نویسان شیعی و سنی وجود دختری به نام سکینه را برای امام حسین(ع) ثبت کرده‌اند: شیخ مفید می‌نویسد: سکینه از جمله دختران امام حسین(ع) و نام مادرش «رباب» است. [33] مرحوم طبرسی نیز با ذکر این مطلب، می‌فرماید: امام حسین(ع) وی را به عقد عبدالله بن الحسن، - برادر زاده‌اش - درآورد که در روز عاشورا به شهادت رسید، [34] و در کتاب «مقتل الحسین» آمده است: ایشان با پسر عمویش - عبدالله بن الحسن - ازدواج کرد که در روز عاشورا، قبل از این که بین آن‌ها وصلتی صورت بگیرد، به شهادت رسید و هیچ بچه‌ای از ازدواج آن‌ها به دنیا نیامد. [35] همچنین مرحوم طبرسی نقل می‌کند: سکینه بنت الحسین(ع)، در روز عاشورا ده ساله بوده است. [36]

ذهبی نیز در کتاب «تاریخ الاسلام»، سکینه را دختر امام حسین(ع) می‌داند و فهرستی از کتبی را که از سکینه - بنت الحسین(ع) - نام آورده‌اند، ذکر می‌کند [37] که حدود بیست کتاب است؛

بنابراین، کتب بسیاری از سکینه - دختر امام حسین(ع) - یاد کرده‌اند، که نام برخی از آن‌ها را، افزون بر آنچه در متن آمده، در پی نوشت آورده‌ایم! [38]

اما درباره‌ی سن آن بزرگوار، سخن روشنی وجود ندارد و از مجموع اقوال مورخان استفاده می‌شود که ایشان در جریان کربلا ازدواج کرده، یا حداقل در سن ازدواج بوده است.

مرحوم شیخ مفید در این باره می‌فرماید: روایت شده که حسن بن حسن یکی از دو دختر امام، حسین (ع) - عمویش - را برای خویش خواستگاری کرد. امام حسین (ع) به او فرمود: فرزندم، هر دخترم را که بیشتر دوست داری، خود اختیار کن، تا او را به همسری تو در آورم. حسن حیا کرده پاسخی نداد؛ پس امام حسین (ع) فرمود: من دخترم فاطمه را برای تو اختیار کردم؛ زیرا او شباهت بیشتری به مادرم فاطمه (س) - دختر رسول خدا (ص) - دارد. [39]

از این روایت استفاده می‌شود که دختر دیگر امام حسین (ع) (سکینه) است که در آن زمان - قبل از جریان کربلا - به سن ازدواج رسیده بوده که امام حسین (ع) حسن بن حسن را برای انتخاب یکی از آن، دو آزاد گذاشت. ذهبی مورخ بزرگ اهل سنت نیز در کتاب «تاریخ الاسلام» می‌گوید:

«سکینه بنت الحسین (ع) با چند نفر ازدواج کرد که اولشان عبدالله بن حسن بوده است و بعد از او مصعب بن زبیر، عبدالله بن عثمان حزامی، زید بن عمرو، عبدالعزیز بن مروان، و ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف ازدواج کرده است» [40]

اما این که آیا حضرت سکینه بعد از عبدالله بن حسن، با کس دیگری ازدواج کرده یا خیر، اقوال مختلفی وجود دارد؛ ذهبی در تاریخ اسلام می‌گوید: «پس مصعب با سکینه ازدواج کرد و پیش از این که به هم برسند مصعب کشته شد و بعد از او نیز چند نفر با سکینه ازدواج کردند.» ابی الفرج اصفهانی نیز در کتاب «الانانی» چنین می‌گوید:

علی محمد علی دخیل در کتاب «سکینه بنت الحسین» بعد از نقل تمام اقوال از کتب مختلف، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «این اسامی و شوهران حضرت سکینه به شکل عجیبی، بلکه به صورت نادر مخلوط شده‌اند، تا جایی که یک اسم به دو نیم شده و از هر نیمی به تنهایی شوهری بیرون می‌آید و برای سکینه دو همسر پیدا می‌شود.» [41] نیز در جای دیگری می‌گوید: «این اقوال گوناگون درباره‌ی همسران حضرت سکینه، از روایات مختلفی که در این زمینه وجود دارد، ناشی شده است که گاه با یکدیگر اختلاف یا تناقض دارند؛ مثلاً در یک صفحه از کتاب «الانانی» چهار روایت دیده می‌شود که همه آن‌ها با یکدیگر تناقض دارند؛» [42] باز در چند صفحه بعد، بحث را چنین جمع‌بندی می‌کند: «این گونه روایات قابل اعتماد و اطمینان نیست و از جمله اقوال و روایاتی که در این باره وجود دارد، آنچه که نزد شیعه پذیرفتنی است، این است که حضرت سکینه جز با پسر عمویش عبدالله بن الحسن ازدواج نکرد.» [43]

علمای اهل سنت نیز در کتب خود، این اعتقاد شیعه را نقل و با آن موافقت کرده‌اند.

کتاب ذیل از جمله‌ی کتب شیعه و سنی است که این موضوع را روایت کرده‌اند:

۱. اسعاف الراغبین، ص ۲۱۰؛

۲. ریاض الجنان، ص ۵۱؛

۳. اعلام الوری، ص ۱۲۷؛

۴. سفینه البحار، ص ۶۳۸: [44]

۵. مقتل الحسین، اثر مقرر، ص ۳۳۰؛

۶. سکینه بنت الحسین، اثر مقرر، ص ۷۲؛

۷. ادب الطّف، ج ۱، ص ۱۶۲.

اسارت اهل بیت (ع) چه مدت طول کشید؟ سید سعید حسینی

در حادثه‌ی کربلا پس از پایان نبرد، اهل بیت امام حسین (ع) را اسیر گرفته، شهر به شهر گرداندند و در کوفه و شام به نمایش گذاشتند. این فاجعه، نقض آشکار قوانین اسلام بود؛ چرا که اسیر گرفتن زن و مرد مسلمان از نظر اسلام مردود است همان گونه که علی (ع) نیز در جنگ جمل اسیر کردن زنان را روا نشمرده و عایشه را به همراهی تعدادی از زنان به شهر خودش باز گرداند؛ اما متجاوزان اموی بازماندگان و فرزندان پیامبر (ص) را به اسارت گرفته، مثل اسیران کافر، از کوفه به شام فرستادند، چهره‌ی زنان اسیر را بر اهالی شهرها و روستاهایی که بر سر راه بود، نشان دادند [45] و با آن‌ها در نهایت سنگدلی و خشونت مانند کنیزان و غلامانی که از بیگانه گرفته باشند، رفتار کردند. [46]

حضرت زینب (س) هنگام عبور از کنار جسد شهدا، در اعتراض به این اسارت فرمود: ای محمد (ص)! اینان دختران تو هستند که به اسارت می‌روند... [47]

روز دوازدهم محرم، به فرمان عمر بن سعد، سپاه به سوی کوفه به راه افتاد. ابن سعد بازماندگان امام (ع) را که خاندان پیامبر (ص) بودند، با شیوه‌ای درد آور به صورت اسیر به کوفه آورد و مردم کوفه نیز برای دیدن اسیران، از شهر خارج شده، در کنار راه ایستاده بودند.

اسیران اهل بیت (ع) به مدت نامعلومی در زندان ابن زیاد ماندند و پس از کسب اطلاع ابن زیاد از یزید، به سوی شام رهسپار شد و روز اول ماه صفر ۶۱ هـ ق به دمشق رسیدند. و با توجه به نقل صحیحی که اسیران اهل بیت در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجری مطابق با اولین اربعین شهادت امام حسین (ع) به کربلا رسیده باشند باید بیش از چند روز در دمشق نمانده باشند که شهید قاضی طباطبایی در کتاب گرانسنگ «تحقیق در اولین اربعین

سیدالشهدا(ع)» این قول را تقویت کرده است، بنابراین می توان گفت مدت اسارت اهل بیت حدود یک ماه بوده است.

«علی بن الحسین» در زیارت عاشورا کدام یک از فرزندان امام است؟ سید سعید حسینی

منظور از علی بن الحسین(ع) در زیارت عاشورا که گفته می شود:

السلام علی علی بن الحسین.

علی اکبر است؛ زیرا ما در زیارت عاشورا بر شهدای کربلا سلام می فرستیم و از اولاد امام حسین(ع) تنها علی اکبر در کربلا به شهادت رسید و اگر گفته شود که علی اصغر هم در کربلا به شهادت رسید، در جواب می گوییم: از علی اصغر در مقاتل به عبدالله رضیع یاد شده است، نه علی اصغر. [48]

همچنین وقتی ابن زیاد در دارالاماره چشمش به امام سجاد(ع) افتاد، پرسید چه نام داری؟ پاسخ داد علی بن الحسین. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت امام سجاد فرمود:

کان لی اخ اکبر منی یسمی علیاً قتله الناس.

برادر بزرگ تری داشتیم که اسم او علی بود و مردم او را کشتند. [49] این خود قرینه ای است بر این که منظور از «علی بن الحسین»(ع) در زیارت عاشورا علی اکبر است نه امام سجاد. البته شیخ مفید امام سجاد(ع) را علی اکبر می داند و علی، - جوان شهید کربلا - را علی اصغر [50]. در نهایت منظور از علی بن الحسین در زیارت عاشورا علی جوان و شهید در صحرای کربلا می باشد.

تعداد فرزندان امام حسین(ع) و حضور آنها در واقعه ی کربلا چگونه بود؟ سید سعید حسینی

طبق نقل شیخ مفید، امام حسین(ع) شش فرزند داشت به نام های:

۱. علی بن الحسین الاکبر یا امام سجاد(ع) که کنیه اش ابومحمد و نام مادرش شهربانو یا شاه زنان - دختر یزدگرد پادشاه ساسانی - می باشد؛ [51]

۲. علی بن الحسین الاصغر، مادرش لیلا - دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی - است. او براساس گفته ی شیخ مفید در ارشاد، دو سال پس از وفات جدش علی(ع) در روز عاشورای سال ۴۲ هـ ق، متولد شد و اولین فرد از بنی هاشم بود که به میدان رفت، وقتی اذن میدان خواست، امام(ع) به او اذن میدان داد و نگاه

نومیدانه‌ای به او کرد و اشکش سرازیر شد و گریست و فرمود: [52] «خدایا! گواه باش جوانی را به میدان می فرستم که شبیه ترین مردم به پیغمبر تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم، به روی او نگاه می کردیم.» [53]

3. جعفر، مادر او قضاعیه بود. جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، - دختر امرء القیس - می باشد. امرء القیس در مدینه سه دخترش را به ازدواج امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در آورد که داستانش مشهور است. رباب به همسری امام حسین (ع) درآمد و سکینه و عبدالله، فرزندان حسین (ع) از رباب می باشند.

5. سکینه، مادر او نیز رباب است. سکینه روز پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۷ هـ وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نیز همان سال است. [54]

6. فاطمه: مادرش ام اسحاق بوده است.

علی بن عیسی الاربلی در «کشف الغمّة» گفته: اولاد حسین (ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وی علی نام داشته اند و محمد و عبدالله و جعفر. علی اکبر در کربلا در برابر پدر جنگید و شهید شد و علی اصغر صغیر را تیر زدند؛ همچنین گفته اند که عبدالله نیز با پدر کشته شد. دختران او زینب و سکینه و فاطمه بودند. نسل امام حسین (ع) از علی اوسط، یعنی زین العابدین (ع) است؛ [55] البته قول قوی و قریب به صحت و نظر شیخ مفید است. پس در خاتمه می توان گفت غیر از امام سجّاد (ع) و جعفر بن الحسین (ع) تمام فرزندان ذکور امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

[1]. الارشاد، سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۵، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ هـ

مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۷، موسسه انتشارات علامه، چاپ علمیه قم.

- اعلام الوری، طبرسی، ج ۱، ص ۴۷۸، موسسه آل بیت، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ
- نسب قریش، مصعب الزبیری، ص ۵۹، دارالمعارف، قاهره چاپ سوم.
- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۲۸۸، دارالفکر، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ
- تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۴۹، موسسه اهل البيت، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ
- [2]. كشف الغمة فی معرفة الائمة، الاربلی، ج ۲، ص ۳۸، تحقیق رسولی، تبریز، سوق مسجد الجامع.
- [3]. نفس الهموم، شیخ عباس قمی، ص ۴۱۵ و ۴۱۶، انتشارات مکتبه الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- الایقاد، شاه عبدالعظیمی، ص ۱۷۹، تحقیق رضوی، منشورات فیروزآبادی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ
- معالی السبطين، حائری، ج ۲، ص ۱۷۰، موسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۲ هـ
- منتهی الآمال، قمی، ج ۱، ص ۸۰۷، موسسه انتشارات هجرت، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ هـ
- کامل بهائی، عمادالدین طبری، ج ۲، ص ۱۷۹، مکتبه المصطفوی.
- [4]. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵، «... یا اخی فاطمه الصغیره کلمًا فقد کاد قلبها ان یدوبا»
- القندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۲۱، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول ۱۳۷۱ ش.
- [5]. موسوعة کلمات الامام الحسین، معهد تحقیقات باقر العلوم، ص ۵۱۱، دارالمعروف، قم، ۱۴۱۵ هـ چاپ اول؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۱۶.
- [6]. کامل بهایی، همان.
- [7]. تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا، ر.ک: سید محمد، قاضی طباطبایی، چاپ سوم، قم، بنیاد علمی فرهنگي شهید آیت الله قاضی طباطبایی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۴.
- [8]. نسب قریش، مصعب الزبیری، ص ۵۹، دارالمعارف، قاهره، چاپ سوم؛
- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۸۹، تحقیق صقر، بیروت، دارالمعرفة؛
- الارشاد، سلسله المولفات، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۵، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ هـ

اعلام الوري، طبرسي، ج ١، ص ٤٧٨، مؤسسه آل البيت، چاپ اول ١٤١٧؛

مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٧٧، مؤسسه انتشارات علامه، چاپ علميه قم؛

الاحتجاج، طبرسي، ج ٢، ص ٢٥، تحقيق خرسان، منشورات دارالنعمان، ١٩٦٦ م؛

كشف الغمة، الاربلي، ج ٢، ص ٢١٤، تحقيق رسولي، تبريز، سوق مسجد الجامع؛

تذكرة الخواص، سبط بن جوزي، ص ٢٤٩، مؤسسه اهل بيت، بيروت، ١٤٠١.

[9]. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٤٦.

[10]. كشف الغمة، همان.

[11]. الملهوف على قتلى الطفوف، سيد بن طاوس، تحقيق فارس تبريزيان، ص ١٦٨، دارالاسوة، ١٣٧٥ ش؛

تاريخ يعقوبي، يعقوبي، ج ٢، ص ٢٤٥، دارصادر بيروت، چاپ ششم، ١٩٩٥.

[12]. اقبال الاعمال، سيد بن طاوس، ج ٣، ص ٧٤، تحقيق جواد قيومي، الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٦ هـ

[13]. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٣٢.

[14]. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٢٩.

[15]. نسب قريشي، مصعب الزبيري، ص ٥٩، دارالمعارف قاهره، چاپ سوم؛

انساب الاشراف، بلاذري، ج ٣، ص ١٢٨٨، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤١٧ هـ؛

سلسلة المؤلفات، الارشاد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٣٥، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ؛

اعلام الوري، طبرسي، ج ١، ص ٤٧٨، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤١٧ هـ؛

مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٧٧، مؤسسه انتشارات علامه، چاپ علميه قم؛

تذكرة الخواص، سبط بن جوزي، ص ٢٤٩، مؤسسه اهل البيت، بيروت، ١٤٠١ هـ؛

[16]. كشف الغمة في معرفة الائمة، الاربلي، ج ٢، ص ٣٨، تحقيق رسولي، تبريز سوق مسجد الجامع.

[17] تاريخ الامم و الملوك، طبرى، ج ٤، ص ٢٥٦، بيروت، موسسه الاعلمى و الارشاد، ج ٢، ص ٣٣؛ مقتل ابى مخنف، لوط بن يحيى، ص ٧، تحقيق غفارى، چاپ علميه قم، ١٣٩٨ هـ؛

العوامل، بحراني، ١٥٧، چاپ امير قم، تحقيق مدرسه امام مهدي (عج) چاپ اول،

مقتل الحسين (ع)، خوارزمي، ص ٢٧٣، نشر نورالهدى، چاپ اول، ١٤١٨ هـ؛

مقتل الحسين (ع)، مكرم، ص ١٥٧، مكتبة بصيرتي، چاپ پنجم، ١٣٩٤ هـ؛

[18] الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٥، ص ٢١١، دارصادر؛

نسب قريش، مصعب الزبيرى، ص ٥٧، ٥٨، دارالمعارف، قاهره، چاپ سوم؛

انساب الاشراف، بلاذرى، ج ٣، ص ١٢٨٧، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧ هـ چاپ اول؛

سلسله الموفات، الارشاد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٣٥، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤؛

تذكرة الخواص، سبط بن جوزى، ص ٢٤٩، موسسه اهل البيت، بيروت، ١٤٠١؛

اعلام الورى، طبرسى، ج ١، ص ٤٧٨، موسسه آل البيت، ١٤١٧، چاپ اول؛

[19] مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٧٧، موسسه انتشارات علامه، مطبعة علميه قم؛

كشف الغمة فى معرفة الائمة، الاربلى، ج ٢، ص ٣٨، تحقيق سيد هاشم رسولى، تبريز سوق المسجد الجامع؛

[20] الطبقات الكبرى، همان و نسب قريش، همان و انساب الاشراف، همان و تذكرة الخواص، همان؛

تاريخ الامم و الملوك، طبرى، ج ٤، ص ٣٤٠، موسسه الاعلمى بيروت؛

ينابيع المودة، القندوزى، انتشارات الشريف الرضى، قم، ١٣٧١ ش، چاپ اول؛

نصوص من تاريخ ابى مخنف، ج ١، ص ٤٨٣ و ٤٩٢، تحقيق كامل سلمان جبورى، دارالمحجة البيضاء، بيروت، ١٤١٩ هـ

[21] شيخ مفيد، همان، و طبرسى، همان، وابن شهر آشوب، همان.

[22] اربلى، همان و ابن شهر آشوب، همان.

- [23] نسب قريش، ص ٥٨ و الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٢.
- [24] الملهوف على قتلى الطفوف، سيدبن طاوس، ص ٢١٢، تحقيق فارس تبريزيان، دارالاسوة.
- [25] نسب قريش، ص ٥٧ و الارشاد، همان و مناقب ابن شهر آشوب، و طبرسي، همان.
- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، ص ٨٠، تحقيق سيد احمد صقر، بيروت دارالمعرفة.
- [26] سبط ابن الجوزي، همان.
- [27] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٠٩.
- [28] همان، ج ٤، ص ٧٧.
- [29] ينابيع المودة، القندوزي، ج ٢، ص ٤١٥.
- [30] مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهاني، ص ٨٠.
- [31] الارشاد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ١٣٥.
- [32] همان، ص ١١٦.
- [33] الارشاد، شيخ مفيد، ج ٢، ص ٣٧، انتشارات علميه اسلاميه.
- [34] اعلام الوري، طبرسي، ج ١، ص ٤١٨، نشر آل البيت، و الارشاد مفيد، ص ٢٥، و كشف الغمة اربلي، ص ١٥٧.
- [35] مقتل الحسين(ع)، عبدالرزاق موسى، ص ٣٩٧، منشورات بصيرتي.
- [36] همان.
- [37] تاريخ الاسلام، الذهبي، ج ٧، ص ٣٧١. دارالكتاب العربي، بيروت، لبنان.
- [38] مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهاني، ص ٩٤، ١١٩، ١٣٣، ١٦٧.
- انساب الاشراف، البلاذري، ج ٣، ص ٣٦٢.
- الثقات، ابن حنان، ج ٤، ص ٣٥١، مؤسسة الكتب الثقافية.

- التاريخ الصغير، البخارى، ج ١، ص ٢٧٣، دار المعرفه، لبنان، بيروت.
- تاريخ خليفة بن خياط، العصفري، ص ٢٧٤، دار الفكر، بيروت.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٨، ص ٤٧٥، بيروت.
- تهذيب الكمال، المزنى، ج ٦، ص ٣٩٧، مؤسسة الرساله.
- تاريخ المدينة، ابن عامر، ج ٢، ص ٥٢، و ج ٢٩، ص ٦٩ در صفحات مختلف، دمشق دار الفكر.
- اكمال الكمال، ابن ماكولا، ج ٤، ص ٣١٦، و ج ٧، ص ١٠٧، دارالكتاب الاسلامى، القايره.
- بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٤٥، ص ١٦٩، ص ٤٧، بيروت.
- منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، ج ١، ص ٥٤٧، مطبوعات حسيني.
- [39] الارشاد، شيخ المفيد، ج ٢، ص ٢٢، ترجمه، رسولى محلاتى، انتشارات علميه اسلاميه.
- [40] تاريخ الاسلام، الذهبى، ج ٧، ص ٣٧١، دارالكتاب العربى، لبنان، بيروت.
- [41] سكينه دختر امام حسين، ص ٢٠. على محمد على دخيل، مترجم دكتور فيروز حريزى، انتشارات امير كبير.
- [42] همان، ص ٢٠ - ٢٢.
- [43] همان، ص ٢٠ - ٢٢.
- [44] همان، ص ٢٠، تا ٢٢.
- [45] اللهوف، سيد بن طاوس ص ١٥٢، ترجمه، محمد جواد مولوى نيا، چاپ دوم، قم، انتشارات سرور، ١٣٧٩.
- [46] همان، ص ١٢٦.
- [47] همان، ص ١٧٠.
- [48] الارشاد، شيخ مفيد، ص ٢٥٣، چاپ سوم، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٣٩٩ ق.
- نفس المهموم، شيخ عباس قمى، ص ٥٢٤، قم، مكتبة بصيرتى، ١٤٠٥ ق.

[49] مقتل الحسين (ع) مقرّم، عبدالرزاق، ص ٣٢٥، چاپ پنجم، بيروت، دارالكتاب الاسلامي، ١٣٩٩ ق.

جدوه‌ای از شراره عشق حسين (ع)، حاج عباس راسخی نجفی، ص ٨٠، چاپ اول، بی تا، ١٣٦٩ ش.

[50] الارشاد، ج ٣، ص ١٣٥.

[51] بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٢٩.

- الارشاد، ص ٢٥٣.

- نفس المهموم، قم، ص ٥٢٤، كشف الغمة في معرفة الائمة، ص ٢١٤.

[52] «اللهم اشهد أنه قد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك، و كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا اليه».

[53] نفس المهموم، ص ٣٠٨.

[54] نفس المهموم، ص ٥٣٠.

[55] كشف الغمة، ص ٢١٤، بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٣١.

آیا از حضرت فاطمه(س) دختری غیر از حضرت زینب و ام کلثوم(س) در شام مدفون است؟
سید ضیاءالدین علیانسیب

امیرالمؤمنین از حضرت فاطمه زهرا(س) دارای پنج فرزند بوده‌اند؛ امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، زینب کبری، ام کلثوم(س) و محسن(ع) که به جور دشمنان سقط شد. [1] طبق نقل برخی از منابع ام کلثوم را زینب صغری نیز گفته‌اند که کنیه‌اش ام کلثوم بوده است؛ [2] البته علی(ع) از زنان دیگر، دختران دیگری نیز داشته است، از جمله: زینب صغری، ام کلثوم صغری که این تشابه اسمی ممکن است اشتباهاتی را ایجاد کرده باشد. [3]

از میان مورخان قدیمی تنها عبیدلی مدفن زینب کبری را در مصر دانسته و نقل کرده که والی مدینه به یزید نامه نوشت و درخواست کرد که زینب کبری از مدینه اخراج شود و یزید دستور داد، زینب با تعدادی از بنی‌هاشم، چند روز مانده به آخر ماه رجب، روانه‌ی مصر گردیدند. در سال ۶۱ داخل مصر شد و در آنجا یازده ماه و پانزده روز زندگی کرد و صبح یکشنبه ۱۵ رجب سال ۶۲ از دنیا رفت. [4] مرحوم حسینی سابقی، اذعان می‌دارد که در هیچ کتابی جز «اخبار الزینبیات» عبیدلی مطلبی از زینب دختر علی(ع) ندیده است و نیز با رد مسأله تبعید زینب به مصر می‌گوید: درباره‌ی مقابر صحابه در مصر و زینب‌های مدفون در آنجا و کسانی که وارد مصر شده‌اند، کتاب‌هایی نوشته‌اند، ولی به زینب کبری - دختر علی(ع) - اشاره نکرده‌اند، این مورخان عبارتند از: ۱. عبدالرحمن بن حکم مصری (متوفی ۲۵۷)، صاحب منهج السالک فی اخبار مصر و ام القرى و الممالک؛ ۲. ابو عمر محمد بن یوسف کندی (متوفی ۳۵۴)، مؤلف ولأه مصر؛ ۳. ابو محمد حسن بن ابراهیم بن ذولاق لیثی (متوفی ۳۸۷) ۴. عز الملک محمد بن عبدالله حرانی مسیحی (متوفی ۴۲۰)، ۵. قاضی سلامه قضاعی (متوفی ۴۵۳)، صاحب انس الزائرین ۶. ابو طاهر سیفی (متوفی ۵۷۶)؛ ۷. عبد القادر مقریزی (متوفی ۸۴۵)، صاحب الخطط والاعتبار؛ ۸. شمس الدین انصاری مصری (متوفی ۸۱۴)، مؤلف الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة؛ ۹. شمس الدین سخاوی (متوفی ۹۰۲)، صاحب رساله‌ی زینبیات؛ ۱۰. ابراهیم بن علی فخرومی مصری (متوفی ۸۱۹)، مؤلف الفضائل الباهرة فی محاسن مصر والقاهرة؛ ۱۱. سخاوی حنفی مصری (متوفی ۸۱۴)، صاحب تحفه الاحباب؛ ۱۲. عبدالرحمن سیوطی نویسنده‌ی المحاضرة فی تاریخ مصر والقاهرة و نیز در السحابة فیمن دخل مصر من الصحابة؛ ۱۳. ابن تغری بردی (متوفی ۷۰۴)، مؤلف النجوم الزاهرة؛ ۱۴. ابن دقماق (متوفی ۷۹۲)، صاحب کتاب الانتصار. [5]

از میان مورخان شیعه سید محسن امین قائل است که، مدفون در دمشق زینب صغری، ام کلثوم دختر فاطمه زهرا(س)، می‌باشد و زینب کبری در مدینه مدفون است.

آیا قضیه یقه پاره کردن حضرت زینب(س) در کاخ ابن زیاد و کاخ یزید در مقابل زده شدن ضربه‌ای بر لب و دندان‌های سیدالشهدا، صحت دارد؟ چگونه ممکن است این بانوی بزرگوار در برابر نامحرمان چنین کند؟
محمد زرقانی

زمانی که قافله‌ی اسیران را به مجلس ابن زیاد وارد کردند، زینب ناشناس و با جامه‌های کهنه در میان آنان بود، و در حالی که کنیزان گرد او را گرفته بودند، در گوشه‌ای نشستند؛ ابن زیاد گفت: این چه کسی بود که با کنیزان خود به کناری خزید؟ زینب پاسخ نداد و بار دوم و سوم. ابن زیاد سؤال خود را تکرار کرد؛ سپس یکی از کنیزان گفت: این زینب، دختر فاطمه بنت رسول‌الله(ص)، است؛ پس ابن زیاد رو به او کرد و گفت:

الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احدوئکم [6]

سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه شما را دروغ نمود. « زینب کبری(س) گفت:

الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمداً و طهرنا من الرجس...

سپاس خدای را که ما را به پیامبر خود محمد(ص) گرامی داشت و از پلیدی‌ها پاک گردانید؛ تنها فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید. [7]

همین طور گفتگو بین ابن زیاد و پاسخ‌های دندان شکن حضرت زینب(س) ادامه یافت و جریان یقه پاره کردن حضرت زینب(س) در آن مجلس یا جای دیگر در هیچ یک از منابع معتبر تاریخی دیده نشده است؛ البته در برخی از آن‌ها به شکل‌های گوناگون از جریان شکستن پیشانی یا سر آن حضرت به خاطر زدن به محمل و چوبه‌ی خیمه از شدت اندوه که بر اثر آن خون از زیر مقنعه آن حضرت بر پیشانی جاری شده، وجود دارد؛ [8] اما در این مورد مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌گوید: انجام این قبیل اعمال، با کمال عقل و استحکام دین و نهایت وقار آن حضرت که به عقیده بنی هاشم معروف و اسطوره صبر و پایداری است خالی از اشکال و استبعاد نیست و به همین دلیل است که در اکثر کتب معتبر تاریخی همین قدر نوشته‌اند که چون آن مخدره سر مبارک برادر را بدید، ناله برآورد و به حسرت گریست. [9]

ام کلثومی که در کربلا حاضر بود، کدام ام کلثوم است و آیا ام کلثوم - دختر حضرت فاطمه(س) - در واقعه‌ی عاشورا بوده است یا خیر؟
غلام حسن محرمی

لَا مرحوم شیخ مفید از دختری برای امیرالمؤمنین(ع)، به نام ام کلثوم یاد کرده است، [10] ولی دیگر مورخان، چون: طبری، [11] ابن شهر آشوب [12] و ابن ابی‌الحدید، [13] دو دختر به نام ام کلثوم برای امیرالمؤمنین(ع) نام برده‌اند: یکی ام کلثوم کبری، دختر فاطمه(س)، و دیگری ام کلثوم. نامی از همسر دیگر که به ام کلثوم

صغری موسوم و معروف بوده است؛ البته نام ام کلثوم کبری را، زینب صغری نیز گفته‌اند که ام کلثوم کنیه‌اش بوده است.

اما درباره‌ی این که ام کلثوم کبری، دختر حضرت فاطمه (س)، چه زمانی از دنیا رفته است، ابن اثیر، [14] ابن حجر عسقلانی [15] و قرطبی [16] گفته‌اند: که این ام کلثوم در زمان حیات امام حسن (ع)، یعنی قبل از سال ۵۰ هجری، از دنیا رفته است، ولی ابن شهر آشوب گفته است که ام کلثوم پس از عمر، با عون، محمد و - عبدالله پسران جعفر طیار - یکی پس از مرگ دیگری ازدواج کرده است که قطعاً ازدواجش با عبدالله - همسر زینب کبری (س) - پس از وفات آن بانو است. [17] ابن حجر عسقلانی نیز روایت دیگری را به این مضمون نقل کرده است.

این دو تاریخ وفات باید متعلق به این دو ام کلثوم باشد، نه یکی از آنها؛ اما کدام یک زودتر وفات کرده است، سید محسن امین می‌گوید: امیرالمؤمنین (ع) دو دختر به نام ام کلثوم داشته است؛ ام کلثوم کبری، دختر فاطمه (س)، قبل از واقعه کربلا از دنیا رفته و ام کلثوم حاضر در کربلا، ام کلثوم دوم، یعنی حضرت زینب صغری بوده است. [18]

بنابراین، ام کلثوم خواهر ابوینی حضرت زینب (س)، بنا بر قول اقرب به صواب، قبل از واقعه کربلا و در زمان حیات برادرش امام حسن مجتبی (ع) از دنیا رفته است. و اگر از ام کلثومی در واقعه کربلا اسم برده شده، غیر از ام کلثوم، دختر فاطمه (س)، بوده است.

آیا جناب لیلا - مادر علی اکبر - و شهربانو در کربلا حضور داشتند؟ محسن رنجبر

مراجعه به کتب تاریخی و آثار نویسندگان معاصر، چنین به دست می‌دهد که جناب لیلا در کربلا نبوده است.

استاد شهید مرتضی مطهری مسأله‌ی حضور لیلا در کربلا و در نتیجه افسانه‌ها و قصه‌هایی که درباره‌ی ایشان گفته شده را یکی از موارد تحریف در تاریخ کربلا می‌داند و آن را با استدلال رد می‌نماید. [19]

محدث قمی می‌گوید: «ظاهر آن است که لیلا در کربلا نبوده و من در کتب معتبر ندیدم.» [20]

در جای دیگر می‌نویسد: «در کتب معتبر، ذکری از بودن لیلا در کربلا، یا در کوفه و شام نیست.» [21] همچنین از سخن قاتل علی اکبر که می‌گوید:

علی آثم العرب ان مرّ بی یفعل مثل ما کان یفعل ان لم ائکل اباه. [22]

گناه تمامی عرب به گردن من، اگر این جوان از کنار من بگذرد و پدر را به عزایش داغدار نسازم.» در حالی که در عرف می‌گویند: «مادرش را به عزایش بشانم»؛ اما وی فقط از پدرش یاد می‌کند؛ از این رو استفاده می‌شود که نه تنها لیلا در کربلا نبوده، که اصلاً در قید حیات نیز نبوده است.

مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی در این زمینه می‌نویسد: «از مادر علی اکبر، یعنی لیلا، دختر ابی مرثه بن مسعود، هم نامی در جریان فاجعه کربلا به میان نیامده است و هیچ نمی‌دانم که ایشان در این تاریخ زنده بوده است یا نه؟!... از همسران امام تنها کسی که در این سفر همراه امام (ع) بوده، رباب دختر امرؤالقیس است. [23]

بنابراین با توجه به قرائن و شواهد یاد شده، جناب لیلا در کربلا نبوده است؛ در نتیجه آن داستان‌ها و افسانه‌هایی که در جریان حادثه کربلا به او نسبت داده می‌شود، بی‌اساس و غیر واقعی است. در پایان تذکر این نکته لازم است که شیخ مفید در ارشاد، طبری در اعلام الوری، طبری در تاریخ طبری و ... نام این بانو را همان لیلا ذکر کرده‌اند؛ [24] از این رو اطلاق نام «ام لیلی» بر آن بانو صحیح نیست.

اما درباره‌ی حضور شهربانو در کربلا

قبل از پاسخ به این بخش سؤال، یادآور می‌شویم که اگر چه بنا به نقل مشهور بین مورخان، مادر امام سجاد(ع)، دختر یزدگرد سوم پادشاه ایران بوده و نامش «شهربانو» می‌باشد، اما این شهرت تاریخی، از سوی برخی از محققان معاصر به جهت تردید در روایات این موضوع، مورد خدشه قرار گرفته است. [25]

بنابراین، در اصل نام مادر امام سجاد(ع) که شهربانو و دختر پادشاه باشد، تردید وجود دارد، تا چه رسد به این که وی تا زمان وقوع حادثه‌ی جانگداز کربلا زنده و این واقعه را درک کرده باشد.

آنچه در بعضی از اخبار آمده است، آن است که مادر امام سجاد(ع) هنگام وضع حمل آن حضرت، از دنیا رفته است؛ [26] بنابراین بر فرض قبول این که مادر امام سجاد(ع) فرزند پادشاه ساسانی و نامش شهربانو باشد، اما مانند لیلا در واقعه‌ی کربلا در قید حیات نبوده است.

آیا این درست است که «رباب» - همسر امام حسین(ع) - تا یک سال تنها و بدون همراه داشتن شخصی محرم در کنار قبر مطهر ماند و از دنیا رفت؟
سید محمدصادق موحد ابطحی

در مورد «رباب»، همسر امام حسین(ع)، دو قول روایت شده است، ولی آنچه در این دو قول مشترک است و همه بر آن اذعان دارند، این است که «رباب» پس از شهادت امام حسین(ع) و مراجعت از شام، یک سال برای آن حضرت اقامه‌ی عزا نمود و بیش از یک سال نیز عمر نکرد.

قول اول، که بعضی از مورخان، مانند ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»، آن را نقل کرده‌اند، این است که: رباب همسر امام حسین(ع)، در کربلا حضور داشته، همراه اسرا به شام برده شد و سپس به مدینه بازگشت ... و

گفته شده است که او یک سال کنار قبر امام حسین(ع) اقامه‌ی عزا نمود و سپس به مدینه بازگشت، و در حالی که از فقدان آن حضرت غمگین بود، در گذشت.[27] ابن اثیر این قول را نقل کرده است و اگر اصل آن صحت داشته باشد، هیچ گونه مانعی از این که آن بانوی معظمه تنها و بدون شخص محرمی در کنار قبر مطهر مانده باشد، به نظر نمی‌رسد.

دو نکته قابل تأمل در این خبر وجود دارد: الف - در این گونه نقل تاریخ احتمال مسامحه می‌رود و این ادعا که «رباب» در کنار قبر مبارک مانده، بدین معنا نیست که شب و روز از قبر مطهر جدا نشده است، بلکه ممکن است در آبادانی‌ها و قریه‌های نزدیک حائر مقدس، اقامت گزیده و در اغلب اوقات نزد قبر مطهر رفته باشد.

ب - در ماندن این بانوی مکرمه کنار قبر مطهر جای استبعاد نیست، چون در صدر اسلام توقف و عزاداری همسران با وفای اشخاص و اشراف نزد قبور آن‌ها معمول بوده است؛ چنان که فاطمه پس از وفات شوهرش، سید حسن مثنی فرزند امام مجتبی(ع)، تا یک سال کنار قبرش چادر زد و عزا دار شد. مرحوم محدث قمی (ره) این مطلب را در «سفینه البحار» آورده و می‌گوید: «آنچه درباره‌ی زوجه‌اش فاطمه ذکر کردیم مبنی بر این که در کنار قبرش چادری زد و به مدت یک سال روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت می‌پرداخت. که یک سال را شیخ مفید و کثیری از علماء شیعه نقل کرده‌اند و این قول شایع بین زنان محترمه بود.» [28] محدث قمی پس از نقل این مطلب، قضیه بانوی معظمه «رباب» را از ابن اثیر نقل می‌کند.

اما قول دوم؛ بر مبنای روایتی است که مرحوم کلینی در «اصول کافی» که از معتبرترین کتب شیعه است، از مصقلة الطحان از امام صادق(ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مصلحة می‌گوید: شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود: چون حسین(ع) کشته شد، همسر کلایه آن حضرت برایش سوگواری به پا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگذاران او هم گریستند تا اشک چشمانش خشک شد و تمام گشت، آن هنگام یکی از کنیزانش را دید، می‌گرید و اشک چشمش جاری است، او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشک تو جاری است؟! او گفت: من شربت سویق می‌آشامم. او هم دستور داد سویق تهیه کنند. از آن نوشیدند. بعد اظهار داشت می‌خواهم با این عمل برای گریستن بر حسین(ع) نیرو پیدا کنیم.

شخصی برای او چند پرنده‌ی سیاه هدیه فرستاد، چون آن‌ها را دید گفت: اینها چیست، گفتند: هدیه‌ای است که فلانی فرستاده تا بر سوگواری حسین کمک شود. او گفت ما جشن برگزار نمی‌کنیم، این‌ها را برای چه می‌خواهیم؟! بعد دستور داد آن‌ها را از خانه بیرون کردند، چون از خانه بیرون شدند اثری از آن‌ها احساس نشد. مثل این که میان آسمان و زمین پرواز کردند...» [29]

از خبر طحان استفاده می‌شود که گریه و عزای آن بانوی معظمه در خانه و منزلی بوده است؛ اما در کنار قبر سیدالشهدا(ع) در آن زمان هنوز خانه‌ای وجود نداشته، تا ایشان بفرمایند، مرغ‌ها را از آن خانه بیرون رانند.

در این روایت، «الجَوْن» مثل «صُرْد» جمع جُونی است و آن نوعی پرنده‌ی سنگ‌خوار می‌باشد که بال‌ها و شکم آن سیاه است. [30] آن مرغ‌ها را شخصی برای آن بانو هدیه فرستاده که از آن غذا تهیه نماید تا برای ماتم و عزای سیدالشهدا(ع) و گریه بر آن حضرت، تقویت شود و ایشان هم فرمود: غذا درست کردن از مرغان لطیف، در ماتم آن حضرت تناسب ندارد؛ چرا که غذاهای لذیذ را در عروسی‌ها درست می‌کنند.

مرحوم شهید قاضی - رحمه الله علیه - از این روایت استفاده کرده است که رباب عزا را در مدینه برپا کرده است نه در کربلا و گفته‌اند، افزون بر این که امام سجاد(ع) مانع می‌شد، همسر امام حسین(ع) خود نیز تا یک سال در بیابان کربلا تنها نمی‌ماند و این مطلب را از شخصیت او بعید دانسته است.

تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که هیچ کس به طور قطع نگفته که بانوی معظمه، «رباب»، تمام یک سال را در کنار قبر مطهر مانده است، ابن اثیر هم برای این قول قائلی ذکر نکرده است؛ پس خبر اول که بر ماندن یک سال در کنار قبر مطهر و اقامه‌ی عزا دلالت دارد که پس از آن از دنیا رفته است؛ گرفتار ضعف می‌گردد: [31]

آیا مادر حضرت سجاد(ع) شهربانو دختر یزدگرد بوده است و آیا سند این مطلب اعتباری دارد یا نه؟
محسن رنجبر

زَبه گفته‌ی بیشتر مورخان، مادر امام علی بن الحسین(ع)، دختر یزدگرد سوم - آخرین پادشاه ساسانی - است؛ اما در اسم و چگونگی ازدواج این بانو با امام حسین(ع) اختلاف بسیاری است [32]؛ چنان که اسامی وی تا چهارده [33] و حتی هفده اسم [34] گزارش شده است. با تمام تلاش‌ها و پی‌گیری‌هایی که بعضی از محققان و نویسندگان درباره‌ی آن انجام داده‌اند، نظر دقیق و قانع‌کننده‌ای ارائه نشده است. تحقیق و نقد و بررسی در این موضوع در دهه‌های اخیر از آن جهت بیش‌تر صورت گرفته است که برخی از خاورشناسان مغرض و دشمن مکتب تشیع و به پیروی از آنان بعضی از نویسندگان مسلمان، ازدواج امام حسین(ع) با شاهزاده خانم ایرانی و انتساب خاندان رسالت به دودمان ساسانی را علت گرایش ایرانیان به اهل بیت(ع) و در نتیجه پذیرش مکتب تشیع معرفی کرده‌اند [35] و اعتقاد شیعیان را به حق الهی ائمه‌ی اطهار(ع)، از بقایای اعتقاد قدیمی ایرانیان به «فره‌ی ایزدی» پادشاه ساسانی دانسته‌اند؛ [36] زیرا پادشاهان ساسانی خود را آسمانی نژاد می‌دانستند و برای خود مقامی نیمه‌خدایی و فوق بشری قائل بودند و کیش زرتشت آن روزگار نیز این نوع تفکر را تأیید می‌کرد. [37]

بعضی از محققان، تمام یا بیشتر اخباری را که در این باره وجود دارد و همچنین اخبار معدودی را که بر ام‌ولد بودن مادر امام سجاد(ع) دلالت دارند، جمع‌آوری و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. [38]

باید توجه داشت که هر چند اصل ماجرا شهرت بسزایی دارد و در کهن‌ترین متون تاریخی شیعه، چون وقعة الصیفین، [39] تاریخ یعقوبی [40] و بصائر الدرجات [41] که همگی در قرن سوم تألیف یافته‌اند، نقل شده است،

اما اختلاف میان مفاد این روایات و عدم سازگاری پاره‌ای از آن‌ها با روایات فتوحات و غیره، آن قدر چشمگیر است که محققان معاصر، اصل داستان شهربانو و ازدواج وی با امام حسین (ع) و ولادت امام سجاد (ع) از شاهزاده خانم ایرانی را مشکوک دانسته‌اند؛ چنان که استاد مطهری پس از تشکیک در این باره می‌نویسد:

«ادوارد براون از کسانی است که داستان را مجعول می‌داند. کریستن سن نیز قضیه را مشکوک تلقی می‌کند و همین طور سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران آن را افسانه می‌داند [42].»

علاوه بر این، از صدها سال پیش محدثان و نسب‌دانان بر مضمون این روایات خرده گرفته‌اند و به انکار آن پرداخته‌اند. ابن عنبه یکی از نسب‌شناسان معروف علوی (متوفی ۸۲۸ هـ ق) در این باره می‌نویسد: «خداوند، علی بن الحسین (ع) را به فرزندزادگی پیغمبر (ص)، از پادشاه‌زادگی بی‌نیاز فرموده است، آن هم دختری که بر سنت اسلامی متولد نشده است. اگر پادشاهی موجب شرف بود، باید عجم بر عرب و بنی قحطان [43] بر بنی عدنان فضیلت داشته باشند.» [44]

وی - پس از این که می‌گوید: قول مشهور آن است که مادر امام سجاد (ع) دختر یزدگرد سوم و نامش شاه زنان می‌باشد - در پایان می‌افزاید: بسیاری از نسب‌شناسان و مورخان این قول را نپذیرفته‌اند. بنا به گفته‌ی آنها دختران یزدگرد همراه او به خراسان رفتند. [45]

دلیل دیگری که اصل داستان را خدشه‌دار می‌کند، سندی است که نشان می‌دهد آغاز سده‌ی دوم هجری، شاهزاده خانم ایرانی در خاندان هاشمی ناشناخته بوده است. این سند، نامه منصور دوانیقی در پاسخ به محمد بن عبدالله بن حسن - مشهور به نفس زکیه - است. محمد در نامه‌ای به منصور، و پس از آن که خود را مهدی امت خوانده و امامت و خلافت را حق خود دانسته است، منصور را به اطاعت خود فرا می‌خواند. منصور در پاسخ او نامه‌ای طولانی و تهدیدآمیز می‌نویسد و در ضمن می‌گوید: پس از رحلت رسول خدا (ص) در خاندان شما برتر از علی بن الحسین (ع) متولد نشده و مادر او ام‌ولید بود. [46]

نوشتن ام‌ولید، تحقیری است که منصور بن محمد بن عبدالله روا می‌دارد. این نامه که طبری در حوادث سال ۱۴۵ هجری آورده، نیم قرن پس از رحلت امام علی بن الحسین (ع) نوشته شده است که در آن زمان بسیاری از هاشمیان زنده بودند. اگر داستان اسیر شدن شهربانو و آوردن او به مسجد مدینه و نیز اگر دختر یزدگرد بودن مادر حضرت درست می‌بود، [47] منصور چنان تعبیری به کار نمی‌برد و اگر ادعای دروغی کرده بود، محمد سخنش را در دهانش می‌شکست و به او پاسخ می‌داد که مادر علی بن الحسین (ع) شاهزاده بوده است نه کنیز. [48]

نکته دیگر آن که مورخان هنگام شرح جنگ‌های مسلمانان و ایرانیان، داستان حرکت و عقب‌نشینی یزدگرد را از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر به تفصیل نوشته‌اند. براساس این گزارش‌ها، یزدگرد و خاندان او هیچ‌گاه در میدان جنگ نبوده‌اند. زمانی که جنگ قادسیه شروع شد، یزدگرد در مداین بود و پیش از آمدن مسلمانان از مداین

به حلوان رفت؛ سپس از حلوان به اصفهان و از آن جا به اصطخر و کرمان و مرو گریخت. [49] در این عقب نشینی‌ها، یزدگرد نه تنها زنان، خویشاوندان و خزانه‌ی خود را همراه داشته است، بلکه آشپزان، رامشگران و یوزبانان او نیز همراه وی بوده‌اند. [50] بنابراین، دختران او کجا، کی و چگونه به اسارت مسلمانان درآمدند؟ البته با وجود قراین و شواهد ذکر شده، احتمالاً در فتح مداین کنیزکانی اسیر شده‌اند؛ چنان که مجالد بن سعید از شعبی نقل می‌کند: «در روز فتح مداین، مسلمانان از کنیزان کسرا، تنی چند به اسارت گرفتند که مادر من یکی از آنان است.» [51] نیز بعید نیست که در فتح خراسان و شرق ایران دخترانی اسیر شده باشند؛ چنان که بلاذری می‌نویسد: «گفته‌اند مادر علی بن الحسین (ع) سجستانی (سیستانی) است.» [52] و احتمال دارد که امام حسین (ع) یکی از این زنان را به همسری گرفته و امام علی بن الحسین (ع) از او متولد شده باشد.

در پایان، مناسب است به شعری منسوب به ابوالاسود دثلی که در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است، اشاره شود. شعر یاد شده چنین است:

و ان غلاماً بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت به التمائم [53]

ترجمه: پسری که از یک سو به کسری و از سوی دیگر به هاشم می‌رسد، گرامی‌ترین فرزندی است که به او بازوبند بسته‌اند. [54]

اگر چه این بیت در یکی از معتبرترین کتاب‌های شیعه آمده است؛ اما استدلال به آن به دلایل زیر مخدوش است:

۱. چنین بیتی در دیوان ابوالاسود یافت نشده است و فقط در بعضی از منابع [55] که کهن‌ترین آن‌ها اصول کافی است، به ابوالاسود نسبت داده شده است.

۲. بر فرض قبول انتساب شعر به ابوالاسود، این که مراد از «غلاماً بین کسری و هاشم» امام سجاد (ع) باشد، نه شخص دیگری از هاشمیان، نیاز به اثبات تاریخی دارد.

۳. احتمال دوم در معنای ان «غلاماً بین کسری و هاشم» آن است که مراد از کسری، نژاد و تبار شاهان ساسانی یزدگرد سوم نیست، بلکه مراد نژاد و تبار فارسی و عجمی است؛ بنابراین احتمال، معنای بیت چنین می‌شود: پسری که از یک سو به فارس و از سوی دیگر به هاشم می‌رسد، یعنی مادرش عجمی است. حال با این احتمال دیگر نمی‌توان برای اثبات مدعا به این شعر استدلال کرد؛ چرا که تبار عجمی داشتن، یعنی ایرانی بودن؛ اما از تبار پاشاهان ساسانی بودن، از شعر استفاده نمی‌شود.

۴. سبک شعر و مفاد و مضمون آن با مولود خاندانی که به سنت‌های موروثی پای‌بند هستند، مناسب‌تر است تا به مولود خاندان امامت، به ویژه کسی که خود امام و نیز فرزند و پدر امام است. [56]

آیا مرقد بی بی شهربانو در نزدیکی تهران، صحت دارد؟ محسن رنجبر

در سال‌های اخیر، انتساب قبری که در نزدیکی شهری واقع است به بی بی شهربانو، با تردید جدی بعضی از محققان رو به رو شده است. آقای دکتر کریمان در کتاب محققانه و ارزشمند خویش «ری باستان»، با ذکر دلایل و شواهدی، انتساب این محل را به بی بی شهربانو با شک و تردید مواجه ساخته است.

به این دلیل اهمیت تحقیقات یاد شده، گزارش از آن را در ذیل می‌آوریم:

انتساب این مکان به بی بی شهربانو در هیچ یک از کتاب‌های مسالک و تواریخ و رجال قدیمی ذکر نشده است؛ [57] هم‌چنان که در هیچ یک از منابع معتمد از صدر اسلام تا قرون اخیر، کوچک‌ترین ذکری نیست که بی بی شهربانو در ری در گذشته و در آن جا مدفون گردیده است، بلکه همه قرائن خلاف آن را می‌رساند؛ چنان که شیخ صدوق که خود در ری می‌زیسته و کتاب «عیون اخبار الرضا» را برای صاحب بن عبّاد که نیز در این شهر مقیم بوده، فراهم آورده است، در این کتاب به درگذشت مادر امام زین العابدین (ع) در هنگام زاییدن، تصریح کرده است. بی گمان هرگاه بقعه بی بی شهربانو به عهد وی در ری موجود و مزار می‌بود، در این کتاب اشارتی می‌رفت.

ابودلف که در سال ۳۳۴ هـ. ق. از ری دیدن کرده و آثار فرس و مقابر زرتشتیان را در شمال ری، ذکر کرده است، هیچ گونه اشاره‌ای به مدفن بی بی شهربانو در آن حدود ندارد.

در کتاب «النقض» نیز که مشتمل بر اماکن مقدس ری می‌باشد، به هیچ روی نامی از بی بی شهربانو نشده است.

حاج محمد باقر نگارندهی «جنة النعیم» که کتاب خود را به تحقیق در احوال حضرت عبدالعظیم اختصاص داده و به مناسبت از شخصیت‌های مذهبی مدفون، ذکری به میان آورده، از مدفن بی بی شهربانو در این شهر یادی نکرده است. [58]

نویسندهی کتاب «ری باستان» در پایان این بحث، با توجه به قرائن و شواهد یاد شده، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «چون در تاریخ حوادث ری، تا آن جا که عرصه‌ی تتبع بر نگارنده فراخ بود، نام بانویی بدین صورت مشهود نیفتاده تا احتمال خلط اسم برود؛ از این رو شاید بتوان گفت که این محل دخمه‌ای از بزرگان زرتشتی بوده است، و برای آن که مسلمانان آن جا را خراب نکنند، آن را به عروس ایرانی خاندان نبوت نسبت داده‌اند و به بنای آن درافزودند. وجود دخمه‌ی گبرها در آن نزدیکی - در شمال - مؤید این نظر است ... و این محل، دخمه‌ی فرزندان یزدگرد دهم (هرمز و خاندان وی) بوده که در ری به دست فیروز کشته شده‌اند و برای محفوظ ماندن، آن را به فرزند یزدگرد سوم نسبت داده‌اند.» [59]

گذشته از مطالب یاد شده، مؤلف ناسخ التواریخ شاهد دیگری را برای عدم امکان انتساب این مکان به بی بی شهربانو، آورده است. وی داستانی را به نقل از یکی از سادات بیان می‌کند که وی با خواندن نوشته‌ی مبهم

روی صندوق مقبره، به این نتیجه رسیده که مقبره یاد شده، آرامگاه یکی از دختران ارباب و اشراف آن منطقه بنام شهربانو بوده است. [60]

بنابراین، با توجه به شواهدی که بیان شد، نمی‌توان ادعا کرد که مکان یاد شده، قبر بی بی شهربانو مادر امام سجاد(ع) است؛ البته همه این مسائل در صورتی است که افسانه فرار بی بی شهربانو از کربلا و آمدن وی به ایران را بپذیریم و حتی قبل از این بپذیریم که مادر امام سجاد(ع) نامش شهربانو بوده است؛ اما چنان که در پاسخ پرسش‌های پیشین نیز نگاشتیم، این که نام مادر امام سجاد(ع) شهربانو و دختر یزدگرد سوم، باشد سخت مورد تردید محققان معاصر است؛ چنان که گزارش صحیح درباره‌ی زمان وفات مادر امام سجاد(ع) آن است که وی در مرض زایمان رحلت کرده و مسؤولیت تربیت امام سجاد(ع) بر عهده‌ی یکی از کنیزان امام حسین(ع) بوده است. در این زمینه به پاسخ‌های سؤالات مطرح شده در این باره مراجعه شود

[1]. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ج ۳، ص ۳۰۴.

[2]. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۷۴.

[3]. همان، ص ۹۰.

[4]. اخبار الزینبیات، یحیی بن حسن عبیدلی، متوفی ۲۷۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۲، مخطوط: ابراهیم عبد الرحیم افشار زنجانی.

[5]. تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، اصغر قائدان، ص ۵ - ۶۴.

- [6] نفس المهموم، شيخ عباس قمي، مترجم علامه ابوالحسن شعراني. ذوى القربى، ص ٤٥٧.
- الارشاد، شيخ مفيد، مؤسسه آل البيت، ج ٢، ص ١١٥.
- [7] همان.
- [8] زينب قهرمان دختر على(ع)، احمد صادقي اردستاني، چاپ فتاحي، به نقل از: بحارالانوار، ج ٤٥، ص ١١٥؛ رياضين الشريعة، ج ٣، ص ١٣٧.
- [9] نفس المهموم، مترجم آيت الله كمره‌اي، انتشارات كتابفروشي اسلاميه.
- [10] الارشاد، شيخ مفيد، مؤسسه آل البيت(ع) لاحياء التراث، قم، سال ١٤١٦ هـ ج ١، ص ٣٥٥.
- [11] تاريخ الطبري، دارالكتب العلميه، بيروت، طبع ٢، سال ١٤٠٨ هـ ج ٣، ص ١٥٢.
- [12] بحارالانوار، ج ٤٢، ص ٩١.
- [13] همان مأخذ.
- [14] اسد الغابه، دارالشعب، بيروت، ج ٧، ص ٣٨٧.
- [15] الاصابه، دارالكتاب العربي، بيروت، ج ٤، ص ٤٦٨.
- [16] الاستيعاب في هامش الاصابه، دارالكتاب العربي، بيروت، ج ٤، ص ٤٦٩.
- [17] بحارالانوار، ج ٢، ص ٩٠.
- [18] اعيان الشيعة، ص ٣٢٧، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ج ١.
- [19] حماسه حسيني، مرتضى مطهري، ج ١، ص ٢٦ - ٢٧، چاپ ٢١، قم، انتشارات صدرا، سال ١٣٧٣ هـ ش.
- [20] منتهى الآمال، شيخ عباس قمي، ص ٣٧٥.
- [21] همان، ص ٥٤١.
- [22] تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير الطبري، ج ٤، چاپ پنجم، بيروت، مؤسسه اعلمي للمطبوعات، سال ١٤٠٩ هـ ق، ص ٣٤٠.

[23]. بررسی تاریخ عاشورا، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۲۳.

[24]. علی الاکبر، سید عبدالرزاق مقررّم، ص ۱۴.

[25]. زندگانی علی بن الحسین (ع)، سید جعفر شهیدی، ص ۹ - ۲۷، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۴ ش.

خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص ۱۰۰ - ۱۰۱، چاپ هشتم.

[26]. اثبات الوصیة، ابوالحسنی علی بن الحسین مسعودی، ص ۱۷۰، چاپ اول، قم، انتشارات انصاریان، سال ۱۴۱۷ ق، شهیدی، همان، ص ۲۶.

[27]. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸، طبع بیروت.

[28]. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۲۵۶. طبع نجف.

[29]. اصول کافی، کتاب الحجّه، شیخ کلینی، ص ۴۶۶، طبع آخوندی، تهران، و طبع تبریز، ص ۲۵۴؛ مرآة العقول، ج ۱، ۳۹۴.

[30]. فرهنگ بزرگ جامع نوین، احمد سیاح، ترجمه‌ی المنجد، نوشته‌ی لوئیس معلوف، ج ۱، ص ۳۰۰، انتشارات اسلام.

[31]. تحقیق در اولین اربعین حضرت سید الشهداء، شهید قاضی، ص ۳۵۸، بنیاد فرهنگی شهید قاضی طباطبایی.

[32]. چنان که در زمان و مکان وفات وی نیز اختلاف است، آقای کریمان درباره وجود مقبره شهربانو در یکی از کوه‌های شهری که براساس شهرتی عامیانه، محل دفن شهربانو - مادر امام سجاد(ع) - پنداشته می‌شود، ضمن تحقیقی گسترده و ارزشمند، اثبات کرده که این مکان نمی‌تواند مقبره بی‌بی شهربانو باشد؛ ر، ک: ری باستان، ج ۱، ص ۴۰۳، ۴۱۶، و نیز ناسخ التواریخ، ج ۸، ص ۳۷، ۳۹.

[33]. زندگانی علی ابن الحسین(ع)، شهیدی.

[34]. همان، ص، ۳۹۶.

[35]. دکتر شبیبی می‌نویسد: اصل این عقیده از گوینو در کتاب دین و فلسفه در آسیای میانه است که احمد امین و دکتر حسن ابراهیم آن را تکرار کرده‌اند، ر، ک: الصلّة بین التصوف و التشیع، شبیبی، کامل مصطفی، ج ۱، ص ۱۶۳.

- [36] خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص، ۱۰۰ و ۱۰۱.
- [37] محققان شیعه به این شبهه پاسخ‌های جامع و کاملی داده‌اند. برای نمونه، ر، ک: خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۱، ۱۱۱، بررسی کوتاه پیرامون رابطه تشیع و ایران، رسول جعفریان، ص ۷۲، ۷۶.
- [38] زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۱۲ - ۲۷.
- [39] وقعة الصفین (پیکار صفین)، منقری، نصر بن مزاحم، ترجمه پرویز اتابکی، تصحیح و شرح هارون، ص ۲۶.
- [40] تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳.
- [41] بصائر الدرجات، الصفار القمی، تصحیح و تعلیق میرزا محسن کوجه باغی تبریزی، ص ۳۳۵.
- [42] خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۸.
- [43] قحطانیان، عرب‌های ساکن جنوب عربستان هستند که از دیر زمان معینیان، سبا و حمیریان در آن جا پادشاهی داشته‌اند، در حالی که عدنانیان (عرب‌های شمال) بیابان نشین بودند.
- [44] عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبة، جمال الدین احمد بن علی الحسینی، ص ۱۷۳.
- [45] همان، ص ۱۷۲.
- [46] تاریخ الامم والملوک، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، ج ۶، ص ۱۹۸؛ انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، تحقیق سهیل زکّار و ریاض رزکلی، ج ۳، ص ۳۲۵.
- [47] بصائر الدرجات، ص ۳۳۵.
- [48] زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۲۴.
- [49] فتوح البلدان، البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ص ۳۱۱.
- [50] فتوح البلدان، البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ص ۳۱۱، (اصطخر: مکانی است در نزدیکی شیراز قدیم).
- [51] همان ص ۲۶۳.
- [52] انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۳۲۵.

[53]. تمائم جمع تمیمه، به معنای بازوبندی است که خاندان عرب برای دفع چشم زخم و دفع ارواح پلید، همراه فرزندان خود می‌کردند. به تمیمه از این رو تمیمه گویند که تمام دوا و شفا در آن است. اسلام این اعتقاد فاسد را باطل کرده است. لسان العرب، ج ۲، ص ۵۴.

[54]. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۳۶۹.

[55]. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴، پی نوشت ۳.

[56]. زندگانی علی بن الحسین(ع)، شهیدی، ص ۲۵.

[57]. ری باستان، ج ۱، ص ۴۰۳ چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۴۵ ش.

[58]. همان، ص ۴۱۲.

[59]. همان، ص ۴۱۴ - ۴۱۵.

[60]. ناسخ التواریخ، عباسقلی خان سپهر، تصحیح محمد باقر بهبودی، ج ۸ حضرت سجاد(ع)، ص ۳۷ - ۳۸، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۴ ش.

مطابق احادیث، حضرت ابوالفضل(ع) دارای قامتی بلند و جسمی تنومند بود. از طرفی گفته می‌شود که از غذای مختصر و فقیرانه متناسب افراد همزمان خود استفاده می‌کرده است.

از نظر عقلی (جدای از عقاید مذهبی) علت وجود این قامت و نیرو چه بوده است؟ در صورتی که برادران و پدر بزرگوارش دارای قدی متوسط بودند؟
محمدعلی ملاحسنی

لَبِشْرُ از دیر زمان به این نکته توجه داشته که یک موجود زنده، بسیاری از صفات و خصائص خود را به نسل بعد منتقل می‌کند و در واقع نسل بعد وارث صفات نسل قبل می‌شود؛ در بعضی از روایات کلمه‌ی «عِرْق» آمده است و این عرق همان چیزی است که علم امروز به کلمه «ژن» تعبیر می‌کند، برای مثال، رسول اکرم(ص) فرمود:

انظر فی ای شیء تضح ولدك فان العرق دساس

«نگاه کن و ببین فرزند خود را در چه رحمی قرار می‌دهی؛ همانا ریشه خانوادگی راه خود را باز می‌نماید.»

اساساً ژن‌ها صفات والدین را از نظر روحی و جسمی به فرزندان منتقل می‌کنند، هرچند بعضی قابل تغییر است؛ اما در بین این صفات، انتقال بعضی از صفات مادر، مانند: جنون، حماقت و شجاعت اجتناب ناپذیر است. [1] اکنون پاسخ روشن می‌شود، اگر چه حضرت علی(ع) دارای قامت بلندی نبود، ولی اندامی قوی و نیرومند داشت. [2] مادر حضرت ابوالفضل(ع) از یک طایفه شجاع و دارای قامتی بلند بود. تاریخ گواهی می‌دهد که پدران و دایی‌های ام‌البنین از دلیران عرب بوده‌اند؛ افزون بر شجاعت، سالار و رئیس قوم خود هم به شمار می‌آمدند، به طوری که سلاطین زمان (قبل از اسلام) در برابرشان سر تسلیم فرود می‌آوردند؛ از این رو عقیل برادر حضرت علی(ع) به ایشان عرض کرد: در میان عرب از پدرانش شجاع‌تر یافت نمی‌شود. امیرالمؤمنین(ع) نیز مقصودش آن بود که همسری برای خویش برگزیند که زاده دلاوران عرب باشد، این جاست که می‌بینیم در وجود شریف ابوالفضل(ع) دو گونه شجاعت در هم آمیخته: اولی شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر از صفات مادری است و از جانب پدرش، سرور اوصیا، به او رسیده است. و دیگری شجاعت عامری (تبار ام‌البنین) که از طرف مادرش به ارث برده است؛ زیرا در تیره مادریش، جدی شجاع چون عامر بن مالک بوده است که به سبب قهرمان سالاری، او را «ملاعب الاستة»، یعنی کسی که نیزه‌ها را به بازی می‌گیرد، می‌نامیدند. [3] حضرت ابوالفضل(ع) نیز از قانون وراثت جدا نیست و شجاعت و تنومندی پدر و مادر، به ویژه بلندی قامت را از ام‌البنین به ارث برده است و این حقیقت از نظر عقلی و فیزیولوژی هم مورد تأیید است.

عروسی قاسم در روز عاشورا چگونه بود؟ محسن حاج غلامی

قاسم بن الحسن (ع) در واقعه‌ی کربلا هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود. طبری می‌گوید: قاسم ده سال داشت و در مقتل ابی‌مخنف آمده: قاسم در کربلا چهارده ساله بود. [4] علامه مجلسی بر این باور است که ماجرای عروسی قاسم سند معتبری ندارد. منشأ این حکایت دو کتاب است؛ یکی منتخب المراثی، اثر شیخ فخرالدین طریحی - نویسنده‌ی مجمع البحرین - و دیگری روضه الشهداء، نوشته‌ی ملاحسین کاشفی - صاحب انوار سهیلی - است. این کتاب اولین مقتلی است که به فارسی نوشته شده است. [5]

در این باره روایت می‌کنند که وقتی امام حسین (ع) مسیر مدینه تا کربلا را طی می‌کرد، حسن بن حسن از عموی خویش، امام حسین (ع)، یکی از دو دختر او را خواستگاری کرد. امام حسین (ع) فرمود: هر یک را که بیشتر دوست داری اختیار کن، حسن خجالت کشید و جوابی نداد، امام حسین (ع) فرمود: من برای تو فاطمه را اختیار کردم که به مادرم دختر رسول خدا، شبیه‌تر است. به این ترتیب وجود فاطمه‌ی نو عروس در کربلا امری مسلم است. اگر فرض کنیم ازدواج قاسم درست باشد، باید گفت: امام حسین (ع) دو دختر به نام فاطمه داشتند که یکی را به حسن تزویج کرده و دیگری را برای قاسم عقد نموده‌اند، یا این که بگوییم: دختری که به عقد قاسم درآمده، نامش فاطمه نبود و نقل تاریخ در این مورد اشتباه است و اگر این داستان را صحیح ندانیم، باید بگوییم راویان نام حسن را از روی اشتباه، قاسم نقل کرده‌اند.

در هر صورت، بیشتر تحلیل‌گران واقعه عاشورا، عروسی قاسم را نادرست می‌دانند. محدث قمی در منتهی‌الآمال [6] و نفس المهموم، [7] دامادی قاسم را رد می‌کند و می‌گوید: نویسندگان، نام حسن را با قاسم اشتباه کرده‌اند. استاد شهید مرتضی مطهری نیز عروسی قاسم را مردود می‌داند و مستند می‌کند به این که در هیچ کتاب معتبری وجود ندارد و حاجی نوری هم بر این باور است که ملاحسین کاشفی، اولین کسی است که این مطلب را در کتاب روضه الشهداء آورده و اصل قضیه صد در صد دروغ است. [8]

چرا حضرت مسلم (ع) با این که برای کشتن ابن زیاد فرصتی به دست آورد از آن سر باز زد؟
محمدعلی ملاحسنی

لا در قاموس قرآن کریم و فرهنگ متعالی و نجات بخش اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، پیروزی بر دشمن از راه ظلم و ستم، حيله و نیرنگ محکوم است؛ چنان که در یکی از جنگ‌های عصر حکومت حضرت علی (ع)، منافقین و دشمنان آن حضرت درون یک جنگل پنهان شدند، شخصی پیشنهاد آتش زدن جنگل را داد، حضرت علی (ع) برای اجتناب از ظلم و ستم فرمود:

لا اطلب النصر بالجور. [9]

حضرت مسلم(ع) نیز تربیت یافته‌ی مکتب اسلام و اهل بیت(ع) است؛ از این رو هنگامی که هانی و شریک بن اعور مریض شدند و قرار شد ابن زیاد به عیادت آن‌ها برود، شریک به مسلم گفت: وقتی او آمد، او را به قتل رسانیده، بر دارالاماره جلوس کن! اما میزبان حضرت مسلم(ع) یعنی هانی بن عروه با این پیشنهاد مخالفت کرد، ابن زیاد آمد و نشست و پس از قدری گفتگو بلند شد و رفت. نظیر همین سؤال را شریک از مسلم(ع) پرسید، حضرت مسلم(ع) فرمود: به جهت دو خصلت ابن زیاد را نکشتم؛ یکی به دلیل عدم رضایت هانی بن عروه که گفت نمی‌خواهم خون او در خانه‌ی من ریخته شود، و دیگر این که از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود: ان الایمان قید الفتک و لا یفتک المؤمن.

هانی گفت: آری؛ والله اگر او را کشته بودی، فردی فاسق، فاجر و کافری حيله‌گر را کشته بودی، ولی من راضی نشدم و کراهت داشتم که خون او در خانه‌ی من ریخته شود. [10]

[1]. رابطه وراثت و تربیت، احمد مطهری، ص ۱۰، دارالنشر الاسلامی، ط مهرماه ۱۳۶۶.

[2]. ارشاد، شیخ مفید، انتشارات علمیه، ط ۱۳۴۶.

[3]. چهره درخشان قمر بنی‌هاشم(ع)، علی ربانی خلخالی، ج ۱، ص ۶۲، مکتب الحسینی.

[4]. منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی، انتشارات علمیه اسلامی، ص ۲۶۶.

[5]. ریاض القدس المسمی بحدائق الانس، مرحوم صدرالدین واعظ قزوینی، ج ۲، کتابفروشی اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۴ هـ ق، ص ۴۲.

[6]. منتهی الآمال، محدث قمی، انتشارات هجرت، تابستان ۱۳۷۴، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۷۰۰.

[7]. ابوالحسن شعرانی، همان مأخذ.

[8]. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۲۸، انتشارات صدرا، خرداد ۱۳۶۴.

[9]. مقتل ابی مخنف، تحقیق: استاد محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه جواد سلیمانی، ص ۴۹، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.

[10]. تاریخ الامم و الملوک، ابو جعفر طبری، ج ۴، ص ۲۷۱، مکتبه ارومیه.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

آثار الباقية عن القرون الخالية، بیرونی، ابوریحان.

اعیان الشیعة، محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.

اخبار الزینبیا، یحیی بن حسن عبیدلی.

انساب الاشراف، بلاذری، دار التعارف، بیروت.

اعلام الوری، طبرسی، چاپ تهران، انتشارات حیدری.

اقبال الاعمال، سید بن طاوس، الاعلام الاسلامی، چاپ اول.

اکمال الکمال، ابن ماکولا، دارالکتاب الاسلامی، القاهرة.

اثبات الوصیة، مسعودی، قم، انتشارات انصاریان.

اصول الکافی، شیخ کلینی، تهران، طبع آخوندی.

الارشاد، شیخ مفید، انتشارات علمیه الاسلامیه، ترجمه هاشم رسولی محلاتی.

الاستیعاب، ابن عبد البر، ناشر الفجالة، مصر.

الایقاد، شاه عبد العظیمی، منشورات فیروز آبادی، چاپ اول.

الاحتجاج، طبرسی، منشورات دارالنعمان، ۱۹۶۶ م.

الاصابة، لابن حجر العسقلانی، دارالکتاب العربی، بیروت.

بحار الانوار، مرحوم مجلسی، چاپ بیروت.

بصائر الدرجات، الصفار القمی، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی تبریزی.

بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی، تهران، کتابخانه صدوق، سال ۱۳۴۷ ش.

التاريخ الصغير، البخاري، دارالمعرفة، بيروت.

تاريخ سيد الشهداء، عباس صفائي حائري، قم انتشارات مسجد مقدس جمكران، سال ۱۳۷۹.

تاريخ النياحة على الامام الشهيد الحسين(ع)، صالح شهرستاني، تحقيق رضا علويان، دار الزهراء، بيروت.

تاريخ الامم و الملوك، طبري، مؤسسة الاعلمي، بيروت.

تاريخ اليعقوبي، يعقوبي، دارصادر، بيروت، چاپ ششم، ۱۹۹۵.

تاريخ الاسلام، الذهبي، دار الكتاب العربي، بيروت.

تاريخ خليفة بن خياط، العصري، دارالفكر، بيروت.

تاريخ المدينة، ابن عامر، دارالفكر.

تاريخ و اماكن سياحتي و زيارتي سوريه، قائدان، اصغر.

تاريخ الطبري، جرير الطبري، دارالكتب العلميه، بيروت.

تفسير الكبير، فخر رازي، مكتبه الاعلام الاسلامي، قم.

تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، پتروچکلوسکی، ترجمه داود حانمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

تحقیق در اولین اربعین سید الشهداء، شهید قاضی، بنیاد فرهنگی قاضی طباطبایی.

تهذیب الكمال، المزنی، مؤسسة الرسالة، بيروت.

تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، مؤسسة اهل البيت، بيروت.

تحریر الاحکام، علامه حلی، طبع تهران.

الثقات، ابن حنان، مؤسسة الكتب الثقافية.

جذوه‌ای از شراره عشق حسین، حاج عباس راسخی، چاپ اول، بی تا، ۱۳۶۹ ش.

جواهر الکلام، نجفی، محمد حسن.

- چهره درخشان حسین بن علی(ع)، علی ربانی خلخالی، انتشارات مکتب الحسین(ع)، چاپ قم.
- حماسه حسینی، مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا، سال ۱۳۷۳.
- حسین نفس مطمئنه، محمد علی عالمی، انتشارات هاد، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- الحسین، علی جلال، طبع مصر، قاهره.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، قم انتشارات صدرا.
- رابطه وراثت و تربیت، احمد مطهری، دار النشر الاسلامی، ۱۳۶۶.
- ریاض القدس، صدر الدین واعظ قزوینی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ هـ.ق.
- ری باستان، تهران، انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۴۵ ش.
- زینب قهرمان، احمد صادقی اردستانی، چاپ فتاحی.
- زندگی علی بن الحسین(ع)، جعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- سوغ نامه آل محمد، محمد، اشتهازدی، انتشارات ناصر، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- سکینه دختر امام حسین(ع)، علی محمد علی دخیل، مترجم فیروز حریرچی، انتشارات امیر کبیر.
- سیاه پوش در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- شذرات الذهب، عماد حنلی.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۱ م.
- شهید کربلا، سید نقی طباطبایی، تصحیح شیخ عباس حاجیان، حسینیه عمادزاده.
- الطبقات الکبری، محمد بن سعد، دارصادر.
- عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه.
- فتوح البلدان، بلاذری.

- فتوت نامه سلطانی، تهران، چاپ محجوب، ۱۳۵۰.
- قمقام زخّار و صمصام بتّار، فرهاد میرزا، کتابفروشی اسلامیه.
- قیام امام حسین، جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، انتشارات مرتضویه، نجف.
- کامل بهائی، عماد الدین طبری، مکتبه المصطفوی.
- کشف الغمّه فی معرفه الائمه، الاربلی، تحقیق رسولی، تبریز، بازار مسجد الجامع.
- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، چاپ بیروت.
- لوائح الاشجان، علامه امین عاملی، چاپ سوم، صدرا، سال ۱۳۵۳ هـ.ق.
- اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاوس.
- المجالس السنیه، محسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- مقتل الحسین(ع)، اخطب خوارزمی، قم، منشورات المفید.
- مقتل الحسین(ع)، عبد الرزاق مقرر، دارالکتاب بیروت.
- مقتل عوالم.
- مقتل ابی مخنف، لوط بن یحیی، تحقیق غفاری، چاپ علمیه قم.
- مقتل الحسین(ع)، محمد تقی بحر العلوم، چاپ دارالزهراء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه، قم.
- معالی السبطين، حائری، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی. انتشارات مکتبه الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- موسوعه کلمات الامام الحسین(ع)، مرکز تحقیقات باقر العلوم، دارالمعروف، قم.

مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهاني، دار المعرفة، بيروت.

مشير الاحزان، ابن نما، تحقيق و نشر مدرسه امام مهدي (عج).

مرآة الجنان، يافعي، طبع حيدر آباد.

منتخب التواريخ، محمد هاشم بن محمد علي خراساني، انتشارات علميه اسلاميه.

ناسخ التواريخ، عباسقلي سپهر، تهران، كتابفروشي اسلاميه.

نفس المهموم، شيخ عباس قمي، قم، مكتبة بصيرتي.

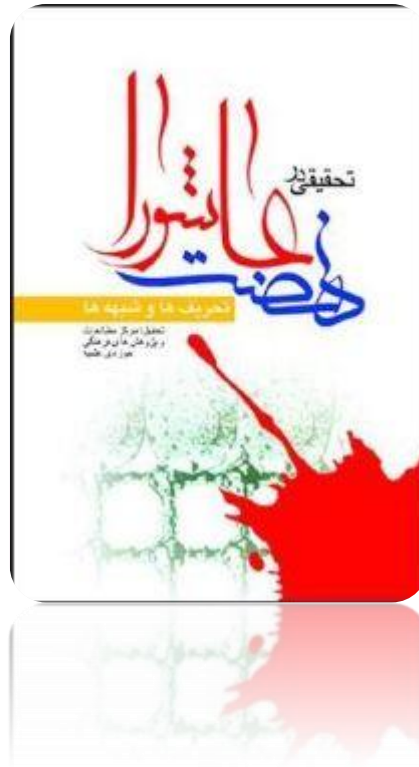
نسب قريش، مصعب الزبيري، دارالمعارف، قاهره، چاپ سوم.

وسايل الشيعة، شيخ حر عاملي، قم مؤسسه آل البيت.

وقعة الطف، ابو مخنف، تحقيق استاد يوسفى، مترجم جواد سليمانى، نشر مؤسسه امام خمينى.

وقعة الصفين، نصر بن مزاحم، ترجمه پرويز اتابكي.

ينابيع المودة، القندوزى، انتشارات الشريف الرضى، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.



مراکز پخش:

قم: مدرسه‌ی عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

قم: خ شهدا، ک ۱۹، پلاک ۴۵، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی علمیه،
تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷.

قم: خ آیت‌ا.. مرعشی نجفی، پاساژ قدس، شماره‌ی ۸۲، انتشارات بنی‌الزهرا (س)، تلفن:
۷۷۳۲۷۳۰.

تهران: خ انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه، ساختمان امیرکبیر، (کتب جیبی)، طبقه
سوم، واحد نه، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تلفن: ۶۴۹۲۶۹۳

• ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد